بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب مائده سماویه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ۲۳۲۳
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۶۳۵۶
۲۰۴۸

بازدید شد
۱۳۸۱

خطی، فهرست شده
۲۰۴۸

تصنیف آقا رضی ابن
مرحوم آقا حسین خوانساری
اعلی الله مقامهما

فایده سماویه در زمان شاه
سلیمان صفوی الموسوی تصنیف شده

بسم الله الرحمن الرحیم
هو المالک وانا المملوک
عبده محمد باقر بن مهدی الصعلوک

۵۶۳۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

موايد الناوين

تصنیف الشیخ محمد رضی

ب المرحوم ... لاحسین الخوانساری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

نمک خوان حق شناسی شور انگیز سپاس بیقیاس منعم جهان آفرینی است
که آوازه شکر عطای بیدریغش نعمت فزاست و احصای حمد و ثنای بلیغش
با عجز آشنا کریمی که تمام بسیط زمین از موائد نعمای رسانش مائده ایست
که بالوان اطعمه و اشربه برآراسته از عموم انعام خاص و عام را
بران صلای عام داده رحیمی که بساط بساتین همه آفاق از حدائق رحمت
عالم آرایش نعمت میوه ایست که بدست جهانگشای قدرت کامله بسته ببید تقدیر
ازلی بر وفق حکمت لم یزلی بر سفره قسمت اغنیا و فقرا نهاده دانائی که باقتضای
حکمت بالغه هنگام وجود بخشی موجودات در امزجه و طبایع انواع کائنات ودیعت گذاری
آثار مختلفه و خواص متفاوته بکیفیت نموده و بامر تسخیری همه را چنان مامور بتاثیر
تقدیر فرموده که هیچ یک را در امانت بسیار اثر غریب و خاصیت عجیب
خود مجال تخلف نتواند بود حکمت آرائی که باستدعای مصلحی سابق در تعیین
حلال و حرام حیوانات و نباتات و جمادات و غیرها صلاح و فساد هر چیز را
بمیزان وقوف لم یزلی سنجیده و در باب اکل و شرب ضروری اصلح

احوال

احوال جهانیان را بنظر علم ازلی دیده بر وفق مقتضای آن تحلیل طیبات
و تحریم خبیثات فرموده محمد الله ثم حمد الله و چاشنی شهد آمیز سپاسی
حلاوت ریز نعت و درود رسول اعجاز قرینی است که ببرکت مهمانداری
ذات مبارک صفاتش در مهمانخانه کون و مکان الوان نعمای لا تحصی رنگ
برنگ بر خوان ایجاد و تکوین مرتب گردیده و از فیض خوان سالاری
وجود فایض الجودش در ضیافتکده هستی انواع اغذیه و اشربه گوناگون
صورت تکون پذیرفته جابجا بر اطباق مواد چیده امیدگاهی که در کام رغبت خاطر
ملکوت ناظرش طعام لذیذ تر از ختم فرو خوردن و غذائی گوارا تر از
تجرع ارامت نبود و در مذاق خواهش طبع قدسی مشربش شربتی
شیرین تر از روان فشانی در اجرای حق و آب خوشگوار تر از شست و شوی
نامه ارباب معصیت نیست و پناهی که بر سر خوان شفاعتش
گرسنه چشمان عفو و بخشش الهی همه چشم و دل سیر شوند و در کنار جویبار
آبروی معذرت تشنگان کوثر فیض ناتمامی تمام لب تشنه کار تقصیر
علیه و علی آله الاطهار اطیب الصلوة و التسلیم ما دام لم تزل رحی الشمس و القمر مدار اللیالی
و الایام و دارت رحی الافلاک علی دقیق ارزاق الانام اما بعد
سالکان مسالک شرایع الاسلام و طالبان معالم قواعد الاحکام را لمعه
روشنی این مختصر چراغ راه بینایی و ایضاح وضوح این مقال دلیل طریق
شناسایی است که در میان دروس فقیه باب مبسوط اطعمه و اشربه
زبان زیاده از سایر ابواب در کار ... و باعتبار عموم حاجت و بلوی معرفت

کتابخانه

حضوص احکام متعلقه بان صنایع سته ضروریه در شمار است و چون درین باب
علمای اعلام امامیه دامت برکاتهم الی یوم الحساب افراد کتابی بلغت فارسی
نکرده اند که رافع احتیاج خواص و عوام و جامع مسایل حلال و حرام مطاعم
و مشارب بالتمام تواند بود لاجرم راجی لقای سلطنت مشهدی محمد رضی بن
حسین خوانساری اذاقهما الله تعالی حلاوة الغفران و اطعمهما ما اعده للمتقین
فی ریاض الجنان از خوشه چینی اصول اربعه اخبار و کتب فروع فقهای اخیار
ذخیره اندوز نصیب کافی نموده بعد از تحقیق تمام و تهذیب لا کلام آنچه از مسایل
این باب ضرور بود در نظر استبصار و دریافت فقه خانه از شوایب ناتمامی
و قصور بود فراهم آورده برشته تحریر آن شیرازه بندی تالیف این رساله
موسوم بمائده سماویه نمود که کافه انام از فواید موائد مبسوط صفحاتش
بهره مند و کامیاب گردیده ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اعلی حضرت
مصطفوی خصلت مرتضوی بهجت سلیمان حشمت سکندر منزلت جم شوکت
سپهر عظمت مشتری سعادت کیوان رفعت مریخ صولت شیرین ثمره شجره
خسروی و شهریاری رسیده نوباده حدیقه سلطنت و کامکاری سخاوت
پروری که بکمتر شراری در مطبخ جود و بخشش بیدریغش عالم عالم آرزوی خام
تهیدستان پخته گردیده و بتابش ذره از آفتاب جهانتاب تربیت و احسانش
بلیغ آتش صحرا صحرا میوه نارس تمنا در حدایق آمال جهانیان رسیده عدالت
گستری که آوازه فریاد رسی داد خدا داد عالمیان را بر سر خوان عدل و انصاف
صلا زده و بشرف نشاندن دوصد همت نوال نژاد جهانیان را از خواص و عوام

اسم مؤلف کتاب

اسم کتاب

ببارگاه

ببارگاه اکرام و انعام مستدامش بار عام داده سلیمان دستگاهی که نگین سپاه
ظفر اثر نصرت پناهش عتبه ایست که سلاطین روی زمین از گرد و غبار
موکب همایونش کرده نقش پر گوهر تمنا و تکلف وضع ابد توامانش بمرتبه
که خاقان و فغفور چین بهوس چینی خوان آراسته اش از دیده تمنا کاسه دریوزه
ساخته و در آتش اشتهای آن سوخته عالمیان پناهی که بخاطر افروزی پرتو کرم
اندک التفاتش مائده اخلاص عالمیان چنان پخته گردیده که تمام آرزوی صوفیان
و صدق اعتقاد قسم اوجاق فیض بنیاد این دودمان ولایت نشان
خورند و سفره زرتار اشاعه برکاتش چون مائده سماویه افتاب نور نظر
قاف تا قاف گستریده که همه جهانیان مائده آسمان اثر تو دبره چینی آن
سرمایه آراستگی خانمان بر بندند چمن آرای گلزار وجود رونق افزای
ممالک بخشش و جود السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان خلدت
ظلال سلطنته و اقباله علی رؤس العباد بالنبی و آله الامجاد و بر این منوال
کرده و مرتب است این رساله بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه مقدمه بدانکه دانستن
حکم حلیت و حرمت مطعومات و مشروبات از امور لازمه مهمه است
زیرا که چه دانسته در تعیش و بقا و لبث چند روزه درین عاریت سرا
و همچنین در نمو کردن و تولید مثل نمودن که موقوف علیه کمال شخص و
حفظ نوع عند متفق و محتاجست بخوردن و آشامیدن و این معنی
انکه را از مشاهده و عیان ظاهر است بدلیل و برهان نیز ثابت میتوانند

٥

دو در کتاب کریم خالق رازق حکیم عز ذکره شرف نزول پذیرفته وَمَا
جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ
یعنی نکردانیده بودیم ما و نیافریده بودیم پیغمبرانی را که پیش از تو فرستادیم
بودیم بدعوت بندکان صاحبان جسد و بدنی که نخورند طعام و محتاج
نباشند باکل که لازمه بدن انسانی و جسد بشریت و این رد بر کفار است
که میکفتند جناب نبوی نیست مگر بشر و استغفر الله شایسته نبوت و رسالت
نیست چه باید که رسول فرشته باشد پس رد قول ایشان میفرماید صانع خالق
و انا که انبیا و رسل سابقه همکی بشر و محتاج باکل و شرب بودند و فرشته
و صاحب خواص ملکیه باعتقاد شما نبودند پس چون شما الکنون بشریت را
حجت عدم رسالت این رسول خیر البشر میکنید و نبودند ایشان خالد و
جاویدان درین جهان بلکه رحلت نمودند از این دار فنا و تن در دادند
مثل سایر اشخاص نوع شما باین قضا و این ذکر خاصه دیگر از خواص بشریت و
مؤکد و مقرر افتقار باکل است زیرا که تعیش نمودن بطعام از لوازم
تحلیل بنیه و بدنست و آن تحلیل است که بالاخره مؤدی بفنا و درکذشتن
ازین سرای پنجا میشود والله تعالی یعلم پس باید استعلام این نمود که رب
ودود که مالک هر چیز و پدید آورنده هر نا چیز است سر پنجه بندکی و دست
تهی ما را با صابع احکام بچکونه شرعیه برای تصرف نمودن در ممالک است
بقدرت کامله جناب خود چکونه تزیین داده تا از حدود حریم
حرم تحلیل و عظم شانه پا فراتر نکذاریم و صید ضعیف تن و جان خود را

کفار

٦

کرفتار نماییم لوم و توبیخ عقلا و پای بست سلسله اندیشه عقاب روز جزا
نسازیم و ظاهر است که سر کشتکان بیدای جهالات و حیرت بستکان وادی
ضلالات را راه علم تام باین احکام جز از صراط دین مستقیم و شارع عام شرع
قویم سید انام علیه و آله افضل التحیه والسلام نیست چنانکه دانای ازل و حکیم لم یزل
علت کلماته پس از ذکر بسیاری از احکام ملت اسلام در سوره مبارکه انعام
که در روایت آمده که بمشایعت هفتاد هزار ملک بحضرت خیر البشر نازل شده
میفرماید وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ یعنی و چون آنچه مذکور شد درین سوره مبارکه از توحید یکانه بیهمال
و رسالت رسول امین بهر کونه درایش و دلایل و سایر احکام دین لازم الاتباع و شرع
مطاع راه وصول بقرب جناب و رسیدن بجنان غفران و ثواب و خلاص از جحیم غضب و عقاب
منحصر است حالکه بر هر [illegible] و مستور است و از کج روشی معلوم که لازمه راه غیر موصل
بکعبه مقصود و طریق دور از منزل رستکاری و بیهوده است عاریست پس پیروی و متابعت
نمایید آن راه و سلوک نمایید در آن و پیروی مکنید راههای بدید آمده از راهها و خواهشها
را که اکثر مختلف و متعدد اند که باعث اختلاف طبیعتها و هواها پس جدا و زایل کردانند پیروی
آن ها شما را از راه موصل بنزدیکی جناب حق و نیل مواهب فیاض مطلق جل شانه
والله الله تعالی یعلم پس بدانکه آنچه را شارع بخصوصه مباح یا محظور ساخته علم بان حاصل شود
از نصوص اهل ذکر علیهم السلام و در فصول رساله ذکر انها و بحث از انها میشود
و اما اما آنچه بخصوصه ذکر آن در شرع انور نیست پس اصل در آن اباحت یا حظر شود
جمعی حرمت آن از جهت و اثبات این اصل بکلم عقل منسوب اند شده و کیفیت آن در علم اصول

میشود و این رساله گنجایش بحث از آن ندارد و عمومات وارده در شرع مطاع نیز میشود
مثل قول صادق امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام کل شیء مطلق حتی یرد فیه النهی
یعنی هر چیزی حلال و خالی از مواخذه و وبالست تا آنکه وارد شود در باب آن نهی و منع از
جانب شارع علیه السلام و دیگر آیات کریمه و اخبار شریفه دال بر آن است و ذکر اینها منجر بتطویل
میشود و شیخ شهید ثانی زین الملة والدین علیه الرحمه در کتاب مسالک گفته که کسی که قایل شده
است از اصولیین باینکه اصل در اشیا حرمت است یا قایل بتوقف شده است لازمست
بر او قول بتحریم در هر چیزی که مشتبه باشد امر آن و این کلام محل نظر است زیرا که لزوم قول
بتحریم بر قایل بتوقف بحسب ظاهر وجهی ندارد و دیگر آنکه نزاع اهل اصول در این اصل قبل از ورود
شرع لازم الاتباع است چنانکه تصریح بآن در کتب اصولیه شده است پس اگر قایل ـ
بتحریم یا توقف درین مسئله قایل باصل اباحت شود در اشیا بعد از ورود شرع لزوماً
از راه عمومات وارده در آن چه منافاتی با مذهب او دارد و اما جهت حرمت پس
گاهی از راه ضرر رسانیدن ببدن ظاهر میشود مثل اشیای مهلکه و سمومات زیرا که
وجوب حفظ نفس و عدم جواز القای آن در تهلکه بادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبین است پس
خوردن چیزی که سبب هلاک نفس یا ضرر ببدن باشد جایز نخواهد بود و گاهی بسبب خباثت
و بدی و تنفر طباع عامه ناس از چیزی ظاهر میشود چنانکه در بعضی فضول حیوانات و امثال
اینهاست و مستند حرمت چنین چیزی آیات کریمه دال بر حرمت خبایث است مثل
قول عزیز جل و علا در سوره مبارکه اعراف وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
الْخَبَائِثَ یعنی والله یعلم و حلال میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان یعنی آن
جماعتی که شرف پیروی او و توفیق ایمان آوردن باو یافته اند چیزهایی را که

جهت حرمت یا از جهت ضرر است

خباثت

یا از جهت خباثت

مستند حرمت خبائث

طیب و پاکیزه است و حرام میکند بر ایشان آنچیزهایی را که خبیث و ناملایم طبایع
ایشان و بد است و در استدلال باین آیه کریمه بر حرمت آنچه اوساط الناس
آنرا خبیث شمارند بر تمام نیست زیرا که ممکن است که مراد این باشد که آنچه در واقع
طیب و پاکیزه است و در آن جهت خوبی و نفع دارد و موافق مزاجها و مصالح عباد است
آن موافقتی که حق تعالی علم بآن دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال میکند از برای
و آنچه بر خلاف این باشد حرام میکند آنرا نه اینکه آنچه طبایع مایل بآن
باشد حلال کند و آنچه از آن نفرت داشته باشد حرام گرداند و فقره کریمه
سابقه آیه که فرموده یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ
مؤید احتمالیست که گفتیم زیرا که معلوم است که مراد معروف و منکر واقعی و در علم
الهی است نه معروف و منکر نزد ناس و مثل قول کریم الهی در سوره مبارکه مائده
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ یعنی سؤال میکنند ترا
و میگویند چه چیز حلال گردانیده شده است برای ایشان چون که سابق بر این
محرمات بر ایشان شمرده شده است پس گویا سؤال میکنند ایشان از
از آنچه حلال است برای ایشان بگو تو ای رسول که حلال گردانیده شده است
برای شما چیزهای پاکیزه پس منطوق این کریمه دلالت بر حلیت طیبات دارد
و مفهوم آن بر حرمت خبایث و این استدلال اگر چه فی الجمله قوی تر از
استدلال سابق است اما باز محل نظر است زیرا که ممکن است چنانکه زمخشری
صاحب کشاف گفته و بیضاوی احتمال داده که مراد این باشد که حلال گردانیده
شده است برای شما آنچه نهی از کتاب یا سنت بر حرمت آن وارد نشده باشد

منطوقا

ومفهوما

و دلیلی شرعی بر حرمت آن نباشد و در واقع اینها طیب و پاکیزه است و احتمال دیگر
نیز میرود که معنی آن باشد که ایشان سؤال میکنند از تو که چه چیز حلال است برای ایشان
بگو تو در جواب که آنچه را احلال میکنیم برای شما طیب و پاکیزه و موافق امزجه و مناسب مصالح
شماست و اکنون دانستن همین کافیست شما را تا تفصیل آنها را بیان کنیم برای شما
مثلا اینکه کسی از واهب معطی شخصی بپرسد که چه چیز است عطا میفرمایید بمن او در جواب
گوید که آنچه عطا میکنیم بتو چیز بسیار خوبیست که نافع بحال تست بسیار و بهمین دلخوش و خوشنود
میشود تا اینکه عطا کرده شود با او آنچه خصوصیت آن معلومش شود و شیخ شهید
ثانی علیه الرحمه در کتاب مسالک برای توضیح و تتمیم این دلیل گفته که طیب گاهی اطلاق
کرده میشود بمعنی حلال چنانکه حق تعالی فرموده کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُم خطاب
بامؤمنین است پس بعد از آنکه خطاب فرموده بکافه ناس که بخورید از آنچه در
زمین است حلال و طیب و پیروی شیطان مکنید در تحریم حلالها یا تحلیل حرامها که او
دشمن ظاهر العداوه شماست و نقل شده که نازل شد این آیه کریمه در باب جمعی که
حرام کرده بودند بر خود طعامهای مرغوب و لباسهای فاخره را بخصوص ساخته
مؤمنین را بخطاب مستطاب خود که بخورید از طیبات آنچه روزی شما کرده ایم
و بجا آورید شکر نعمت مرا بعد از آن شمرده بر عباد خود محرمات را از
میته و خون و گوشت خوک و آنچه ذکر نام صنم در وقت ذبح آن کرده باشند
نه ذکر اسم اعظم خدای بلند مرتبه بزرگ و گاهی اطلاق کرده میشود بمعنی طاهر
و پاک چنانکه واقع شده در کریمه فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا یعنی اگر محتاج باشید دانسته ام
بوضو یا غسل و مانعی از استعمال آب باشید یا آنکه نیابید آب پس تیمم کنید از خاک

پاکی

پاکی و گاهی اطلاق کرده میشود بمعنی چیزی که آزار دهنده و لذت دهنده باشد مثلا میگویند
در بهار که این زمان زمانیست طیب یعنی نسیم سرما و شدت گرما با آن نیست بلکه
اعتدالی دارد و گاهی اطلاق کرده میشود بمعنی چیزی که خوش آید نفس را و از آن و
طبع نفرت از آن نکند مثل قول خدای عز و جل که فرموده یَسْئَلُونَکَ مَاذَا اُحِلَّ
لَهُم قُل اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ چه ظاهر است که طیب در اینجا بمعنی حلال نمیتواند
بود زیرا که ایشان سؤال میکردند از آنحضرت که چه چیز حلالست برای ایشان
پس در جواب فرمودند که طیبات یعنی چیزهایی که حلال است حلالست برای شما
حاصلی ندارد و همچنین بمعنی پاک نمیتواند بود از این جهت که طهارت امریست که از شرع
معلوم میشود پس آن را ضابطه حلیت اشیا قرار دادن بحسب شرع ثمره ندارد
و ظاهر است که معنی ثالث نیز در اینمقام مناسب نیست پس باقی ماند که بمعنی چیزی باشد
که طبایع و نفوس نفرت از آن ننمایند و آن را پلید و کثیف ندانند اینست حاصل
آنچه شهید علیه الرحمه از کتاب مبسوط اخذ نموده و در اتمام استدلال باین
آیه کریمه بر حرمت خبیث بمعنی مذکور فرموده است و بعد از آنکه دانستی تو
آن دو احتمالی را که ذکر کردیم در تفسیر آیه کریمه میدانی راه مناقشه برین کلام را
پس اولا باینکه طیب شاید بمعنی حلال باشد اما بانی معنی که دلیلی از شرع انور بر حرمت
آن ظاهر نشده باشد و بنابرین در مقام جواب مفید خواهد بود نه بمعنی که حلیت آن
از شرع ظاهر شده باشد تا در مقام جواب غیر مفید باشد و ثانیا باینکه ممکنست که طیب
بمعنی چیزی باشد موافق طبعها و ملایم مزاجها و بجلب مصالح و دافع مفاسد در علم حق تعالی
باشد چنانکه دانستی و ضرور نیست که البته بمعنی موافق طبایع در ظاهر و نزد ناس باشد

مثل اینکه اطلاق حسن و قبیح و معروف و منکر و نظایر آنها بر افعال باعتبار ملاحظه حال
واقعیه آنها در علم الهی واقع میشود و شایع و متعارفست و اینکه علم آن از جهت توقیف
شارع حاصل شود و مناطها با این منافات ندارد که در ابهام امور امناط حلیت فرموده باشد تا آخر
تفصیل آن معلوم شود چنانکه مذکور شد و از آنچه گفتیم ظاهر شد که وجهی که ایراد نموده
بر اینکه طیب بمعنی طاهر نمیتواند بود نیز محل نظر است اگرچه حمل مطلب حق باشد
که طیب در اینمقام با آن معنی نیست اما باید دانست که علما رضی الله تعالی عنهم بنابر
حرمت خبیث بمعنی مذکور گذاشته اند و در بسیار جاها از راه خباثت استدلال
بر حرمت کرده اند و قطع نظر از دلیل نموده قرار ضابط خباثت نیز اشکال عظیم دارد
چه ظاهر است که نفرت طبع جزئیست که باختلاف اشخاص بسیار مختلف میشود و چیزی که
طبع احدی از آن کمال نفرت دارد و دیگری از روی خواهش و لذت تمام میخورد
چنانکه مشاهده میشود در کامه و ماهیابه و سمکان و امثال آن از ماکولات و اگر
عرف اوساط الناس از اهل یک شهر و دیار در حال اختیار و عدم اضطرار مناط قرار دهیم
باز اشکال دارد زیرا که آنهم مختلف و متفاوت میشود باختلاف امکنه و بلدان و
تبدل دهور و ازمان و اگر عرف اهل مدینه طیبه که مهبط وحی الهی و دار النبوة
حضرت رسالتپناهی بود اعتبار نماییم و عهد و زمان آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه و آله و قریب با آن منظور داریم حصول ما یعرف ایشان درین
امور متعسر بلکه متعذر دارد و شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب مبسوط
چنانکه نقل فرموده ازان شهید رحمه الله در مسالک تقسیم نموده حیوانرا
بر پرنده و غیر پرنده و در آنچه پرنده باشد از حیوان اصل را حرمت

دانسته باو وارد شو و از شارع نصی در باب حلیت آن بدلیل اینکه ذبح حیوان
وایلام آن محظور و بد است و این دلیل مستلزم مطلوب نیست چه از اینکه
اصل در ذبح حیوان حرمت باشد لازم نمی آید که اصل در اکل آن حرمت باشد
و این ظاهر است و اگر مراد این باشد که اصل در اکل آن حیا حرمتست چون که
اکل مستلزم ایلام و موت حیوانست دلیل مستلزم مطلوب میشود اما از عبارت
بسیار بعید است و شهید علیه الرحمه اصل حرمت ذبح حیوان را در حیز منع
در داشته لیکن منع آن کردن خالی از اشکالی نیست والله تعالی یعلم **فصل الاول**
در ذکر حیوانات و درین چند مبحث است **بحث اول** در ذکر حیوانات
حلال گوشت بری غیر پرنده [پرندگان] حلال است بالاصاله از حیوانات بری غیر وحشیه
گوسفند و شتر و گاو و هر صنف از اینها که باشد خواه نر و خواه ماده و خواه
بزرگ و خواه کوچک و داخل در نوع گوسفند است بز و از نوع گاو است
گاومیش و مسا و نیز ذکور و اناث ناس درین حلیت اما گاه عارض میشود
اینها را حرمت باسبابی چند که بعد ازین مذکور خواهد شد و اما دلیل حلیت
پس اصل و اتفاق اهل اسلام تمام بر حلیت آنها و در کلام ملک علام در
سوره مبارکه مایده وارد شده أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا
مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ یعنی حلال کرده شده است از برای شما یعنی حلال والله اعلم
کرده خدا الهی انعام را بر شما و خطاب با مومنین است چه ایشانند شایسته
خطاب و منتفع باحکام رب الارباب بهیمه از انعام و اضافه بیانیه است
و بهیمه بمعنی چارپاست و بعضی گفته اند که حیوانیست که تمیزی نداشته باشد پس هر حیوانی

۱۳

غیر انسان را بهیمه توان گفت و انعام حیوانات چرنده را گویند و مراد هشت زوج
بز و ماده میش و بز و شتر و گاو است که در سوره انعام تفصیل یافته در کریمه
ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ الی آخر الآیه
مگر آنچه خوانده میشود بعد از این بر شما تحریم آن و اشاره است بآیه حُرِّمَتْ
عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ که بفاصله چند آیه در همین سوره مذکور شده
وایضا در سوره مبارکه حج آمده أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی
عَلَیْکُمْ و دیگر آیات داله بر تحلیل اینها در قرآن مجید بسیار است و همچنین
اخبار و مکروهست از حیوانات اهلیه اسب و الاغ و استر بترتیب مذکور
بنابر قول شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه و بعضی از علما رضوان الله تعالی علیهم که
کراهت استر اشد از الاغ دانسته اند زیرا که متولد است از اسب و
الاغ و آن هر دو مکروهند پس آن جامع میانه دو کراهت و محمد بن ادریس رحمه الله تعالی
و بعضی دیگر از علما الاغ را اشد کراهه گفته اند از جهه آنکه کراهت اسب
کمتر از الاغست پس کراهت استر از یکجانب ضعیف تر است و هر دو وجه
از نکات عقلیه و در احکام شرعیه ضعیف است و خفت کراهت اسب اتفاقی
ایشان مینماید و ابو الصلاح تقی حلبی رحمه الله قایل بحرمت استر شده و بعضی
نسبت بشیعه داده اند قول بحرمت شتر را و این بهتان است چه این قول
شیعه نیست بلکه چنانکه نقل شده و از بعضی روایات ظاهر میشود قول اصحاب
ابی الخطاب محمد بن مقلاص اسدی کوفیست لعنهم الله و اهل مذهب ایشان
فاسد بوده و تفصیل فرق و مذاهب ایشان در کتب مسطور است و دلیل

کراهت

۱۴

کراهت این سه حیوان آنکه روایت کرده است شیخ جلیل ثقة الاسلام
ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی در کتاب کافی و شیخ طایفه ابوجعفر
محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح
از ابن مسکان قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن لحوم الحمر فقال نهی رسول
الله صلی الله علیه وآله عن اکلها یوم خیبر قال وسألته عن
اکل الخیل والبغال فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله
عنها فلا تاکلها الا ان تضطر الیها گفت عبدالله بن مسکان که
سوال کردم حضرت اباعبدالله علیه السلم را از گوشتهای الاغها پس فرمود
که نهی فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از خوردن آنها در روز خیبر گفت
و سوال کردم آنحضرت را از خوردن اسبها و استرها پس فرمود که نهی نمود
رسول الله صلی الله علیه وآله از آنها پس مخورید آنها را مگر اینکه مضطر شوی
بآنها و اگر این حدیث شریف سالم میبود از معارض دور نبود قول بحرمت
این سه حیوان زیرا که نهی ظاهر است در حرمت اگرچه اطلاق الا ان تضطر الیها
باید از کراهت میبود چنانکه بعضی از علما قدس الله لطیفه گفته اند و این کلام
خالی از تاملی نیست اما چون اخبار دیگر داله بر نفی حرمت واقع شده و ظاهر
کریمه قُلْ لَا أَجِدُ فِیمَا أُوحِیَ إِلَیَّ عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ الآیه مؤید آن
اخبار است حمل میکنیم نهی وارد در این حدیث را بر کراهت تا جمع کرده باشیم
میانه اخبار و عمل بهمه کرده باشیم چه این بهتر است از آنکه عمل کنیم ببعضی
اخبار و طرح نماییم بعضی را اولا اخبار وارده در نفی حرمت مثل الخ

محرم الحرام

روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
قال سالته عن لحوم الخیل والبغال فقال حلال ولکن الناس یعافونها
گفت محمد بن مسلم که سؤال کردم حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم را از گوشتهای
اسبها و استرها پس فرمود که حلال است ولیکن مردم ناخوش میدارند آنها را
یعنی طبایع ناس نفرت از خوردن آنها دارد و مایل باکل آنها نیست
و روایت شده در کتاب مذکور و کتاب کافی بسند حسن کالصحیح
از محمد بن مسلم و زراره عن ابی جعفر علیه السلم انهما سالاه عن
اکل لحوم الحمر الاهلیة فقال نهی رسول الله صلی الله
علیه و آله عن اکلها یوم خیبر و انما نهی عن اکلها لانها
کانت حمولة للناس و انما الحرام ما حرم الله عز و جل فی القرآن
روایت کرده اند محمد بن مسلم و زراره از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع
که سؤال کرده اند آنحضرت را از خوردن گوشتهای الاغهای اهلیه
پس فرمود که نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در
روز خیبر و نهی نفرمود از خوردن آنها مگر بجهة آنکه بودند آنها بارکشی
از برای مردم بدرستی که نیست حرام مگر آنچه حرام کرده خدای عز و جل
در قرآن یعنی سبب نهی فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را از
خوردن آنها در روز خیبر آن بود که آنها بار بردار خود بودند و
هرگاه میکشتند و میخوردند آنها بارها بر زمین میماند و مردم رام
معطل میشدند و نهی حضرت از جهة حرمت گوشت آنها نبود

زیراکه

زیراکه نیست حرام مگر آنچه حرام کرده خدای عز و جل در قرآن مجید و گوشت
الاغ داخل محرماتی که خدای عز و جل در قران مجید شمرده نیست و روایت
شده در کتاب تهذیب الاحکام از ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر ع
یقول ان الناس اکلوا لحوم دوابهم یوم خیبر فامر رسول الله
صلی الله علیه و آله باکفاء قدورهم و نهیهم عن ذلک
و لم یحرمها گفت ابو بصیر که شنیدم از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع
که میفرمود که مردم میخوردند گوشتهای چهارپایان خود را در روز خیبر
بسرم پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله بنگون کردن دیگهای ایشان
و نهی فرمود ایشان را از خوردن آنها و حرام نکرد آنها را یعنی حکم بحرمت
گوشت آنها نفرمود بلکه نهی فرمود که مخورید بجهت آنکه میدانست احتیاج
ایشان را با آنها برای حمل بارها و اسباب و ممکن است که کسی بگوید والله اعلم
که سبب اجمال رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز و نهی فرمودن از
اکل آنها و ریختن دیگها و صریح نفرمودن که حرام نیست اما باید بجهت
حمل بارها آنها را گذاشت آن باشد که چون تنگی و قحطی بود اگر معلوم ایشان
ایشان میشد که خوردن آنها حرام نیست بسبب غلبه جوع و اضطرار
ممنوع از خوردن آنها نمیشدند و آخر برای حمل بارهای خود
معطل میگشتند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله مجملا بایشان فرمود که
مخورید و امر به ریختن دیگها فرمود تا آنکه شدت اهتمام آنحضرت
در منع معلوم ایشان بشود و طبع ایشان بگمان حرمت از خوردن

١٧

آنها متنفر و منزجر شود و پیرامون آنها نگردند مثل مریضی که جوع بر او غالب
شود و پیرامون آنها نگرد و طعامی ببیند اگر داند که حلال است بخورد و هر چند
داند که ضرر بحالت او دارد و اما اگر گمان برد که آن طعام گوشت سگ یا خوک
دارد اجتناب میکند و رغبت بخوردن آن نمینماید و اما اینکه رحلتی
ویکها بتصرف در مال غیر بود پس امر آن سهل است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله
اولی بود بمؤمنین از نفسهای ایشان و اعلم و ابصر بود از ایشان بمصالح
ایشان و تصرفات او بامر مالک الملوک جل شانه بود که ما ینطق به قوله تعالی
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و اخبار دیگر نیز
قریب بمضامین آنچه نقل شد وارد شده است و از ملاحظه مجموع ظن بحلیت
این سه حیوان و اینکه نهی وارد در صحیحه مذکوره و در بعض احادیث دیگر
از راه کراهت باشد حاصل میشود والله اعلم باحکامه و حلالست از
از حیوانات وحشیه آهو و گاو و گوسفند و خر گور و عدم حرمت اینها
اتفاقی اهل اسلام است و ابن ادریس و علامه حلی طاب ثراهما قایل
بکراهت خر گور شده اند و در کافی روایت شده که در مکاتبه حضرت
ابی الحسن علیه السلام واقع شده که ترک خوردن گوشت آن افضل است
و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام واقع شده که
پیغمبر صلعم نهی فرمود از گوشت الاغهای اهلیه و نهی بوحشیه نکرد
و بر تقدیر کراهت اخف از اهلیه است و همچنین حلال است یحمور
و اهل لغت گفته اند که آن حمار وحشی است اما اصحاب ما حمار وحشی و یحمور

هردو

١٨

از عوارضی که باعث حرمت حیوانات جلاله شود

و بعضی گفته اند که از خر گور و آهو حاصل میشود

بحار

هر دو را ذکر کرده اند و بعضی از علما رضی الله عنهم نقل کرده اند که آن حیوانیست
وحشی شبیه بگوزن و بعضی گفته اند که صنفی از گاو کوهیست و ظاهر آنست که
صنفی خاص از حمار وحشی است **بحث جلاله** در ذکر عوارضی که باعث حرمت
حیوانات حلال میشود و این عوارض در حیوانات بر سه نوع یافت میشود
پس یکی از آنها جلال است و تفسیر آن خواهد شد و قول اکثر اصحاب حرمت جلالست
نزد عروض این معنی و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب مبسوط و ابن جنید رحمهما الله
قایل بکراهت شده اند و اخبار در نهی از آن وارد شده است روایت
شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از هشام بن سالم عن ابی عبدالله
علیه السلم قال لا تأكلوا اللحوم الجلالة وان اصابك من عرقها
فاغسله روایت کرده هشام بن سالم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود
مخورید گوشتهای جلاله را یعنی گوشتهای حیوانات جلاله را و در کافی لحوم
الجلالات واقع شده بهمین معنی و اگر برسد بتو از عرق آنها پس بشو
آنرا و در کتابین مذکورین روایت شده از حفص بن البختری عن ابی عبدالله
علیه السلم قال لا تشرب من البان الابل الجلالة وان اصابك شیء
من عرقها فاغسله روایت کرده حفص بن بختری از حضرت ابی عبدالله ع
که فرمود که میاشام از شیرهای شترهای جلاله و اگر برسد بتو چیزی از عرق
آنها پس بشو آنرا و در کتابین مذکورین روایت شده از مسمع عن ابی
عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم الناقة الجلالة
لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی اربعین یوما و البقرة

کافی و تهذیب

الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی عشرین یوما
والشاة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب حتی تغذی خمسة ایام
والبطة الجلالة لا یؤکل لحمها حتی تربط خمسة ایام والدجاجة
ثلثة ایام روایت نموده سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که گفت
آنحضرت که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که شتر جلاله خورده نمیشود
گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا اینکه غذا داده شود چهل
روز و کیفیت غذا دادن مذکور خواهد شد و گاو جلاله خورده نمیشود
گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا اینکه غذا داده شود سی روز
و گوسفند جلاله خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن
تا اینکه غذا داده شود پنج روز و اردک جلاله خورده نمیشود گوشت
آن تا اینکه بسته شود یعنی محافظت کرده شود و از خوردن نجاست و غذا
داده شود چنانکه خواهد آمد پنج روز و مرغ خانگی سه روز و اخبار دیگر
نیز در نهی وارد شده و ظاهر نهی حرمت است و سند بعضی ازین اخبار
اگرچه ضعیف است اما سند دو خبر اول قویست پس قول مشهور خالی از
قوت نیست و باحتیاط نیز اقربست و ظاهر میشود ازین اخبار نجاست
عرق جلال و بحث ازان مناسب کتاب طهارتست و شیخ سعید شهید
زین الملة والدین علیه الرحمه در کتاب مسالک در بیان ادله قول حرمت
گفته و روایة هشام عن ابی عبدالله ع قال قال علی امیر المؤمنین
علیه السلم الناقة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها الحدیث

و روایت

و روایت هشام بنحوی که او ذکر کرده بنظر نمیرسد و این روایت از مسمع است
چنانکه دانستی و روایت هشام بنحویست که مذکور شد و در مقام رد او که
این قول گفته که حدیث هشام نهایتش اینکه حسن باشد و باقی اخبار ضعیف
السند است و این کلام نیز محل تأمل است زیرا که حدیث مسمع که او خود نقل
کرده ضعیف السند است و احتمال اینکه حسن باشد نیست و حدیث هشام که ما
نقل کردیم ظاهر آنست که صحیح باشد چه در سند آن محل اشتباه علی بن الحکم است
و از ملاحظه رجال بعد از تامل چنین ظاهر میشود که علی بن حکم کوفی ثقه باشد
و بنا برین حدیث صحیح خواهد بود و اگر علی بن حکم کوفی نباشد حکم باینکه
حسن باشد اشکال دارد بلکه احتمال ضعیف میرود و در روضه بهیه نیز گفته که
حسنه هشام بن سالم بلکه اینکه اعتماد بر توثیق علی بن حکم کوفی ننموده باشد
اما اینکه حکم بصحت بعضی اخبار که سند آنها اشتمال بر علی بن حکم کوفی دارد
کرده است از جمله در مسئله اختلاط لحم میته بمذکی و اینکه گفته باقی اخبار
ضعیف السند است نیز محل تامل است چه حدیث حفص بن بختری که مذکور شد
حسنه کالصحیحه است و ممکن است که کسی گوید که منظور او احادیث وارده
در نهی از لحم است و در حدیث حفص صریحا نهی از لحم نیست بلکه از شیر است
و نیز اینکه بنا بر قول حرمت حیوان جلال نجس العین نیست مثل سگ و خوک
بلکه مانند سایر حیوانات محرمه بالاصالة است چون خرگوش و روباه
و اگر آنرا ذبح شرعی کنند طهارت گوشت و جلد آن و جواز استعمال
آنها در غیر نماز محل تامل است و دور نیست که امر بغسل عرق که در اخبار

۲۱

واقع شود دال بر نجاست باشد و طریق احتیاط واضح است و علما اختلاف نموده اند
در انکه جلال بچه مقدار چیز محقق میشود و بعضی اعتبار کرده اند که حیوان محض عذره انسان
بخورد و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف و مبسوط گفته که اگر غذای آن عذره باشد
و بعضی گفته اند که اگر عذره محض خورد گوشت او حرام میشود و اگر اکثر غذای آن
عذره باشد مکروه و ابو الصلاح تقی حلبی رضی الله عنه تعدیرا بعیان بجسم غیر عذره از نجاسات را
ملحق بعذره ساخته در حکم و در مدت آن نیز اختلاف نموده اند بعضی گفته اند آنقدر
که نمو کند و جزو بدن آن شود و بعضی گفته اند یک شبانه روز و بعضی گفته اند آنقدر
که بوی بد در لحم و جلد آن ظاهر شود و ظاهر است که اعتبار روییدن [illegible] کند
نه مطلق بود به هر گاه مقدار شرعی [illegible] باید بنا بر عرف گذاشته شود و
ملاحظه اطلاق اسم جلال بحسب عرف کرده شود و دور نیست که اطلاق این
اسم بحسب عرف در حیوانات مختلف باشد در بعضی زودتر اطلاق کنند و در بعضی
دیرتر و هرگاه بنا بر عرف گذاشته شود و اعتبار اکثریت چنانکه قول شیخ طوسی
علیه الرحمه است ظاهر نماید و باحتیاط نیز اقرب است اما در روایت ضعیف السند
وارد شده که دلالت بر اعتبار محض دارد و استصحاب حکم حلیت و شهرت بین
الاصحاب تقویت آنرا میکند و در مدت استبرای آن بعد طلب براءت آن
حیوان جلال از عارضه جلل و حکم آن علما اختلاف نموده اند و روایات نیز
مختلف و ضعیف السند است و اعتبار چهل روز در استبرای ناقه اتفاقی مینماید
و در حدیث صحیح گذشت و در روایت سکونی نیز مذکور است و در بقره بعضی
چهل روز گفته اند مثل ناقه و بعضی سی روز و بعضی بیست روز و در روایت سکونی

بیست روز

۲۲

بیست روز واقع شده و در روایت صحیح نسخ مختلفه واقع شده عشرین و ثلثین و
اربعین و اعتبار سی روز دیگر روایت دارد و در شاة بعضی ده روز گفته اند
چنانکه در روایت سکونی است و در بعضی نسخ روایت صحیح و بعضی هفت روز
گفته اند و روایت دارد و بعضی پنج روز که در بعضی نسخ روایت صحیح است
و چون روایات ضعیف السند است اعتبار اکثر مقدر است و در همه جز احتیاط
و استصحاب حکم حرمت ثابته بحسب شرع اقرب است و اگر حیوانی باشد که مقداری
برای آن ذکر نشده باشد زوال الاطلاق اسم جلال او در عرف باید منظور
داشت و کیفیت استبرا آنست که حفظ کنند آن حیوان را در مدتی که
مذکور شد از غذای نجس و اگر چه نجاست عارضی باشد چنانکه اکثر علما
گفته اند و بعضی احتمال اکتفا باجتناب از اکل نجاستی که باعث جلل متحقق
شود داده اند چه روایات از ذکر طهارت غذا خالی است و احتیاط
در عمل مشهور است یکی دیگر از عوارض مذکوره وطی انسانست پس هرگاه
وطی نماید انسان حیوانی را حرام میشود آن حیوان و نسل آن که بعد از
وطی بهم رسد نه آنچه پیش بوده و همچنین است حکم شیران و اگر آن حیوان
ماکول عادی باشد مثل گوسفند و گاو و شتر ذبح میکنند آنرا پس میسوزند
و انتفاع نمیبرند و این نه برای عقوبت حیوان است چه آن گناهی ندارد
و عقوبت نمودن او وجهی ندارد و چنانکه در روایت نیز وارد شده بلکه
بجهت آنست که اجتناب از آن خوب واقع شود و احتذار از اشتباه تا از
راه جهل بمسئله یا عدم قید بخورد آنرا و انتفاع از آن نبرد و دیگر آنکه بودن

آن سبب سرزنش فاعل بر آن فعل شنیع و موجب اظهار و افشای قبیح میشود
و ستر آن احسن است و دیگر از حکم و مصالح خفیه شاید باشد که عقل را با آنها
راه نباشد و اگر آن حیوان در حیل مأکول نباشد مثل فیل یا مأکول عادی نباشد
چون اسب و استر و الاغ ذبح نمیکنند آنرا بلکه اخراج میکنند از آن بلد
ببلد دیگر و میفروشند و بعضی اعتبار دوری آن بلد کرده اند بحدی که این خبر
در آنجا ظاهر نشود و در خبر اشعاری باین هست و هرگاه آن حیوان ملک فاعل باشد
بعضی گفته اند که باید که ثمن آنرا که میگیرد تصدق کند و دلیل تمامی بر این
نیست و اگر ملک غیر باشد قیمت آنرا فاعل برای مالک غرامت میکشد
و ثمنی که نزد بیع میگیرد و اگر حیوان غیر مأکول باشد و باید فروخته شود بعضی گفته اند
خود مالک میشود و بعضی گفته اند تصدق میکند و اگر ثمن زیاده از قیمت باشد
که بمالک داده بود احتمال دارد که باید زیاده را باز بمالک داد و تحقیق
این امور و بیان حدها و تعزیر فاعل لایق بکتاب حدود است و در مطلب ما
بسیار دخلی ندارد و ظاهر کلام اصحاب رضوان الله تعالی علیهم است که در حکم
حرمت حیوان بمجرد وطی انسان اکتفا میکنند خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ
و خواه عاقل و خواه دیوانه انزال بشود یا نشود و وطی در قبل باشد یا در دبر حیوان
ماده باشد یا نر اما بعضی دیگر از احکام که مذکور شد تخصیص بوطی بالغ عاقل دارد
و اما دلیل حرمت که محل بحث ماست قول اصحاب و عدم ظهور مخالف است و در
کتاب کافی و تهذیب الاحکام روایت شده از سمع عن ابی عبد الله علیه السلم
ان امیر المؤمنین علیه السلم سئل عن البهیمة التی تنکح قال حرام لحمها و لبنها

روایت

غیر مأکول اللحم
غیر مأکول عادی

روایت کرده سمع از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که امیر المؤمنین علیه السلم
سؤال کرده شد از آن بهیمه که وطی کرده شود فرمود که حرام است گوشت آن
و شیر آن و در نسخه کافی و کذلک لبنها واقع شده یعنی و همچنین است
شیر آن یعنی حرامست و اگر بهیمه یعنی حیوان غیر ممیز باشد حکم عام از این
حدیث میرسد و اگر بهیمه خاص باشد باید که در غیر آن متمسک بعدم قایل
بفرق شد اما این حدیث ضعیف السند است و روایت شده در کتاب
تهذیب الاحکام از محمد بن عیسی عن الرجل انه سئل عن رجل نظر الی راع
نزا علی شاة قال ان عرفها ذبحها و احرقها و ان لم یعرفها قسمها
نصفین ابدا حتی یقع السهم بها فتذبح و تحرق و قد نجت سایرها
روایت کرده محمد بن عیسی از آنمرد و ممکن است که مراد حضرت کاظم علیه السلم
باشد و احتمال حضرت عسکری و هادی علیهما السلم نیز دارد و از راه خوف
و تقیه چنین تعبیر میکرده اند که سؤال کرده شد از مردی که نظر کند بشبانی که بجهد
بر گوسفندی یعنی وطی کند آنرا فرمود حضرت که اگر شناسد آن گوسفند
را یعنی بخصوص معلوم باشد و بگوسفندهای دیگر در میان گله مشتبه نشود
ذبح میکنند آنرا و میسوزانند و اگر نشناسد آنرا تقسیم میکنند آنها را یعنی
گوسفندها را که این در میان آنها مشتبه شده بدو نصف همیشه تا آنکه
واقع شود سهم یعنی نشان و قرعه با آن گوسفند پس ذبح کرده میشود آن
و سوخته میشود و بتحقیق که خلاص میشود سایر آن گوسفندها و حاصل آنست
که اولا تمام گوسفندها را دو نصف میکنند و قرعه میزنند تا معلوم شود که آن

گوسفند و خوک در کدام نصف است و باین طریق میتوان شد که در کاغذ حلال بنویسند
و در کاغذ دیگر حرام و در جایی پنهان کنند کاغذها را و برای نصف چاره از آن دو نصف
که تعیین کنند یکی را برآرند اگر حلال برآید معلوم میشود که آن گوسفند حرام در خوک
نصف دیگر است پس آن نصف او را تنصیف کنند و اگر حرام برآید باز همین نصف را
تنصیف کنند و همچنین تا یکی و معین شود که گوسفند حرام و اگر اولا عدد گوسفندها فرد
باشند یا در یکی از مراتب تنصیف بفرد رسد و در نیست که تقسیم آن بدو قسم که یکی زیاد
از دیگری باشد بواحد مثل هفت که تقسیم شود بچهار و سه و دخول در تحت تنصیف که در این
حدیث واقع شده است باشد و حکم حرمت از لحم و سوختن معلوم میشود و اگرچه در خصوص
گوسفند است اما عموم با انضمام عدم قائل بفرق میرسد و تصحیح سند این حدیث خالی از اشکال
نیست اگرچه بعضی از علما رحمهم الله تعالی حکم بصحت آن کرده اند و مرور عقد نیز اشتباهی دارد
اما اصحاب عمل بمضمون آن کرده اند و روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام
از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام و الحسین بن خالد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
و اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم موسی علیه السلم فی الرجل یاتی البهیمة فقالوا جمیعا
ان کانت البهیمة للفاعل ذبحت فاذا ماتت احرقت بالنار و لم ینتفع بها
و ضرب هو خمسة و عشرین سوطا ربع حد الزانی و ان لم تکن البهیمة له قومت
و اخذ ثمنها منه و دفع الی صاحبها و ذبحت و احرقت بالنار و لم ینتفع بها
و ضرب خمسة و عشرین سوطا فقلت و ما ذنب البهیمة فقال لا ذنب لها و لکن
رسول الله صلی الله علیه و آله فعل هذا و امر به لکیلا یجتری الناس بالبهایم
و ینقطع النسل روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم

و حسین بن

و حسین بن خالد یا حسن بن خالد بنابر اختلاف نسخ از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلم
و اسحق بن عمار از حضرت ابی ابراهیم موسی علیه السلم در باب مردی که وطی کند بهیمه
را پس فرمودند آن سه امام علیهم السلم که اگر آن بهیمه ملک مرد فاعل باشد ذبح کرده میشود
پس وقتی که بمیرد سوخته میشود بآتش و انتفاع برده نمیشود بآن و زده میشود
فاعل بیست و پنج تازیانه ربع حد زانی که صد تازیانه است و اگر آن بهیمه ملک او
نباشد قیمت کرده میشود و گرفته میشود ثمن آن از فاعل و داده میشود بصاحب بهیمه
و ذبح کرده میشود بهیمه و سوخته میشود بآتش و انتفاع برده نمیشود بآن و زده میشود
فاعل بیست و پنج تازیانه راوی گوید پس گفتم من چیست گناه بهیمه پس فرمود حضرت
که نیست گناهی آنرا و لیکن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین معمول نمود و امر باین فرمود
تا آنکه جری نشوند مردم ببهایم و منقطع نشود نسل و ممکن است که حاصل جواب امام علیه السلم
این باشد که بهیمه را گناهی نیست و کشتن و سوختن آن از راه عقوبت کردن آن نیست
بلکه بجهة منع پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین فعل بجهت حفظ نسل انسان بود و حکمت خصوص اینها
پنهان است یا آنکه باعث بر امر بکشتن بهیمه و سوختن اظهار شناعت و قبح این فعل باشد
تا سبب انزجار مردم شود و نسل ایشان محفوظ ماند و این حدیث در باب وطی رجل
واقع شده است و رجل بر مذکر بالغ اطلاق کرده میشود نه غیر بالغ پس حکم در رجال
مخصوص باوست و تخصیص بعاقل از دلیل خارج ظاهر میشود و اگر بهیمه مختص [illegible]
حکم تحریم مخصوص بآن نیز خواهد بود اما در ظاهر نسبت بماکول و غیر ماکول عموم دارد
و تحریم او از حدیث بعد ظاهر میشود و از قول آنحضرت که انتفاع برده نمیشود بآن
استنباط حرمت نسل و لبن آن میشود و از این قول و از امر بسوختن استنباط

حرمت آن میشود و حدیث بروایت شیخ طوسی رحمه الله تعالی از عبدالله بن سنان
صحیح است و در کتابین مذکورین روایت شده از سدیر عن ابی جعفر علیه السلم
فی الرجل یاتی البهیمة قال یجلد دون الحد و یغرم قیمة البهیمة
لصاحبها لانه افسدها علیه و تذبح و تحرق ان کانت مما یؤکل
لحمه وان کانت مما یرکب ظهره اغرم قیمتها و جلد دون الحد و
اخرجها من المدینة التی فعل بها فیها الی بلاد اخری حیث لا تعرف
فیبیعها فیها کیلا یعیّر بها روایت کرده سدیر از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام
در باب مردی که وطی کند بهیمه را که فرمود آنحضرت علیه السلم که زده میشود
کمتر از قدر حد و غرامت میکشد قیمت بهیمه را برای صاحب آن بجهت آنکه فاسد
کرده آنرا بر صاحبش و کشته میشود بهیمه و سوخته میشود اگر از جنس حیوانی باشد
که خورده میشود گوشت آن و اگر از جنس حیوانی باشد که سواری میشود بر پشت
آن غرامت میکشد فاعل قیمت آنرا و زده میشود کمتر از قدر حد و اخراج
میکنند آن بهیمه را از بلدی که این فعل با آن در آن بلد کرده ببلاد دیگر جائی که
رام
شناخته نشود پس میفروشند آنرا در آن بلاد تا آنکه سرزنش کرده نشود بآن و اینکه
واقع شده که زده میشود کمتر از حد ممکن است که اشاره به بیست و پنج تازیانه باشد
که در حدیث سابق مذکور شد و ممکن است که مراد این باشد که عدد معینی ندارد
و منوط برای و مصلحت حاکم شرع است چنانکه در بعضی اخبار تعزیر واقع شده است
و بیست و پنج تازیانه که در حدیث سابق بود از باب ذکر احد افراد باشد
و اختیار آن اولی باشد و ماکول اللحم بودن در مقابل مرکوب افتاده مراد از آن

ماکول

ماکول عادی است یعنی ماکول عادی از چارپایان کشتن و سوختن آن نشده است چنانکه از حدیث ظاهر
میشود و اما حرام شدن گوشت آن محل کلام است و قول امام علیه السلام که فرموده جائی که شناخته نشود و
مشعر است باعتبار بعد آن بلد چنانکه بعضی گفته بودند و لفظ رجل حکم مذکور را
مخصوص به مرد نمیسازد و بنا بر علی الغالب و بیش ازین مذکور شد و سند حدیث خالی از قصوری
نیست و اخبار دیگر دال بر حرمت وارد شده و آنچه مذکور شد کافیست در مطلب
یکی دیگر
یکی دیگر از عوارض مذکوره موت است و موت عبارت از زوال حیات است و مراد
بآن در اینجا مفارقت حیات است بغیر تذکیه معتبره در شریعت مقدسه و حیات گاهی
اطلاق کرده میشود و بمعنی بودن شیء بحیثیتی که تواند عالم و قادر بود و اطلاق حی
بر حق جل جلاله از قدسیه باین معنی میشود اما حیات در حیوانات عبارت از جزئیت
که مبدأ قوت حس و حرکت است و مشروط است مطلقا بنا بر مذهب بعضی که قایل بحیات
سماویات نیستند باعتدال نوعی مزاج و محتاج است ببدن مولف از عناصر اربعه
و بروح حیوانی بخاری متکون از لطایف اخلاط در قلب که منبعث میشود
از تجویف ایسر قلب بجانب و ساری میگردد در شرایین و منبسط میشود
در تمام بدن و بنا بر مذهب آنها که قایل بحیات افلاک شده اند این اشتراط
و احتیاج در اکثر افراد است و بحث از تقابل موت و حیات و اینکه از قسم تضاد است
یا عدم و ملکه و بیان مزاج و اعتدال نوعی آن و سایر آنچه تعلق بتحقیق
حقیقت موت و حیات دارد لایق بشأن فلسفی است و منصب فقیه من
حیث انه فقیه نیست و بیان تذکیه هر حیوانی بنحوی که از حضرت شارع علیه السلم
رسیده در کتاب ذبایح میشود و از مطلب ما خارج است و حرمت تابع موت است

نه مخدر شده و فالج و امثال اینها از عوارض و اگر قطع نمایند عضوی را از حیوان زنده
تذکیه نکرده یا بدون قطع در حین انفصال عضو را موت عارض شود آن نیز حرامست اما
اگر قطع نمایند عضو حیوان را بعد از تذکیه واداده و در شروع آن و قبل از موت مثل
قطع اعضاء شتر بعد از زدن حربه بنحوی که باید بر نحر آن پیش از مردن پس در آن
خلافست و ابو الصلاح تقی حلبی رحمه الله قایل بحرمت شده و گفته عضو مقطوع
از حیوان تذکیه کرده پیش از موت و سرد شدن میته و حرامست و علامه حلی طاب ثراه
و بعضی دیگر از علما حلال دانسته اند و مفهوم کریمه فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا
مِنْهَا یعنی والله اعلم پس چون که بر زمین افتند پهلوهای شتران و این دالکنایه
از موت گرفته اند پس بخورید از آنها فی الجمله اشعاری بمنع که مذهب ابی
الصلاح است دارد اما دلالت مفهوم ضعیف است چه ممکن است که از
باب ذکر اغلب باشد چنانکه علامه رحمه الله گفته است و مفهوم آیه دال بر منع از
اکل قبل از موتست و منع از قطع اعضا قبل از موت محتاج بضم امری از خارج بحرمت
و در روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از محمد بن یحیی رفعه
قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام الشاة اذا ذبحت وسلخت او سلخ
شیء منها قبل ان تموت فلیس یحل اکلها روایت کرده محمد بن یحیی
مرفوعا یعنی بسندی که بالا رفته و مذکور نیست از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلم
که فرموده آنحضرت که گوسفند وقتی که ذبح کرده شود و پوست کنده شود
یا پوست کنده شود چیزی از آن پیش از آنکه بمیرد پس نیست حلال خوردن آن
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه و ابن براج و ابن حمزه رحمهما الله تعالی

عمل

عمل بمضمون این حدیث نموده اند و گفته اند که اگر پوست کنده شود و یا چیزی پیش
از سرد شدن یا پوست کنده شود چیزی از آن پیش از سرد شدن پس حلال
نیست اکل آن و این حدیث دلالتی بر مذهب ابی الصلاح نیز دارد و اما
ضعیف السند است بسبب ارسال و دلیل مذهب علامه رحمه الله اینکه
تذکیه شرعیه بعمل آمده و امتثال امر شده پس حلال باشد خوردن آن
و عمومات کتاب کریم و اخبار دلالت بر حلیت آن دارد و کیف کان
اجتناب م لکن احتیاط در دین مقتضی از آنست و حرمت میته بنص کتاب ملک علام
و اتفاق اهل اسلام و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام ظاهر است اما خلاف در اینست
که حرمت مخصوص اکل و انتفاعات مشروطه بطهارتست یا مطلق استعمال آن
حرامست حتی دلو کردن پوست آن و آب کشیدن بجهت کاری که مشروط
بطهارت نباشد مثل آب دادن زراعات و باغات و امثال آن و شیخ
طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه تجویز آن نموده و اجتناب افضل دانسته است
و ابن حمزه رحمه الله تجویز نکرده و ابن براج رحمه الله ترک استعمال آنرا احوط
گفته و علامه حلی طاب ثراه گفته که ممکن نیست حمل کریمه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ
بر حقیقت یعنی تحریم عین میته زیرا که حرمت صفت فعل مکلف است و باعیان
متعلق نمیگردد پس باید که بر اقرب مجازات بحقیقت محمول شود چنانکه در علم
اصول ثابت شده و اقرب مجازات در اینجا حرمت مطلق استعمال و تصرفست
پس اگر استعمال آن اصلا جایز نباشد و این دلیل خالی از ضعف نیست چه دعوی
اینکه متبادر از سوق آیه کریمه حرمت اکل باشد بر دور نیست چنانکه در کریمه

۲۱

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ گفته اند که متبادر حرمت وطی امهات است

پس ساير استعمالات بر اصل اباحت باقی باشد تا از دليل خارج معلوم شود و اخبار

داله بر منع از مطلق انتفاع بميته وارد شده در کتاب تهذيب الاحکام — روايت شده

از سماعه قال سالته عن جلود السباع ينتفع بها قال اذا رميت وسميت فانتفع

بجلده واما الميتة فلا گفت سماعه بن مهران که سوال کردم او را از پوستهای

سباع که انتفاع برده ميشود بانها فرمود که وقتی که تير انداخته باشی و تسميه گفته باشی

پس انتفاع ببر بپوست آن واما ميته پس نه و روايت شده در کتاب کافی و

تهذيب الاحکام از کاهلی قال سال رجل ابا عبد الله عليه السلم و

کنت عنده يوما عن قطع اليات الغنم فقال لا بأس بقطعها اذا کنت

تصلح بها مالك ثم قال ان فی کتاب علی عليه السلم ان ما قطع منها ميت

لا ينتفع به گفت عبد الله بن يحيی کاهلی که سوال کرد مردی حضرت ابا عبد الله

عليه السلم را و بودم من در صحبت آن حضرت روزی از بريدن دنبهای

گوسفندان پس فرمود آنحضرت که نيست باکی به قطع آنها هرگاه به آنها باشی تو

اينکه اصلاح کنی با آن مال خود را بعد از آن فرمود که بدرستی که در کتاب علی عليه السلم

هست که آنچه بريده ميشود از آنها ميته است انتفاع برده نميشود بآن و جمله لا ينتفع به

ممکن است که خبر بعد از خبر باشد و ممکن است که وصف از برای خبر باشد و روايت شده

در کتب ثلثه و کتاب صلوة تهذيب الاحکام از علی بن ابی المغيرة قال قلت لابی

عبد الله جعلت فداك الميتة ينتفع منها بشیء فقال لا قلت بلغنا

ان رسول الله صلی الله عليه و آله مر بشاة ميتة فقال ما کان علی هذه

الشاة

۲۲

الشاة اذا لم ينتفعوا بلحمها ان ينتفعوا باهابها فقال تلك شاة کانت

لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله عليه و آله وکانت شاة مهزولة

لا ينتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت فقال رسول الله صلی الله عليه و آله

ما کان علی اهلها اذا لم ينتفعوا بلحمها ان ينتفعوا باهابها ای تذکی

گفت علی بن ابی المغيرة که گفتم بحضرت ابی عبد الله عليه السلم که گردانيده شوم من فدای تو ميته

انتفاع برده ميشود از آن بچيزی يعنی بهيچ چيز از آن انتفاع ميتوان برد پس فرمود

حضرت که نه گفتم رسيده است بما که پيغمبر خدا صلی الله عليه و آله گذشت بگوسفند

مرده پس فرمود که چه بود بر اهل اين گوسفند وقتی که منتفع نميشدند بگوشت

آن اينکه منتفع شوند بپوست آن يعنی ازين راه انداخته اند بعبث هرگاه خوردن

گوشت آن ممکن نبود بسبب اينکه مرده بود بايست پوست آنرا بکنند و از آن

انتفاع ببرند پس بنابر اين فرموده رسول الله صلی الله عليه و آله ميتوان از پوست

ميته انتفاع برد با اينکه نما فرموده که بهيچ چيز ميته انتفاع نميتوان برد پس فرمود

حضرت ابو عبد الله عليه السلم که آن گوسفند از سوده دختر زمعه زوجه پيغمبر صلی الله عليه و آله

بود و گوسفند لاغری بود که انتفاع بگوشت آن نميتوانست برد پس گذاشتند آنرا

و ذبح نکردند تا مرد پس فرمود پيغمبر خدا صلی الله عليه و آله که چه بود بر اهل اين گوسفند

وقتی که منتفع نميشدند بگوشت آن از راه لاغری اينکه منتفع شوند بپوست آن

باين طور که تذکيه کنند و نگذارند که بميرد و نه اينکه بعد از مردن از پوست آن منتفع

شوند پس اين نقل که بشما رسيده از پيغمبر صلی الله عليه و آله منافی آنچه ما فرموديم

که از هيچ جزء ميته انتفاع نميتوان برد نيست و سند و حديث سابق

واما عدم جواز انتفاع بجلد میته دباغی شده

تهذیب

اگرچه ضعیف است اما این حدیث آخر صحیح السند است و دیگر اخبار داله بر منع
از مطلق انتفاع نیز هست و معارض چند هم دارد اما سند آنها صحتی ندارد
مثل اینکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از حسین بن زرارة
عن ابی عبد الله علیه السلام فی جلد شاة میتة یدبغ فیصبّ فیه
اللبن او الماء فاشرب منه واتوضأ قال نعم وقال یدبغ
فینتفع به ولا یصلی فیه روایت کرده حسین بن زراره از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام در باب پوست گوسفند مرده که دباغت کرده شود
پس ریخته شود در میان آن شیر یا آب پس بیاشامم من از آن شیر
یا از هر یک از آن شیر و آب و وضو بسازم با آن آب فرمود حضرت که
بلی و فرمود که پوست میته دباغت کرده میشود پس انتفاع برده میشود با آن و نماز گذارده
نمیشود در آن و این حدیث دلالت دارد بر اینکه جلد میته بعد از دباغت
پاک میشود و این خلاف مذهب مشهور میانه اصحاب است بلکه موافق مذهب عامه است
که جلد میته را بدباغت پاک میدانند پس محمول میشود حدیث بر تقیه و احادیث
دیگر نیز که وارد شده در باب جواز انتفاع بجلد میته با وجود عدم صحت
سند مشتمل بر این نحو خللی هست پس بنابر ملاحظه اخبار قول بعدم جواز
انتفاع ظاهرتر مینماید نهایت احتمال دارد که شیخ طوسی علیه الرحمه حمل کرده بنهی
انتفاع منهی عنه در اخبار را بر انتفاع تام شایع مشروط بطهارت
و بنابراین قایل بجواز انتفاعات نادره غیر مشروطه بطهارت شده بنا
از دلیل اصل و عمومات و بعض اخبار و بر هر تقدیر اولویت اجتناب مهما امکن

محل

سوختن پیه میته

کافی و تهذیب

ابن صحیح

محل حرف نیست و بنابراین احتراز از سوختن پیه میته نیز باید کرد
اگرچه حدیثی وارد شده که فی الجمله دلالتی بر جواز دارد اما قایل بجواز
ظاهر نیست و سند حدیث صحیح نیست و دلالتش ضعیف است روایت شده
در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از حسن بن علی قال سألت ابا الحسن
علیه السلام فقلت جعلت فداك ان اهل الجبل تثقل عندهم الیات
الغنم فیقطعونها قال حرام هی قلت جعلت فداك فنصطبح
بها فقال اما تعلم انه یصیب الید والثوب وهو حرام گفت حسن بن علی
که سؤال کردم حضرت ابا الحسن علیه السلام را پس گفتم که گردانیده شوم من
فدای تو بدرستی که اهل جبل سنگین میشود نزد ایشان دنبهای گوسفندان
پس قطع میکنند دنبهای آنها را پس فرمود حضرت که حرام است آنها گفتم
من که گردانیده شوم فدای تو پس چراغ افروخته میشود با آنها پس فرمود
حضرت که آیا نمیدانی که میرسد آن بدست و جامه و حال آنکه آن حرامست
پس چون حضرت منع از چراغ افروختن با آنرا باعتبار رسیدن بدست
و جامه فرموده بو از آن میدهد که حال سوختن آن حرام نباشد هرگاه
خاطر جمع باشد از تعدی نجاست آن اما ممکن است که کسی گوید که مرجع
ضمیر و هو حرام اصطباح باشد و حاصل آن شود که چراغ افروختن با آن چیز
حرامست با آنکه متعدی سرایت نجاست را هم دارد و بنابراین این حدیث
نیز دلیل منع خواهد بود و اگر پیه یا روغن نجس شود بنجاست خارجه
جایز است سوختن آن و اخبار در باب جواز آن وارد شده اما

اما شیخ مفید علیه الرحمه و شیخ طوسی رحمه الله در بعضی از کتب خود و جمعی دیگر از علما
رضی الله تعالی عنهم مقید ساخته اند جواز سوختن آنرا بزیر آسمان و جایز ندانسته اند
سوختن آنرا در زیر سقف و امثال آن و دلیل تام بر تقیید موجود نیست و اجماعی
که ابن ادریس علیه الرحمه برین تفصیل دعوی نموده ثابت نیست و اخبار جواز
مطلق وارد شده مثل آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
بسند حسن کالصحیح از زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا وقعت الفارة
فی سمن فماتت فان کان جامدا فالقها و ما یلیها و کل ما بقی و ان کان
ذائبا فلا تاکله و استصبح به و الزیت مثل ذلک روایت کرده
زراره از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که فرمود آنحضرت که وقتی که افتد
موش در روغن پس بمیرد پس اگر بسته باشد روغن بیندازد موش را و آنچه پهلوی
آنست از روغن و بخورد باقی روغن را و اگر گداخته باشد روغن پس نخورد آنرا
و در چراغ بسوزاند آنرا و روغن زیت مثل این روغن خورده است در این حکم
و دیگر اخبار درین باب بسیار است و وجهی که بعضی از علما رضوان الله تعالی
علیهم گفته اند که افروختن آن در زیر سقف باعث نجاست سقف میشود
ضعیف است زیرا که دود روغن نجس ظاهر آنست که نجس نباشد چون
استحاله میشود و بر فرض تسلیم تحریم نجس کردن سقف ظاهر نیست و شاید که
ایشانرا دلیل دیگر برین تقیید بوده باشد که بما نرسیده باشد و اگر کسی برای
خروج از عهده خلاف اجتناب از سوختن آن در زیر سقف نماید
بهتر خواهد بود و چند حکم شرعی دیگر متعلق بمیته هست که ما ایراد مینمائیم

بسند صحیح و در کتاب کافی هم

دود روغن نجس

انهارا

گوشت مشتبه بمیته
و امتحان آن

انهارا را در چند مسئله **مسئله اولی** هرگاه بیابد کسی گوشتی و مشتبه باشد که میته است یا
نه ذکیه شده پس اکثر علما رضوان الله تعالی علیهم بر آنند بلکه بعضی دعوی اجماع
نموده اند که امتحان میکنند و می‌اندازند آنرا بر آتش پس اگر بحرارت آتش
در هم کشیده و منقبض شد ذکی است و اگر پهن و منبسط گردید میته و بعضی
از علما مثل شیخ ابو القاسم محقق قدس سره و علامه حلی طاب ثراه در بعضی
از کتب خود این حکم را بلفظ قیل ادا نموده اند که نادر از عدم قبول ایشان و مستند
اصحاب در این حکم آنست که روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام
از شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل دخل قریة فاصاب بها لحما
لم یدر اذکی هو ام میت قال یطرحه علی النار فکل ما انقبض فهو ذکی و کل
ما انبسط فهو میت روایت کرده شعیب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در باب
مردی که داخل شود در قریه را پس برسد در آنجا بگوشتی که نداند که آیا ذکیه است آن
یا میته فرمود حضرت که می اندازد آنرا بر آتش پس هرچه منقبض شود پس آن ذکیه است
و هرچه منبسط شود پس آن میته است و شعیب راوی این حدیث اشتباهی دارد و دو کس میان
عمر که از او روایت کرده و توثیق ندارد اما چون مشهور [illegible] میان اصحاب
رضی الله تعالی عنهم شاید که جبر ضعف آن بکند و بیان وجه عمل آنکه لحم ذکی در آتش منقبض
میشود و لحم میته منبسط اگرچه منصب فقیه نیست اما چون مناسب مقام است و شاید که بجهة
تقویت حکم شرعی نیز کند بلکه احکام اطبا باهل ذکر علیهم السلام منسوبست نیز [illegible]
الی الآن منسوب بیان آن نشده و بحسب ظاهر خفیه دارد و پس بیان آن میکنیم و میگوییم
و بالله التوفیق که هر حیوانی که در این عالم کون و فساد [illegible] مرکب از بسائط اربعه

بیان وجه عمل که گوشت ذکی در آتش منقبض میشود و [illegible] منبسط

در بیان وجه تسمیه عناصر بسایط

که آنهارا عناصر گویند باعتباری و ارکان مینامند بجهتی و اسطقسات میخوانند از
حیثیتی یعنی آتش و هوا و آب و خاک و هر یک از اینها را مکانیست که بالطبع و بحسب
صورت نوعیه بسیطه میل بآن دارد و اگر جابر و مانعی نباشد بانجا میرود پس مکان
طبیعی نار سطح مقعر فلک قمر است و مکان طبیعی هوا سطح مقعر کره نار و از آب سطح
مقعر هوا و از ارض سطح مقعر آب و میل اینها بامکنه طبیعیه خود ظاهر است از بالا رفتن نار
و هوا و پایین آمدن ارض و ماء و فلاسفه را برین براهین هست که مقام گنجایش ذکر
آنها ندارد و در هر یک ازین چهار عنصر یکی از کیفیتین فعلیتین یعنی حرارت و برودت
و یکی از انفعالیتین یعنی رطوبت و یبوست میباشد پس آتش حار و یابس است
و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و تخالف و تضاد میانه حرارت
و برودت و میانه رطوبت و یبوست ظاهر و هویداست و چون این بسایط باذن
خالق ارض و سما بیگانه باهمند و متماجل شانه و بهم برآمده ریزه ریزه و مجتمع و ممزوج
شوند کیفیت صرفه هر یک از اینها ضد خود را که در دیگری باشد میشکند مانند حرارت
آتشی برودت آبیرا و علی هذا القیاس و قرار میگیرند بر کیفیت وحدانیه متشابهه

کیفیت مزاجیه

که آنرا کیفیت مزاجیه گویند بنحوی که جزو آتشی مرکب مساوی و مشابه جزو آبی میشود
در حرارت و رطوبت و برودت و رطوبت و یبوست و همچنین باقی اجزا
و نسبت این امر بجز قدرت قاهره جناب کبریا و شکستن کیفیات متضاده
و قرار گرفتن بر کیفیت وحدانیه متشابهه ظاهر میگردد و از درهم ریختن آب بسیار گرم
و آب بسیار سرد و بیان چگونگی تفاعل کیفیات و دفع شبهات وارده بر مزاج
مقامی دیگر دارد و اکنون ما در صدد اختصار و ایجازیم نه بسط مقال و تحقیق

باقیل

باقیل و قال و این کیفیت وحدانیه مزاجیه اگر توسط حقیقی میانه اضداد و کیفیات
صرفه داشته باشد آنرا اعتدال حقیقی گویند و الا بهر طرف که او بیشتر خارج از اعتدال
در آن طرف گویند مثلا گویند خارج از اعتدال است در حرارت یا برودت
و همچنین انحراف و خروج از اعتدال بطرف هر کیفیتی تابع کثرت و غلبه اجزای
بسیطه متکیفه بآن کیفیت میباشد مثلا هر گاه اجزای ناریه اغلب و اکثر
باشند خروج از اعتدال بجانب حرارت میشود و هکذا و افاضه صور
نوعیه ترکیبیه چون صورت یاقوتیه و نباتیه و لحمیه و عظمیه تابع قرب و بعد
این مزاج از اعتدال و کثرت و قلت هر جزوی از اجزای اربعه بسیطه
و شدت التیام اجزا با یکدیگر یا سهولت آن و چگونگی تصغیر و امتزاج
آنها و امثال این امور میباشد و همین صور نوعیه ترکیبیه اند که باذن
خالق موجد مصور اینها جل شانه حافظ و نگاهبان این اجزا از تفرق
و حرکت اند چه دانستی که هر یک ازین بسایط بالطبع میل بامکنه طبیعیه
مختلفه خود دارند و اگر مانع و جابری نباشد بامکنه خود میروند و همچنین
مصدر اعراض و آثاری که بر این مرکبات مترتب میشوند همین مزاج
و قوی و صور اند و هر چند وهن و سستی باعتبار اسباب خارجه باین صور
نوعیه ترکیبیه و باین کیفیت وحدانیه مزاجیه راه یابد حفظ و حراست بسایط
و سایر آثاری که بر آنها مترتب میشوند ضعیف و ناقص میگردند تا وقتی که
بالکلیه امتزاج و صورت فاسد شوند و مرکب منحل و فانی گردد مثلا
میوه تا بر درخت است و کمال قوت مزاج و صورت دارد حفظ بسایط

از تفرق وجذب غذا وهضم وتشبیه آن وتنمیه وتعدیل قوام وتصفیه لون
وتحسین طعم وتطییب رایحه وسایر آثار از آن می آید وچون جدا شد از
بار وقدری ومن وسستی بمزاج آن راه یافت تغذیه وتنمیه وسایر
آن آثار از آن نمی آید اما حفظ بسایط از تفرق وتحلل وحراست کیفیات
تابعه مینماید وچون مزاج وصورت آن باعتبار تاثیر حرّی یا بردی
از خارج باطل گردد حفظ بسایط ونگاهداری کیفیات نیز نمیکند
وعفونت وفساد پیدا میکند ومتفرق ومتحلل میگردد واینست که
مشاهده میکنی که میوهها وعرقها وامثال آنها هرگاه بعلت سرما در فصل شتا
یخ کنند رایحه وطعم ولون وخاصیت آنها که تابع مزاج وصور نوعیه ترکیبیه آنهاست
بعد از اذابه وزوال جمود فاسد وباطل میشود وبهمین قیاس اختلاف
آثار واحوال اثمار مختلف ومتفاوت مشاهده مینمایی احوال وآثار انسان
وسایر حیوانات را در حالت کودکی وترعرع وشباب ووقوف وکهولت
وشیخوخت وبیماری ونقاهت وصحت وبعد از تمهید این مقدمات
میگوییم که هرگاه ذبح کنند حیوانی را خون بدن آن بشغل طبیعی وسیلان
که دارد میرود وروح حیوانی که پیش مذکور شد چون همواره با خون
همدم ورفیق ومصاحب وشفیق میباشد واطبا خون را مرکب
او میگویند باستصحاب آن دفع میشوند ودانستی که حیات متقوّم بروح
حیوانی است واحتیاج تمام بآن دارد پس لابد آن نیز مفارقت
مینماید اما این مفارقت حیات مفارقت بقهر وغلبه است ووقوع واقع

میشود

میشود وچنان غذا ونامی از این جهت بمزاج وصور ترکیبیه اعضای لحمیه وعصبیه وغیر
آنها نیز دور راه نمی یابد وبعض اجزای صغار دمویه با اجزای روحیه در خلل
وفرج ومسامات اعضا باقی میمانند وشاید که شیء قلیلی از حرارت غریزیه
که باعتقاد معلم صناعت فلسفه وراسخ رئیس حکمای مشائیین ارسطاطالیس
ملقب بمعلم اول از مقوله حرارت سماویه است واز جنس حرارت ناریه
اسطقسیه نیست در اجزا واعضا باقی ماند پس چون حرارت ناریه در لحم چنین
تاثیر کند اجزای صغار دمویه وروحیه که در خلل وفرج آن است بالطایف بسیط
آن نیز بود در میل بصعود وخروج میکنند زیراکه حرارت ناریه کارش تصعید
وتلطیف وتفریق وتبخیر است چنانکه ظاهر وهویدا است ومیانه علما فلسفه
مذکور ومشهور است واحتیاج بذکر شاهد ومثال ندارد واستحاله خلای مکان
با بقیه حرارت غریزیه وفی الجمله قوتی که در صورت نوعیه ترکیبیه مانده ودر
صدد حفظ بسایط است باعث انقباض ودرهم کشیدن اجزای کثیفه یابسه
ثقیله آن میشود ولابد منقبض میگردد وممکن است که حرارت ناریه تقویت
یبوست کند اجزای یابسه نیز نماید وبعض اجزای رطبه را منعقد سازد واین
نیز سبب انقباض میشود چنانکه از مشاهده بستن تخم در نار ظاهر میگردد
وشیخ ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا در فصل نهم از مقاله اولی از فن
چهارم فلسفه طبیعیه کتاب شفا گفته والحرارة تعین کلا من الیبوسة والرطوبة
علی فعله فالرطب الحار اشد تحلیلا لما یتحلل به والیبوسة الحار اشد عقدا لما ینعقد بها
یعنی حرارت که کیفیت فعلیه است اعانت میکند هر یک از انفعالین یبوست ورطوبت را

الانفعالیتین

برنفاذ شود و پس شیء رطب که کارش تحلیل و از هم گشودنست هرگاه حار باشد زیاده
تحلیل میدهد و آنچه را منحل تا آن شود از این که بارد و خشک باشد و بسیار ظاهر است
ایضاً از ملاحظه تفاوت منحل شدن اشیاء جامده بسته در آب گرم و آب سرد
و یبوست که کارش عقد و بستن است هرگاه با حرارت باشد زیاده منعقد
میسازد و آنچه را بسته شود تا آن از اینکه با برودت باشد و این نیز ظاهر است
مثلاً شیر را هرگاه چیزی بزنند که بسته شود اگر گرم باشد زودتر بسته میشود
از اینکه سرد باشد و باز در فصل مذکور گفته و انما ینعقد البیض بالحر لان المنبث
فی جوهره یبوسة رققتها النضج فی الرطوبة فاذا امتحن استعانت الیبوسة بالحرارة
علی ما قد وقعت علیه فغلبت الرطوبة وعقدت و مادة الملح ما عقده یبس ارضی
خالطه بمعاونة حرارة فلذلک ینحل بالبرد وخصوصاً ان کان مع الرطوبة ه
یعنی و بسته میشود تخم بگرمی مگر از برای اینکه پراکنده در جوهر و جسم آن یبوستی است
یعنی شیئی یابسی که رقیق کرده آنرا نضج در میانه رطوبت و اجزای رطبه جوهر تخم
پس هرگاه که گرم شد تخم استعانت میکند و مدد میجوید یبوست بحرارت
در احاله آنچه واقع شود و برسد این یبوست تا آن پس مغلوب میشود رطوبت اجزای
رطبه جوهر تخم و بسته میشود بسبب آن یبوست حاره و ماده نمک آنچه است که
بسته است آنرا یبس اجزای ارضیه که مخلوط آن شده با معاونت حرارت
پس از برای اینست که منحل میشود نمک بسبب برودت خصوصاً هرگاه با رطوبتی باشد
و اما حرارت بدون رطوبت پس منحل نمیسازد آنرا بلکه باعث زیادتی انعقاد آن
میشود باعتبار تقویتی که یبوست را میکند و اگر بسیار تأثیرش زیاد شود

تغلبت

نیز تقویت

نیز تقویتش مینماید چنانکه ظاهر میگردد از تحقیق نمک با آتش و ابراد نمک و تخم
باهم که شیخ درین مسئله نموده خالی از تأملی نیست اگر کسی گوید که شیخ خود در حکم
سابق گفت و شما شرح کردید که حرارت تقویت هر یک از رطوبت
و یبوست بر نفاذ شود میکند و در جوهر تخم و نمک اجزای رطبه و یابسه
هر دو هست چنانکه تصریح کردید پس چرا حرارت که با هر دو آنها رسید تقویت
یبوست اجزای یابسه آنها میکند و باعث انعقاد آنها میشود و جهت
چیست که تقویت اجزای رطبه نمیکند و سبب انحلال نمیشود جواب
میگوییم که یبوست در جوهر تخم و نمک غلبه یافته بر رطوبت و این نیز
بحسب بادی الرای ظاهر است چه اجزای یابسه اجزای رطبه آنرا بالکلیه مغلوب
کرده و منعقد ساخته و در تخم نیز بعد از ملاحظه قوام و غلظت و سهولت انعقاد
آن ظاهر میشود و اثر تقویت در غالب زیاده ظاهر میشود از مغلوب
و آن بیشتر و زودتر قبول قوت میکند تا مغلوب و ایضاً چون جوهر نار
و امثال آن یبوست دارد از دو راه تقویت اجزای یابسه اینها میکند
هم از جهت حرارت و هم باعتبار یبوست و توافق در آن کیفیت و این
ظاهر است و اما تقویت اجزای رطبه اگرچه از جهت حرارت میکنند
اما تضعیف آنها از رهگذر یبوست و تخالف در آن مینماید و لهذا اثر
قوت در اجزای یابسه ظاهر میگردد و باعث انعقاد اینها میشود و اگر فرض
کنیم که جسم حار رطبی در اینها تأثیر کند بسا باشد که تقویت اجزای
رطبه بیشتر نماید و سبب انحلال گردد مثل نمک که در آب گرم زودتر منحل میشود

اگر گویند که چرا نمک در آب گرم منحل میشود بخلاف تخم که بسته میگردد میگوییم
که دانستی که ماده نمک محض آبیست که بحر و یبوست اجزای ارضیه انعقاد
پذیرفته و دیگر چنان جزوی ندارد و مزاج تامی نیافته و قوت تمام
در صورت نوعیه ترکیبیه آن نیست و آبی که بآن رسد و هم غلظ در یبوست
اجزای ارضیه آن پدید می‌آورد و اجزای مائیه اصلیه آن نیز از راه وجدان
موافق و هم جنس خود قوت میگیرد و باعث انحلال جوهر آن میشود
بخلاف تخم که اجزای کثیفه یابسه و حاره و بارده در جوهر آن بسیار است
و مزاج تامی دارد بلکه مزاج ثانوی نیز یافته و صورت ترکیبیه آن
قوی است و تضعیفی که رطوبت آب گرم بیبوست اجزای یابسه آن کند
آنقدر نیست که سبب انحلال و تفرق جوهر آن تواند شد بلکه تقویتی که
حرارت آن آب میکند از راه استعداد او و قابلیت ماده از پیش زیاده
ظاهر میگردد و سبب انعقاد آن میشود و هرگاه باتمام رسید این قول میرویم
باز بر سر کلام اول و میگوییم که و اما موت هرگاه طاری شود بر حیوان پس
باید که فساد عظیمی بارواح و فتور باخلاط و حرارت غریزیه و اعضای
آن راه یافته باشد که بالکلیه صور ترکیبیه و امزجه آنها فاسد شده
تا حجابات مفارقت نماید و موت عارض شود و باعتبار فساد و بطلان
ارواح لطایف اجزای اعضا از رطوبات غریبه که در بدن الحیوان
در خلا و فرج است و مسامات ضیقه اعضا از راه استحاله خلاها خواهد
گرفت و منجمد خواهد شد پس بسبب برودت حاصله از موت پس هرگاه حرارت

ناریه

ناریه بلحم چنینی رسد اذابه مینماید و سیلان میسر نماید اجزای رطبه غریبه را
و طه مخلوط میشود و تابعها اجزای رطبه اصلیه که بتفریق حرارت منحل میگردد
و مستحیل میسازد و بجذب و باعانت حرارت ناریه بعضی از اجزای یابسه
را نیز و مائیت بسیار در ان ظاهر میشود و از آن منفصل میگردد و حال
آنکه قوت جمع و حفظ صور نوعیه ترکیبیه بالکلیه رفته و باطل شده پس لابد
باهن و منبسط میگردد و آن جسم لحمی و از اجمال حکم عقلی در این حدیث
شریف و تفصیلی که ذکر کردیم ما از تقریحات اصحاب نظر و بحث ظاهر
میگردد و کرر از دوران نوامیس قدسیه و ارباب شرایع الهیه علیهم السلم
برای ضبط احوال کافه انام و ملاحظه بقای مزاج عام و حفظ صورت ترکیبیه
انتظام منتظمه خواص و عوام که مشتمل است بر حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی از
جانب جناب کبریا تبارک و تعالی در بعضی از امور عقلیه باشاره و ربما اکتفا
مینموده اند و حسین بن عبد الله بن سینا در مختصر موسوم بعیون الحکمه
بعد از آنکه تقسیم حکمت بنظریه و عملیه نموده و بیان اقسام حکمت عملیه کرده
عبارتی گفته که حاصل ترجمه آن اینست مبادی اقسام حکمت عملیه و کمال حدود
و اندازه قوانین آنها از شریعت الهیه ظاهر و مستفاد میگردد و بلی قوت
نظریه بشریه بکار میبرد آن قوانین کلیه شرعیه را در مواد جزئیه مثلا صاحب
شریعت غرا و ملت بیضا صلوات الله و سلامه علیه و آله ما دامت الارض و السماء
میفرماید که عدل حسن و نیکوست و ظلم قبیح و نالایق است و اندازه و حد هر یک
از آنها را بیان میفرماید بعد از آن در مقدمه و معامله خاصه که میانه زید و عمرو مثلا واقع

شود و استخراج اینکه بچه نحو که فیصل پذیرد موافق قانون عدلیت که شارع امر بآن فرموده
و بچه قسم کم از هم انفذ طلبیت که نهی ازان در ملت واقع شده کار قوت نظریه و اصحاب
آرا رضائیه است بعد ازان تتمیم حکمت نظریه نموده و بیان اقسام آن کرده پس گفته
که مبادی اقسام فلسفه نظریه مستفاد میگردد و از ارباب ملت الهیه بطریق
تنبیه و نشان و تصرف در تفصیل آنها بر وجه جمیل کال و اندازه و حد از قوت
عقلیه میشود و اندرون حجت و برهان و بعد ازان گفته که کسی که عطا کرده شود
باو از فیوضات نامتناهیه الهیه اینکه کامل کرد اند نفس خود را بدا استن
این دو قسم حکمت و عمل کردن بقسم عملی و بجا آوردن آن پس بتحقیق که عطا
کرده شده است باو خیر بسیار و در این کلام اشاره بآیه وافی هدایه یُؤْتِی
الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا نموده
و ترجمه آیه کریمه والله اعلم اینست که عطا میفرماید حکیم دانا جل شانه حکمت را
بهر که خواهد از بندگان و برگزیدگان خود و هر که عطا کرده شود
او حکمت را پس بتحقیق که احسان ایشان کرده شده است او خیر را چه
خیری خیر بسیار که سرمایه و ذخیره است برای او و در این نشاه و در
دار قرار و شیخ مذکور در رساله موسومه بالمضحویه کلامی آورده که خلاصه
شرح آن باضافه استشهاد راینست و اجب است بر حضرت شارع علیه السلم
دعوت خلق باقرار بهستی و وجود یگانه بی شبه و مثال و اتصاف او بصفات
کمال و سمات جلال و تنزیه او سبحانه از شوائب نواقص و عیوب و تقدیس او جل شانه
عما لا یلیق بشأن الرب بل بالمربوب ما لتصریح باینکه جناب او عز و علی جل و در مکان

و لهم

بیکم

و جهه نیست و از تحیز و اشاره حسیه منزه و بری است از اموری که درک و دریافت
آنها مر افهام اکثر انام دشوار و دور از کار است پس بر حضرت او واجب
و لازم نیست چه فهم اکثر ناس بآنها نمیتواند رسید و سبب انزجار و عدم
قبول دعوت از ایشان میشود چنانکه در حسن سلوک و مشارکه و معامله
سلوک
اگر آن سرور خیر البشر صاحب خلق عظیم و عفو عمیم نمی بود هر آینه باعث انزجار
طبع انام و موجب تفرق عوام میشد کما قال عز شانه فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ
اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ
عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ یعنی والله یعلم پس البته از رحمت
و بخشایش خدای تعالیست این که تو نرم و مهربان شده با ایشان بمرتبه
که اندوهگین و دلتنگ میشوی از جهة بدی که بایشان رسد با آنکه ایشان
مخالفت و نافرمانی تو میکنند و اگر بودی تو سیء الخلق سخت دل قسی القلب
هر آینه متفرق میشدند ایشان از کنار تو و درنگ نمیکردند با تو پس
عفو کن از ایشان تقصیری که نسبت بتو کنند و طلب بخشایش نما برای
ایشان از خدای عز و جل نافرمانی و مخالفتی را که نسبت بجناب او کنند
و مشوره کن با ایشان در امر جنگ یا در هر امری که لایق بمشاوره
و مطارحه باشد و این هم برای اظهار لطف و رافت بجانب ایشان
و طلب قلوب ایشان و تعلیم و هدایت ایشان بمشاوره و مصلحت در
کارهاست و شاید که دیگر هم از مصالح در ضمن این باشد که عقلا از نخ

تا بآن نرسد و الا پر ظاهر است که دانش و دانائی هر نهان و آشکار را باعث شد ای رسول
مختار را در هر امری که بآن حاجت شود و نه باستصواب عقول قویه و ضعیفه و جز اندیشی
نفوس خبیثه با شر نیونیت پس هرگاه عازم شدی بر کاری بعد از مصلحت و شوری
پس توکل نمای بر خدای عز و علا در امضای آن بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
کسانی را که توکل بر جناب او کنند و تفویض امور خود باو نمایند پس دلالت
و هدایت میفرماید ایشان را بانچه خیر و صلاح ایشانست پس لاجرم لازمست بر
حضرت شارع اکتفا فرمودن باشاره و ایما و تفویض استخراج تفاصیل و تنقیح
آنها بعقول سلیمه اذکیا تمام شد شرح قول ابن سینا و آنچه شیخ گفته که بسیاری
از امور متعلقه بمعرفت ربوبیت هست که تصریح بآن بر حضرت شارع لازم نیست
نیست اما آنچه را از باب مثال ذکر نموده از عدم تمکن و تحیز محل نظر است
و لالی ثمینه این امور دقیقه نظریه که در شریعت مطهره طیبه اشاره و تنبیه بانها
شده زیاده از آنست که در رشته شمار و سلک تعداد آید چه آیات وافی
هدایه قرآن مجید و فرقان حمید و همچنین اخبار صادقه سید ابرار و احادیث الصلوة و م
ناطقه ذریه اخیار او علیهم السلم ما اختلف اللیل و النهار بحیث لا تعد و لا تحصی
اشتمال بر آنها دارد و از تتبع و تدبر با خلوص نیت و صفای طویت بر عقلا
و اذکیا ظاهر میشود و اول سوره مبارکه که از جانب حکیم دانا و قادر توانا
بر رسول معجز نما نازل شده یا وافیه فاتحه الکتاب و سبع المثانی است که حیرت
پیشگان وادی ضلالت را از سرسام سرگشتگی شافیست باغ نعیم اقوام با نام
رنگ است که بگشاید ابواب حق شناسی بر کوران مادرزاد و سیدان تواده و جهالت

رهنما و هادی است چه در این باب اخبار مختلفه از طریق عامه و خاصه وارد شده و جمع
میانه آنها اگر حدیث عامی را تسلیم نماییم بوجوه عدیده امکان دارد و لیکن
مقام مقام ذکر آن نیست و از کنوز تحقیق معارف یقینیه همین دو سوره
مبارکه بعقول ضعیفه استخراج آنقدر از مسایل نظریه متعلقه بعلم الهی
و فلسفه اولی و معرفت ربوبیت میتوانند شد که اگر تفصیل یابد دفاتر
و کتب از آنها مملو شود و تا آنچه مؤیدین من عند الله و صاحبان قوای قدسیه
دریابند چها باشد مثلا استنباط طرق مختلفه اصحاب نظر در معرفت
صانع و شناخت او و هدایت یافتن بعلم بصفات او جل شانه و
و تنزه برهانه میتوانند شد از طریقه الهیین و صدیقین که اثبات صانع
میکنند از نظر در حال اصل وجود و لزوم اتصاف آن بصفت وجوب
و از وصف وجوب وجود و ملاحظه آن استدلال میکنند بر توحید
و نفی شریک از واجب و همچنین بر سایر صفات کمال و سمات جلال
او از علم و قدرت و اراده و مشیت و حیات و حکمت و لطف و رافت
و غلبه و عزت و غیر آنها و همچنین بر نفی ماده و موضوع و محل و جسمیت و تحیز
و تقدر و ترکیب و اشاره و ضد و ند و جنس و فصل و حد و سایر نقصها
و همچنین بر آنچه صادر میشود از او و پدید می آید از قدرت شامله و
اراده کامله او واحدا بعد واحد پس استدلال میکنند از او بر
هر چیز بهیة انتزاع چیز بودن او و استشهاد مینمایند از حق بر همه چیز نه از چیز
بر حق پس همه موجودات را در هر چیز باو احتیاج است و جناب او را

ذکر بعضی طرق الهیین در اثبات صانع و ...

در همه امر بهیچ شیئی احتیاج نیست و هر شیئی از قدرت کامله او بدید آمده
و از پرتو نور هستی او برپاست و او جل شانه بذات بذاته خود هست و قایم
و موجود است بلکه عین هستی و وجود و قایم بذاتست برای بعضی پس او دلالت
بر هر شیئی کند و شهادت بآن دهد نه چیزی بر او ه زیر نشین علمت کاینات
ما بتو قایم چه تو قایم بذات ه و در کتاب کافی روایت شده از منصور بن
حازم قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان الله اجل و اکرم من
ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت روایت
کرده منصور بن حازم و او از اجله و اعیان صحابه امام بحق ناطق جعفر بن
محمد صادق علیهما السلم و امام همام موسی کاظم علیه السلم بوده و اصحاب
توثیق و تعدیل او نموده و او را عظیم القدر شمرده اند که عرض کردم بخدمت
حضرت صادق علیه السلم که خدای تعالی اجل و اکرم از آنست که شناخته شود
بخلق خود بلکه خلق شناخته میشوند بخدای تعالی فرمود حضرت که راست گفتی
و تتمه حدیث شریف طول دارد و در مطلب دیگر و باز در جای دیگر از کتاب
مزبور روایت شده از منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله ع
انی ناظرت قوما فقلت لهم ان الله اجل و اکرم من ان یعرف
بخلقه بل العباد یعرفون بالله فقال رحمک الله روایت کرده
منصور بن حازم که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که من مناظره کردم
با قومی پس گفتم که خدای تعالی اجل و اکرم از آنست که شناخته شود بخلق خود بلکه
بندگان شناخته میشوند بخدای تعالی پس فرمود حضرت که رحمت کند ترا خدای تعالی

کافی

کافی

و دیگر

ذکر طریقه متکلمین در اثبات خالق عالم [illegible]

ذکر طریقه طبیعیین در اثبات [illegible]

و دیگر احادیث قریب بمضامین آنکه نقل شد روایت شده و از طریقه متکلمین
که استدلال میکنند از حدوث اجسام و اعراض بر وجود خالق و از نظر در احوال خلقه
بر صفات او واحده بعد واحدة و نظیر اینست طریقه طبیعیین که استدلال مینمایند
از حال حرکت و محرک بر وجود محرکی اول غیر متحرک و از ان استدلال میکنند بر وجود
مبداء اول تعالی شانه و شیخ ابو علی در آخر نمط چهارم در فلسفه اولی از کتاب
اشارات بعد از آنکه فارغ شده از اقامت حجج و براهین بر اثبات واجب
و صفات او بطریقه آنچنین فصلی معنون بتنبیه آورده و بیان اشرفیت
و وثاقت این طریقه نسبت بطریقه متکلمین و طبیعیین نموده و گفته سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم
یکف بربک انه علی کل شیء شهید و التطبیق بر این طریق کرده و حاصل
تطبیقی که او کرده اینست که [illegible] ایات [illegible] و علامات هستی وجود
و ربوبیت و خالقیت خود را در آفاق و اطراف عالم از صنایع عجیبه و تدابیر
غریبه در خلق ارضین و سموات و آنچه در میان آنهاست و در انفس ما و ذوات آنها
از حکم بدیعه و مصالح متقنه که در بدنها و جانهای آنهاست تا اینکه ظاهر و هویدا
شود [illegible] که [illegible] و ثابت و موجود و صانع هست و این را اقرار
[illegible] بطریقه متکلمین و طبیعیین کرده [illegible] و مخلوق بوده [illegible]
بر وجود خالق و [illegible] استدلال میکنند اما بس کافی نیست پروردگار تو
اینکه او بر هر چیز شهید است و محقق و ثابت و موجود و مظهر هر شیئی است
[illegible] اشاره [illegible] بطریقه [illegible] الصدیقین که معلوم شد که از صانع

استشهادا و بر هر شیئ میکنند نه از جزئی بر صانع و همچنین از این دو سوره مستفاد
میشود احتیاج ممکن بموثر در بقا که یکی از مسایل ضروریه فلسفه اولی است
و همچنین معلوم میگردد امر معاد که نظر در ان رکن اعظم آن علم است پس
بعد از اینها همه مفهوم میگردد ارشاد بعبادات و هدایت بطاعات که تعلق
بحکمت عملیه دارد و ذکر مجملی از استنباط اموری که مذکورش از سوره
مبارکه فاتحه الکتاب آنست که ابتدا فرمودن بذکر اختصاص جنس حمد
و سپاس بذات مستجمع جمیع صفات کمال و مقدم داشتن این بر وصف ربوبیت
عالم و خلق اشیای ماضیه و آتیه و حال هادی است باینکه ذات اقدس آنحضرت و
جناب مقدس شناخته و ثنا کرده میشود و دلها و زبانها بشناخت او و ادا
و ثنای او گویا میگردد و قبل از ملاحظه شناخت هر شیئ و تدبر در صدور
هر امر بعد از ان ذکر فرمودن وصف ربوبیت و خلق اشیا و مقدم
بر همه صفات کمال و سمات جلال ارشادیست باینکه این هم در معرفت
و شناخت جناب کبریا راهیست و جهت دانستن و ثنا خواندن او
کشاده دستگاهی و چون تربیت بمعنی رسانیدن چیزیست بکمال
شیئاً فشیئاً پس هر چیز را در هر آن بقدرت کامله او احتیاج است
و به پرتو وجود او افتقار نه همین در حین خلق و صدور و در آمدن از
وحشتکده فنا بنزهتگاه ظهور چنانکه بعض ناقص نظران گمان برده اند
بعد از ان ذکر بخشایش و رحمت و مهربانی و رافت مسکن دلها و آرام
دهنده روانهاست برای استماع حکایت روز پاداش و جزا و شنیده

ذکر مجملی از استخراج مسایل عملیه از آیات سمعیه و بینات آلهیه

این آیه اطمینان رباچه اگر قبل از شنیدن چنین بخشایش و رافت و دلبستگی بچنین
لطف و مرحمت جزا مسند آگاه دلی بر پاداش همه اعمال خود دانا و بمحاسبه ذره و مثقال
بینا گردد و جانش از هوش و شناسایی بری و بدن از قوت و توانایی عاری شود
پس باعث بر توسیط این وصف کمال اتصاف بهمین صفت اطمینان بخش هر
متفکر در مآلست بعد از ان اشاره بروز جزا و اینا مقدر در امر ورود آن روز صعب
حیرت زاست و بعد از استحکام این امور هدایت شده بر پرستش و عبادت
و مخصوص ساختن جناب او بهر طاعت بعد از ان اشعار باین شده که امر عبادة
هم بدون اعانت و امداد او نتوانند بود و پی بهدایت و ارشاد او نمی بخشد سود
والله المعین و هو المحمود و برین قیاس مستنبط میگردد از عزیمه اقرأ باسم ربک
که اول الامر فرموده بقراءت اسم اعظم پروردگار و شناخت آن دانای هر نهان و
آشکار در وادی چنانکه در دانستن و معرفت جناب او طریقه ایست بعد از ان تنبیه فرموده
بنظر در امر غریب آفرینش و خلق عالم امکان و ملاحظه صنایع عجیبه خلقت انسان و
تربیت آن که اشرف کاینات و اعظم آیات و عالم صغیر و مشتمل بر نظایر عالم
العالم الاکبر است پس در آیه عظیمه افاضه علم و دانش و انعام بمعرفت و بینش و
ارشاد بنوشتن باقلام و ذخیره نمودن فواید آن انعام و این طریقه دیگر است
بعد از ان توبیخ فرموده او را بر خود پسندی و طغیان و سرکشی نمودن و عصیان
و تهدید نموده بروز جزا و هنگام بازگشت بجانب جناب موجد اشیا پس
بعد از ان تمام اینها ایما فرموده بعبادات و نقوی بقوله عز ذکره أَرَأَيْتَ الَّذِي
يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ و بر این قیاس و نظایر این است سایر سوره مبارکه قرآنیه

لم
مبین

وآیات کریمه فرقانیه مثلا دراول سوره والفی هدایه بقره میفرماید ذَٰلِكَ الْكِتَابُ
لَا رَيْبَ فِيهِ برای اهتدا بمتابعت حجت وبرهان وتجنب از آنچه حاصل آید در
اصول از روی ظن وگمان که خالی از شوب مبین وریب وآمیختگی بوهن وعیب
نمی باشد پس وصف میفرماید متقین را مقدم بر همه اوصاف بایمان بغیب دور
از مشاهده وعیان وتصدیق بصانع مجرد از ماده ومکان پس ارشاد
میفرماید بصلوة وزکوة وهدایت مینماید بعبادات وتاخیر ذکر روز جزا
کاهر از اینها وتقدیم آن کاهر براینها ممکن است والله یعلم که نکته اخش ان انخ
که حصل ایمان بآن بر اینها مقدم وتحقق آن از اینها مؤخر است وشیخ ابوعلی
در نمط ثالث از فلسفه طبیعیه کتاب اشارات در بیان نفوس ارضیه وسماویه
فصلی معنون باشاره آورده که بیان قوت عملیه ونظریه نفس نموده از عقل
هیولانی وعقل بالملکه وعقل بالفعل وعقل مستفاد وشارح محقق طوسی طاب ثراه

پس در انجا تطبیق اشارات ایه کریمه نموده
بر مراتب قوت نظریه نفس نموده م

قول شریف سید اوصیا علیه وآله افضل التحیه والثنا مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ راحمل براین نموده واز ذکر اینها بطول می انجامد کلام وفخر رازی
صاحب تفسیر کبیر گفته که کتاب الهی ناطق است بحصر کمالات انسانیه در مرتبتین
علم وعمل پس فرموده است در حکایت از خلیل خود حضرت ابراهیم ع
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ پس مراد از حکم تکمیل
قوت نظریه است واز الحقنی بالصالحین تکمیل قوت عملیه وفرموده است
در خطاب کلیم خود حضرت موسی علیه السلم فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي پس لا اله الا انا اشاره بکمال قوت نظریه است

وفاعبدنی

وفاعبدنی اشاره بکمال قوت عملیه وفرموده است در حکایت از روح الله
حضرت مسیح علیه السلم إِنَّهُ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وهمه اینها اشاره بکمال قوت نظریه
است بعد از آن فرموده که وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ
حَيًّا واین اشاره بکمال قوت عملیه است وفرموده است در خطاب با حبیب
خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ واین اشاره
بکمال قوت نظریه است بعد از آن فرموده وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ واین اشاره بکمال قوت عملیه است وچون سخن کشید
بترتیب بذکر برخی از کلمات فلاسفه لازم است که ذکر نماییم برای تنبیه محصلین
که کتب ایشان اشتمال دارد بر چیزی چند که مخالفت با شریعت مطهره رسول
مختار وطریقه مسلوکه اهل بیت اخیار او علیهم صلوات الله وسلامه وما مکلف
وماموریم بمتابعت وپیروی ادیان سبل الهیه نه بتقلید فلاسفه وحکمای یونانیه
ووجهت این مخالفت آن میتواند بود که بنا واساس علم فلسفه را قبل از بعثت رسول
وپیش از برپا شدن رایات هدایت آیات شرع لازم القبول گذاشته اند
ونیز ظاهر است که جمعی که مؤید بقوت قدسیه ومحفوظ بعصمت الهیه نباشند
بمجرد دانش وخرد ومحض فکرت ونظر خود ایمن از در افتادن در ورطه غلط
وگرفتار آمدن در ورطه خطا در بعضی از اشیا نمی باشند وشاید که بتبدل از زمان
ونقل از آن زبان باین زبان نیز سهوی چند شده باشد وجمعی که بعد از ارسال حضرت

و کر مخالفت بعضی از قواعد فلسفه
با قواعد شریعت مطهره قبل ...

رسول بوده اند بعضی چنان ببصیرتی که باید در دین مبین و خیر انامی از آیین حضرت
خیر المرسلین نداشته اند و بعضی نخواسته اند که بحث انرا بر سلف کنند و اصول و
قوانین ایشان را برهم زنند بلکه در بعضی از کتب خود مساهله بجایی نموده
بر وفق قواعد و طبق قوانین ایشان حرف گفته اند و عقاید خود را در کتابی بالاستقلال
بیان کرده اند حتی اینکه ابن سینا در کتاب شفا اشعار کرده که اینها از باب
رضاجویی شرکا از حکما رسانوشته شده و عقاید من در حکمت مشرقیه
مذکور است و کتاب حکمت مشرقیه الکنون در میان نیست اما بعد از شیخ بوده
و فخر رازی داشته و در بعضی از کتب خود نقل چند از آن کرده است و خواجه نصیر
الملة والدین حشره الله فی زمرة المتقین در اوایل طبیعی از شرح کتاب اشارات
شیخ ابو علی گفته که من سوال میکنم خدای عز و جل را الا توفیق اصابه در بیان و عصمت از
خطا و طغیان و شرط کرده ام بر نفس خود این را که متعرض نشوم برای ذکر آنچه اعتقاد در آن
دارم در جایی که بیایم معتقد خود را مخالف آن چیزی که اعتقاد در آن دارد شیخ پس
بدرستی که تقریر کلام کسی غرض آنست و تفسیر قول احدی جدا از خالص کردن و
نقد نمودن آنست و من شارح هم نه جارح و مفسرم نه ناقد و در کتاب تجرید العقاید
بیان آرای خود نموده و اقامت ادله بر انها کرده دیگر انکه بسیاری از کلمات
ایشان مرموز و معقود است و ظاهر آن مخالف چیزیست که از آن مقصود است
و مصلحت در اخفای مطالب و تصریح بمقاصد ندانسته اند و مطالب را در عبارات
مشوشه مغلقه ادا میکرده اند که اگر با هل این علم رسد فهم حق و مقصود از آن نماید
و اگر بدست غیر اهل افتد را سافهم آن برا و متعذر باشد چه اگر فهم چیزی از آن کنند کاه باشد

که بنابر

ابن سینا در شفا

حکمت مشرقیه ابن سینا

خواجه نصیر طوسی

که بنابر علوم اهلیت و قابلیت عقاید فاسده پیدا کنند و در ورطه ضلال افتند و ابن سینا
در اواخر فن طبیعی کتاب اشارات ملاروصیت کرده و التماس نموده که بخل ورزید
و ضنت کنید با آنچه مشتمل است بر آن این اجزا از کسی که بایفت نشود در ان
شرایطی که مذکر کرده ام در آخر این کتاب مبادا که براه غلط و طریق ضلال
افتد چه این علم انغلاق شدید و اشتباه عظیم دارد و بهر تقدیر طریقه اینست
که قوانین و سنن حضرت خیر المرسلین را اصل و اسوه باید داشت و عرض
انظار و مطالب بران نمود نه تاویل ان بجهت اصول در هم آورده دیگران
اگر و تحریف آن به تصحیح عقاید فاسده پیشینیان و پیروی این کار را جهت
بسیار و شنعت بیشمار است و بعضی از مبادی آن بجد و سعی غیر حاصل نمیتواند شد
خلل عقل سلیم و ذهن قویم و طبع مستقیم و رای صایب و فکر ثاقب و کیف لا
وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وقد ورد فی الخبر کل میسر لما خلق له
و هر احدی را بقدر وسع و توان لازمست در اصول عقاید متابعت یقینی و برهانی
و چون بمرتبه یقین رسد حاصل اینست و هر چه بیش اکتفا را آن که باشد که گاه باشد
بشرط مطابقه آن جزم و اعتقاد با حق و صواب و واقع که در اصطلاح یقینی
بر آن اطلاق کرده میشود اما اکتفا بظن و هوا و اقتدا به سلف و آبا پس
طریقه ایست نزد خالق و خلایق مذموم و آیات کریمه در ذم این طریقه وارد شده
زیاده از انست که توان شمرد و همچنین در باب نظر در مصنوعات الهی و
تدبر در آن حکم با متناهی و آنچه بعنوان حدیث نقل کرده اند که علیکم بدین العجایز
و استدلال نموده که دین ایشان تقلید است پس اکتفا با آن توان نمود صورتیه

قوی نبودن

حدیث علیکم بدین العجایز

ندارد زیرا که نقل شده که این کلام حضرت معصوم علیه السلام نیست بلکه قول سفیان ثوری
علیه اللعنه است و این توریت گفته که عمرو بن عبید بصری ملعون دو زن بحقیق میلاد
که میانه کفر و ایمان منزلی هست و اسقاط میانه آن دو منزله پس بر زن ختوف او را
شنید و گفت خدای عز و جل میفرماید وَهُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کَافِرٌ وَمِنْکُمْ
مُؤْمِنٌ پس نکرده انید که خدای تعالی از بندگان خود کافر و مؤمن را پس
کرد است و اسقاط که تو و از میده جوی چون سفیان ثوری سخن آن زن و بحث
او را با عمرو بن عبید شنید گفت علیکم بدین العجایز و چون از تمام قول در این
مسئله بطول انجامید کلام و خارج از مطلب است رجوع بآن نیم بار بسوی مقصد
خود و الله المستعان و علیه التکلان پس میگوییم که ممکن است توریت نمودن حکم
مشهور واقع در روایت مذکوره را آنچه روایت شده در کتاب کافی و تهذیب
الاحکام از سکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سئل
عن سفرة وجدت فی الطریق مطروحة کثیر لحمها و خبزها و جبنها و بیضها
وفیها سکین قال امیر المؤمنین علیه السلام یقوم ما فیها ثم یؤکل لانه یفسد
ولیس له بقاء فان جاء طالبها غرموا له الثمن قیل یا امیر المؤمنین لا یدری
سفرة مسلم او سفرة مجوسی قال هم فی سعة حتی یعلموا روایت کرده سکونی
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین ع سؤال کرده شده از سفره که
یافت شود در راه افتاده بسیار باشد گوشت آن و نان آن و پنیر آن و تخم
آن و در میان آن باشد کارد فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که قیمت کرده
آورده میشود آنچه در میان آن سفره است بعد از آن خورده میشود از برای

آنکه

سفره که در راه پیدا نماید و در آن گوشت و نان

بر آن
آنکه فاسد میشود و نیست برای آن بقائی پس اگر بیاید کسی که طلب غرامت میکنند از برای
او قیمت را گفته شد که یا امیر المؤمنین معلوم نیست که سفره مسلمانان یا سفره
مجوسی فرمود که ایشان در رخصت و جواز اکل آن هستند تا اینکه دانا شوند بحقیقت
واقعیه آن وجه توریت این حدیث از برای حکم سابق اینکه هرگاه لحم مطروح را
بدون امتحان و آزمایش توان خورد پس با وجود آزمایش و وجود قرینه
بطریق اولی خواهد بود و این حدیث اگرچه ضعیف السند است اما توریت
حکم حدیث سابق میتواند نمود و کسی که قایل بحکم سابق نباشد میگوید که
مطلق حکم بحرمت و میته بودن لحم یافته شده باید کرد زیرا که زوال حیات
معلوم است و اصل عدم تذکیه است پس باید که میته و حرام باشد و منشا کلام این
اصل با اخبار و قرائن و عمومات حلیت معارضه نتواند نمود و قطع نظر از اینها
نیز اعتبار کردن این اصل خالی از اشکال نیست زیرا که زوال حیات با اسباب متعدده
تحقق می یابد از ذبح و مرض و ضرب و سقوط و امثال و وقوع همه اینها در یکمرتبه
است و حکم بتعیین یکی و تقدم آن نسبت بسوی باقی محل اشکال است بنظر این مثلا
هرگاه معلوم شود که ملکی از زید انتقال یافته بعمرو و میدانیم که بمجرد این حکم باینکه
این انتقال بعنوان هبه باشد نمیکنیم با آنکه بنظر این اصل که قایل دعوی میشود در اینجا
جاری میشود و چه انتقال معلوم است و اصل این است که عوض در برابر گرفته نشده باشد
پس باید که بعنوان هبه باشد زیرا که سایر انتقالات از بیع و صلح و غیر اینها
اشتمال بر عوض دارد و مقام مقام اشکال است و خالی از تأملی نیست و از این
حدیث آخر ظاهر میشود که مالی که در عوض تلف باشد و مالک آن حاضر نباشد

نتوان بیرون آورد حاکم قیمت را آورد و نزد خود نگاه دارد و تصرف در بعضی نماید و بعد از حضور
مالک قیمت را باو داد و ایضاً تقویت حکم مشهور مذکور مینماید آنچه روایت شده در
کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح از ضریس الکناسی قال سالت ابا جعفر علیه السلم
عن السمن والجبن نجده فی ارض المشرکین بالروم انأکله فقال اما ما علمت
انه قد خلطه الحرام فلا تاکل واما ما لم تعلم فکله حتی تعلم انه حرام روایت کرده
ضریس بن عبد الملک که سوال کردم حضرت ابا جعفر محمد باقر علیه السلم را از روغن و
پنیر که بیابیم آنرا در زمین مشرکین بروم پس بخوریم آنرا پس فرمود حضرت که اما
آنچیزی که دانی که مخلوط شده با آن حرام پس مخور و اما آنچیزی که ندانی پس بخور آنرا
تا اینکه علم حاصل شود ترا که آن حرامست وجه تقویت این که گوشتی که یافته شده بغیر
علم بمیته بودن آن حلال نیست پس باید بحکم این حدیث توان خورد تا وقتی که معلوم شود
میته بودن آن و با وجود قرینه بر تذکیه بطریق اولی و ممکن است که کسی بگوید که علم بمیته
بودن حاصلست از راه اصل عدم تذکیه چنانکه دانستی و آن محل اشکال است چنانکه
گذشت **مسئله نهم** هرگاه مشتبه شود لحم تذکیه شده و میته بیکدیگر یعنی لحم میته مشخص باشد
و لحم ذکی مشخص و اینها مخلوط بیکدیگر و مشتبه شوند پس اکثر اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم حرام دانسته اند خوردن آن لحوم را و اجتناب از آنرا واجب شمرده اند
و جایز دانسته اند بیع آنرا بکسی که حلال داند میته را و بعضی مقید ساخته اند جواز
بیع را باینکه مالک قصد بیع ذکی تنها نماید و ابن ادریس علیه الرحمه تجویز بیع آن
اصلا نکرده و شیخ سعید شهید محمد بن مکی قدس الله تعالی لطیفه در کتاب دروس ایراد
احتمالی نموده که توان امتحان و آزمایش آن نمود باتش مثل لحم مشتبه الحال که پیشی

مذکور

مذکور شد پس هرچه منبسط شود میته باشد و واجب باشد اجتناب از آن و هرچه
منقبض گردد ذکی باشد و جایز باشد خوردن آن و دلیل حرمت خوردن و وجوب
اجتناب از آن اینکه واجبست اجتناب از میته و متحقق نمیتواند شد
آن مگر باجتناب از جمیع و دیگر آنکه روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده
ما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال یعنی جمع نمیشوند
حلال و حرام در یکجا مگر اینکه غلبه میکند حرام بر حلال پس همه بالتبع آن حرام میشود
و باید از همه اجتناب نمود و در ما نحن فیه میته حرام بود که با حلال جمع شده پس غلبه
بر آن میکند و حرام میکند آنرا بالتبع حرمت خود و دیگر اخباری که در بیان جواز
بیع مذکور خواهد شد و معارضه کرده اند با آنچه روایت شده در کتاب تهذیب
الاحکام بسند صحیح از عبد الله بن سنان قال قال رسول ابو عبد الله علیه السلم
کل شیء یکون فیه حرام و حلال فهو لک حلال ابدا حتی تعرف الحرام
منه بعینه فتدعه گفت عبد الله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلم هر چیزی که بوده باشد در آن حرام و حلال پس آن از برای تو حلالست
همیشه تا اینکه بشناسی حرام از آنرا بعینه پس واگذاری آنرا و سند حدیث
نبوی معلوم نیست و سند این حدیث صحیح است و ممکن است که در حدیث
مشهور کسی لفظ الحرام را بنصب بخواند بتقدیم مفعول که معنی این شود که مگر
اینکه غلبه میکند حرام را حلال یعنی حلال غالب بر او میشود و اما خلاف ظاهر است
و ممکن است حمل روایت عبد الله بن سنان بر غیر محصور و عرف خلافی هرگاه
معلوم شود که امروز گوشت حرامی کسی در این شهر خواهد فروخت اجتناب

از همه گوشتهای این شهر لازم نیست بلکه حلال است بر ما هر گوشتی که از بازار
بخرند تا وقتی که بخصوص معلوم شود آن گوسفند حرام و در ما نحن فیه اشتباه
در محصور است و در دلیل اول قدح کرده اند بمنع وجوب اجتناب از میته
در حال اشتباه بلکه آنچه مسلم است در حال اشتباه اینکه اکل همه جایز نیست
بنا بر شمول حرمت اکل میته البته بعمل خواهد آمد و آن جایز نیست اما اینکه از همه باید
اجتناب نمود پس مسلم نیست و شاید توان گفت که هر یک از اینها مشتبه بنجس
است یعنی میته و مشتبه بنجس در محصور نجس است پس هر یک از این لحوم نجس است
شرعا و هر نجسی حرامست باتفاق پس باید که همه اینها حرام باشد مگر اینکه
کسی منع نماید کلیه حرمت نجس را حتی چیزی که از راه اشتباه بنجس حکم بنجاست
آن شود و اما این جا از اشکالی خالی نیست و خواهد آمد انشاء الله تعالی تحقیق
این کلیه و اما روایات جواز بیع آن بمستحل میته پس روایت شده در کتاب
کافی و تهذیب الاحکام بسند صحیح از حلبی قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول اذا اختلط الذکی و المیته باعه ممن یستحل المیته
و اکل ثمنه گفت عبید الله بن علی حلبی که شنیدم از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که میفرمود هرگاه مخلوط شود تذکیه شده بمیته میفروشند آنرا
آن کسی که حلال داند میته را و میخورد قیمت آنرا و روایت شده در کافی
بسند حسن کالصحیح از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن رجل کانت
له غنم و بقر فکان یدرک الذکی منها فیعزله و یعزل المیته ثم ان
المیته و الذکی اختلطا کیف یصنع به قال یبیعه ممن یستحل المیته

ویاکل

و یاکل ثمنه فانه لا باس به روایت کرده حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
که سؤال کرده شد آنحضرت از مردی که بود از برای او گوسفند و گاو پس بود
آن مرد او را چنین که میدانست تذکیه شده از آنها را پس جدا میگذاشت
آنرا و جدا میگذاشت میته را بعد از آن میته و ذکی مخلوط شدند بیکدیگر و حال
دیگر ممکنش نیست تمیز میان آنها پس چه میکند با این مال فرمود حضرت علیه السلم
که میفروشد آنرا بکسی که حلال داند میته را از جهت آنکه و میخورد قیمت آنرا پس
بدرستی که این بیع نیست باکی با آن و چون حضرت علیه السلم در هر دو حدیث
منع نکرد این را بیع میتواند و احتمال خوردن را نمیدهد ظاهر میشود حرمت آن
و محمد بن ادریس علیه الرحمه چون عمل بخبر واحد نمیکند طرح این دو روایت
نموده تجویز بیع اصلا نمیکند زیرا که بیع میته موافق اصول مذهب صحیح نیست
و روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله ان الله اذا حرم شیئا
حرم ثمنه یعنی بدرستی که خدای تعالی هر چیز را که حرام کرده حرام کرده
قیمت آنرا و این گوشت چنینی خوردنش حرامست پس قیمتش نیز حرام باشد
و اصحاب دو جواب از قول ابن ادریس گفته اند یکی اینکه این بیع حقیقی نیست
بلکه صورت بیع دارد و چون چیزی میدهد و در مقابل قیمت میگیرد و غرض
استخلاص مال از دست کافر است و قول باینکه هر مستحل میته حتی ذمی مالش حلال نیست
بر مسلم بهر عنوان که باشد و استخلاص مال از ید او توان نمود خالی از اشکالی
نیست جواب دیگر اینکه ما قصد میسازیم بیع را بقصد بیع ذکی و این جواب
نیز چیزی نیست زیرا که قصد بیع مجهول چنینی که نتوان بازو داده تسلیم آن نمود

وقیمت آنرا داد در تصحیح بیع موافق اصول مذهب ظاهر النفع نمیبخشد و اگر نه باید که بمسلم
نیز باین قصد توان فروخت با آنکه اتفاق دارند که بمسلم نمیتوان فروخت و ظاهر
بنا بر طریقهٔ اصحاب که عمل باخبار میکنند تجویز مطلق بیع است و عدول از اصول
مقرره بمحض چه سند این دو حدیث قوی است چنانکه دانستی و احتمالا که شیخ
شهید علیه الرحمه ایراد نموده از امتحان آن با آتش اگر این دو حدیث فی الجمله
معارضی با آن نمیداشت و قایلی بآن از اصحاب ظاهر میشود قوی بود و ایرادی
که شیخ شهید ثانی رحمه الله تعالی در کتاب مسالک بر آن نموده که این قیاس است
با آنکه فارق دارد چه در ما نحن فیه میته مشخص است و اجتناب از آن واجب
بخلاف مسئله اولی که امر در آنجا مشتبه است که آیا میته باشد یا نه ظاهرا ایراد
ورودی نداشته باشد زیرا که این قیاس نیست بلکه استخراج علامتی است
برای ذکی و میته از روی نص شارع علیه السلام و جزم بوجود میته در ما نحن فیه
حکم باستعلام بعلامات شرعیه را بر هم نمیزند والله اعلم باحکامه **مسئله ثالثه**
در ذکر چیزی چند از میته که حکم میته ندارد و نجس و حرام نیست و نماز در آن جایز است
پس هر چه حیات در آن حلول نکرده است خارج از حکم میته است مانند پشم
و مو و کرک و پر اما بشرط چیدن آنها از میته یا اگر بکنند هر گاه چیزی از جلد میته
یا چربی و دسومتی بآن چسبیده باشد پاک کنند و موضع اتصال را بشویند
و شیخ طوسی علیه الرحمه متعین دانسته چیدن آنها را و در بعضی ضعیفه تقیید بآن واقع
شده مثل روایت فتح بن یزید جرجانی از حضرت ابی الحسن علیه السلام که در کتابی مذکور است
اما مکاتبه و ضعیف السند است و متن آن نیز تشویشی دارد و ظاهرا چیزی از آن ساقط شده بعض از آن

نص م

ر
کودک

روایات

روایات که بعضی از آنها صحیح السند است مطلق واقع شده و دندان و استخوان
و شاخ و حافر و ظلف و آن سم حیواناتست که از برای ایشان بمنزلهٔ ناخن است
برای انسان و در شکافته حیوان حافر میگویند و در شکافته ظلف
و تخم هر گاه بسته شده باشد پوست صلب بالای آن و انفحه بکسر همزه
و فتح فا و علما در تفسیر آن اختلاف کرده اند بنا بر اختلاف اهل لغت بعضی
گفته اند اصل شیردان بره و بزغاله است پیش از علف خوردن که پنیر مایه
در میان آنست و بعضی گفته اند که شیر زرد رنگیست که بسته میشود در میان
شکم آنها پیش از علف خوردن و بنا بر این پنیر مایه خواهد بود و کلام
اهل لغت در تفسیر آن تشویش عظیم دارد جوهری صاحب صحاح اللغه گفته
انفحه کرش حمل و جدی است تا چیزی نخورده است و وقتی که چیزی خورد
پس آن کرش است و کرش را گفته بکسر کاف و سکون را یا فتح کاف و کسر
را از برای حیوانات نشخوار کننده بمنزلهٔ معده است از برای انسان و نزدیک
بگفتهٔ او گفته است صاحب جمهره جمهره چنانکه نقل کرده اند و ظاهر این
کلام آنست که تا جدی علف نخورده شیردان او را انفحه گویند بعد از آن
که علف خورد کرش گویند و این موافق تفسیر اول اصحابست و صاحب قاموس
گفته انفحه چیزیست که بیرون آورده میشود از شکم جدی شیرخواره زرد رنگ
پس آنرا در میان پشم میکنند و بر شیر میزنند غلیظ میشود مانند پنیر مایه
و این موافق تفسیر ثانی اصحابست بعد از آن گفته که اگر جدی چیزی بخورد جدی
پس آن کرش است و تفسیر جوهری انفحه را بکرش پس آن سهو است

واین کلام آخر باوازین مفید بود که انفحه اهل شیردان باشد نه شیر زرد رنگ
بسته شده چه آنرا کسی بعد از علف خوردن جدی کرش نمیکویند واین
مخالف قول اول اوست در انفحه وایضا بحث او بر جوهری صورت ندارد
زیرا که جوهری نیز بیش ازین نکفته بود که تا جدی علف نخورده کرشش آنرا
انفحه میکویند بعد ازان که خورد کرش میکویند واو خود نیز در آخر همین را
میکوید و تاویلات بعیده میتوان کرد کلام صاحب قاموس را اما ظاهر آنست
که سهوی کرده است وبنا بر تفسیر ثانی اصحاب انفحه داخل ما لا تحله الحیوة
خواهد بود بخلاف تفسیر اول بلکه بنا بر آن ضرور خواهد بود که موت آنرا عارض
شده اما مستثنی از حکم میته است شرعا وشیخ محقق بهاء الدین محمد عاملی
علیه الرحمة در کتاب حبل المتین کفته که مستفاد میشود از شمردن اصحاب انفحه را
از جمله ما لا تحله الحیوة اینکه نفس کرش باشد چنانکه جوهری کفته نه شیر زرد
بسته شده که در میان آن باشد چنانکه صاحب قاموس کفته وظاهرا
درین کلام اشتباهی واقع شده چه نفس کرش که جوهری کفته از اعضائیست عصبانیه
والبته صاحب حیاتست بلی اگر شیر بسته شده باشد که صاحب قاموس
کفته داخل ما لا تحله الحیوة خواهد بود چنانکه ما کفتیم وبر هر مذهب طهارت اصل
شیری که در میان کرش است محل کلام نیست پس اگر بسته است بحدی که
داخل جامدات باشد وتوان آبش کشید احتیاط در آب کشیدن آنست
چون ملاقی جلد است که بر یک مذهب میته است واگر مایع وروانست
پاک خواهد بود باتفاق بدون آب کشیدن زیرا که قابل آن نیست

ومستثنی

ومستثنی خواهد بود از حکم نجاست باعتبار ملاقات میته بر یک مذهب واما
بر مذهب دیگر پس ملاقی میته نیز نشده زیرا که جلد آن حکم میته ندارد
بنا بر آن مذهب وحکم نیز مایه بیرون آورده از شکم میته بعد از علف
خوردن آن حیوان محل اشکالست وشیخ شهید علیه الرحمة در کتاب ذکری
حکم بطهارت آن نموده اما بر وجهی بحسب ظاهر ندارد زیرا که آنرا در
آنوقت انفحه نمیکویند چنانکه ظاهر شد از کفته ارباب لغت ودر احادیث
لفظ انفحه واقع شده همچنانکه خواهد آمد این بود کلام متعلق بانفحه ودیگر
از جمله اجزای میته که می شمردیم که حکم آنرا ندارد شیریست که در پستان
آن باشد ودرین خلافست شیخ طوسی علیه الرحمة وجمع کثیری از اصحاب قایل
بطهارت وحلیت آن شده اند وابن ادریس رحمه الله وجمعی اعتقاد نجاست
وحرمت دارند اما حکم آنهایی که بیش از شیر مذکور شد پس ظاهر اصحاب
رضی الله تعالی عنهم اتفاق در آنست ومخالفی معلوم نیست و روایت شده
در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا باس بالصلوة فیما کان من صوف المیتة ان الصوف لیس فیه روح
روایت کرده حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که باکی نیست بنماز در چیزی
که بوده باشد از پشم میته بدرستی که پشم نیست در آن روح وظاهر تعلیلی که امام
علیه السلم فرموده دلالت دارد بر اینکه هر چه روح در آن حلول نکرده باشد
از میته طاهر باشد وروایت شده در کتاب مذکور بسند صحیح از زراره
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن الانفحه تخرج من الجدی المیت

قال لا باس به قلت اللبن یکون فی ضرع الشاة وقد ماتت قال لا باس به
قلت والصوف والشعر وعظام الفیل والجلد والبیض تخرج من الدجاجة
قال کل هذا لا باس به روایت کرده زراره از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
که سوال کردم آنحضرت را از انفحه که بیرون می آید از بزغاله مرده فرمود باکی نیست
بآن گفتم شیری که بوده باشد در پستان گوسفند مرده باشد آن گوسفند فرمود باکی نیست
بآن گفتم پشم و موی استخوانهای فیل و پوست و تخم بیرون می آید از مرغ فرمود
همه اینها باکی نیست بآن و سوال پوست امکان دارد که متعلق بفیل باشد نه
بمیته و مرادش استعلام حال جلد فیل باشد و بر تذکیه شده حمل کنیم تا تمام حدیث
موافق فتاوی علما باشد اما بعیدست و ممکن است که مراد این باشد که جلد یا تخم
بیرون می آید از مرغ پس آن تخم که در میان جلد بیرون آمده چه حال دارد و مطلب
حال اصل جلد نباشد و این نیز بعیدست و حمل بر جلد بیضه ابعدست و ظاهر آنست
که سوال از جلد میته باشد و موافق بعضی اخبار باشد که در طهارت جلد میته واقع شده
اما معمول به اکثر اصحاب نیست چنانکه گذشت و روایت شده در کتاب کافی
و تهذیب الاحکام بسند حسن کالصحیح از حریز قال قال ابو عبد الله علیه السلم لزرارة
و محمد بن مسلم اللبن واللباء والبیضة والشعر والصوف والقرن والناب والحافر
وکل شیء یفصل من الشاة والدابة فهو ذکی وان اخذته منه بعد ان یموت
فاغسله وصل فیه روایت کرده حریز که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم بزراره
و محمد بن مسلم که شیر و لبا و آن شیریست غلیظ که در اول ولادت میباشد و تخم و مو
و پشم و شاخ و ناب و آن دندانیست شبیه به نیش که بآن میدرد حیوان چیزها را

کافی و تهذیب

و در انسان

و در انسان آن دو دندانست را میگویند که بر چهار دندان پیش در مابین آنهاست از
بالا و پایین آنهاست از بالا و پایین و حافر و پیش مذکور شد تفسیر آن و هر چیزی که
منفصل شود از گوسفند و دابه یعنی از این قسم چیزها که مذکور شد نه اجزائی که حیات
در آنها حلول کرده باشد پس آن ذکی است و اگر اخذ کنی آنرا از هر یک از گوسفند
و دابه بعد از آنکه بمیرد پس بشو آنرا و نماز گذار در آن و قوله وان اخذته متعلق
بما بعد لبا دارد چه شستن در شیر و لبا مقصود نیست پس از این حدیث حکم شیر میته
ظاهر نمیشود و درین باب دیگر اخبار هست و آنچه مذکور شد کافی نیست و اما حکم شیر
پس مشهور شیخ رحمه الله و اتباع او و در آن صحیحه زراره است که مذکور شد و دیگر هم
حدیث دارد و مثل آنچه روایت شده در کتابین از حسین بن زراره قال کنت عند
ابی عبد الله علیه السلم و ابی یسأله عن السن من المیتة واللبن من المیتة
والبیضة من المیتة فقال کل هذا ذکی قال فقلت فشعر الخنزیر یعمل به حبلاً
یستقی به من البئر التی یشرب منها او یتوضأ منها فقال لا باس به روایت کرده
حسین بن زراره که بودم من در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلم و پدرم یعنی زراره
سوال میکرد آنحضرت را از دندان میته و شیر میته و تخم میته پس فرمود حضرت که همه
اینها ذکی است میگوید حسین پس گفتم من پس موی خوک میسازیم آن ریسمانها که آب
کشیده میشود بآن از چاهی که آشامیده میشود از آن و وضو گرفته میشود از آن پس فرمود
حضرت باکی نیست بآن و سند این حدیث اگرچه صحیح نیست اما ظاهراً از موثقه نیست و آنکه
واقع شده در آن از حکم ریسمان از موی خوک بنا بر این باشد که ما لا تحله الحیوة از نجس
العین نیز پاک باشد چنانکه مذهب علم الهدی سید مرتضی علیه الرحمه والرضوان است و در

مسایل ناصریه گفته است یا بنا برین باشد که آب چاه و آب قلیل بملاقات
نجاست نجس نشود و این مذهب در آب چاه قوی و قایل بسیار دارد
و در آب قلیل قایل آن حسن بن ابی عقیل علیه الرحمه است با برین محمول
شود که ریسمان بدلو بسته باشد و باب نرسد و بعدی دارد یا اینکه
اصل آب کشیدن باین ریسمان باکی نداشته باشد و حرام نباشد هر چند
چاه و آب نجس شود و این ابعد است و اما مستند ابن ادریس و قایلین بقول
او پس این است که میته نجس است و جسم رطب چون شیر که ملاقات آن شود نجس میشود و هر نجسی
حرامست باتفاق و دیگر آنکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از وهب عن جعفر
عن ابیه علیهما السلام ان علیا علیه السلام سئل عن شاة ماتت فحلب منها اللبن فقال
علی علیه السلام ذلک الحرام محضاً روایت کرده وهب بن وهب از حضرت صادق
از پدرش علیهما السلام که حضرت علی علیه السلام سؤال کرده شد از گوسفندی که مرده باشد پس
بدوشند از آن شیر پس فرمود علی علیه السلام که این حرام محض است و این روایت بسیار
ضعیف السند است و شیخ طوسی علیه الرحمه حمل کرده این را بر تقیه چون موافق مذهب عامه است
و آنچه گفته بودند که ملاقات میته نجس است چون احادیث در باب شیر وارد شده مستثنی آن
قایل شدند که از آن حکم مستثنی باشد اما احتیاط در دین اقتضای اجتناب از شیر چنین
میکند اگر چه از آنطرف نیز دغدغه تضییع مال هست و قیدی که جمعی از اصحاب در باب تخم
کرده بودند که پوست صلب بالای آن بسته باشد اگر چه از اخبار که مذکور شد ظاهر
نمیشود بلکه تخم در این اخبار مطلق بود اما روایت شده در کتابین از غیاث بن ابراهیم
عن ابی عبد الله علیه السلام فی بیضة خرجت من است دجاجة میتة فقال ان کانت

شیر گوسفند مرده

تخم مرغ میته

البیضة اکتسبت الجلد الغلیظ فلا بأس بها روایت کرده غیاث بن ابراهیم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در باب تخمی که بیرون آید از دبر مرغ مرده پس فرمود آنحضرت
که اگر آن تخم پوشیده است پوست غلیظ را پس باکی بآن نیست و سند این حدیث اگر چه
ضعیف است اما از بعضی اخبار دیگر هم استفاده این تقیید میتوان نمود مثل اینکه در
مقطوعه صفوان نهی از تخمی که بیرون آید از بطن مرغ میته واقع شده پس حمل کنیم آنرا
بر اینکه پوست بالای آن بسته نشده باشد تا جمع میانه اخبار بشود و اخبار عامه در نهی
از انتفاع بچیزی از میته چنانکه پیش مذکور شد منزل این احادیث ضعیفه میشود پس اجتناب از تخمی
که پوست آن بسته نشده باشد باحتیاط اقرب مینماید **مسئله رابعه** در ذکر مجثمه و مصبوره
شمرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم از جمله محرمات مجثمه و مصبوره را اما مجثمه بضم میم و فتح جیم
و تشدید ثای سه نقطه و فتح آن و شیخ زین الدین علیه الرحمه بکسر تصحیح فرموده و فتح بحسب لغة اظهر است
پس حیوانیست که نشانه کنند آنرا و تیر بزنند بر آن تا بمیرد بی آنکه ذبح شرعی بعمل آید
و این از افعال کفار بوده سابق بر اسلام و در دین اسلام نهی از آن واقع شده و
مجثمه بآن اعتبار میگویند که چون آن حیوان را بسته اند برای آنکه نشانه باشد پس
گویا آنرا چسبانیده اند بزمین و ملصق بآن کرده اند من جثم الطایر بالارض ای لصق بها
و بنا بر احتمال کسر که شیخ زین الدین رحمه الله فرموده باین اعتبار خواهد بود که گویا آن
حیوان خود را چسبانیده بزمین و ملصق بآن شده و اما مصبوره پس حیوانیست
که مجروح کنند آنرا و حبس کنند تا اینکه بمیرد و صبراً ای محبوساً ممسکاً علی القتل و این
نیز از افعال کفار بوده و در دین مبین نهی از آن واقع شده و حرمت اینها باعتبار
عارضه موت است زیرا که تذکیه شرعیه ممکن بوده و بعمل نیامد پس میته و حرام باشد البته

تنبیه

مجثمه مصبوره

وقت جواز اکل میته

گوشت قصابان در بازار اسلام

کافی و تهذیب

مسئله خامسه در باب اینکه چه وقت جایز میشود شرعاً اکل میته و تفصیل فی الجمله در ضمن خواهد
آمد در بیان حال مضطرین باکل محرمات ان شاء الله سبحانه تذنیب گوشتهائی که قصابان
در بازار اسلام فروشند جایز الاکل است و تفحص از ذابح آن و ذابح آن و کیفیت
ذبح آن در کار نیست روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام بسندی حسن
کالصحیح از فضیل و زراره و محمد بن مسلم انهم سالوا اباجعفر علیه السلام عن
شراء اللحم من الاسواق و ما یدری ما یصنع القصابون فقال علیه السلام کل
اذا کان فی سوق الاسلام المسلمین و لا تسئل عنه روایت کرده اند فضیل
و زراره و محمد بن مسلم که سؤال کرده اند ایشان حضرت اباجعفر محمد باقر علیه السلام را
از خریدن گوشت از بازارها و حال اینکه معلوم نیست آنچه میکنند قصابان تغیر در امر
ذبح و آداب آن پس فرمود حضرت علیه السلام که بخور هرگاه باشد در بازار مسلمین
و سؤال و تفحص مکن از حال آن و در کتاب تهذیب الاحکام همین حدیث شریف بسند
دیگر نیز روایت شده از زراره و در این هنگام ختم میکنیم بحث از عارضه موت را
و رجوع میکنیم بذکر بقیه عوارض محرمه مستعیناً بالذی یحیی و یمیت و یمیت و یحیی
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یکی دیگر از عوارض اسباب حرمت است
پس هرگاه بیاشامد حیوان حلال گوشت خمر را و عقب آن ذبح نمایند آنرا باید شست
گوشت آنرا و خورده نمیشود آنچه در جوف آنست از دل و جگر و امعا بنا بر قول مشهور
و ابن ادریس رحمه الله تعالی گفته مکروه است خوردن آنچه در جوف آنست قول مشهور
آنست که روایت کرده زید شحام عن الصادق علیه السلام انه قال فی شاة
شربت خمرا حتی سکرت ثم ذبحت علی تلک الحال لا یؤکل ما فی بطنها روایت

حلال گوشتی که شراب آشامد

۲ و مستند

کرده

کرده زید شحام از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در باب گوسفندی که بیاشامد شراب
تا اینکه مست شود پس ذبح کرده شود در آن حال خورده نمیشود آنچه در شکم اوست
و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف گفته که شراب بجوف میرسد و اجزای
لطیفه آن معلوم نیست که بغیر از امعاء زایل شود پس اقدام بر اکل آن اقدام بر
اکل خبیث که معلوم نیست اباحت آن بلکه مظنون است حرمت آن و سند
روایت در کتاب کافی و تهذیب ضعیف است اما در مختلف گفته که ما رواه
زید الشحام فی الموثق و وجهی که علامه رحمه الله ایراد نموده نیز ضعیف است
زیرا که اشتغال میشود و حکم حلیت مقتضی است و اصل عدم تجاوز اجزای خمر است
و ابن ادریس لا یؤکل را در حدیث بر کراهت حمل نموده و قایل بآن شده چون
در حکم کراهت قوت دلیل را ضرور نمیدانند و قول ابن ادریس نظر بدلیل قوی است
و احتیاط در عمل بمشهور است و غسل لحم که گفته اند در حدیث مذکور نیست
یکی دیگر از عوارض مذکوره شیر خوردن از خوک است هرگاه بخورد حیوان
محلل شیر خوک را پس اگر در مدتی باشد که گوشت بروید و استخوان محکم
شود حرام میشود آن حیوان و نسل الحیوان و اگر در کمتر از آن مدت باشد
مکروه میشود و مستحب دانسته اند استبرای آنرا هفت روز بعلف طاهر یا
بشیر طاهر و بعضی گفته اند و این حکم تعدی نمیکند بغیر خوک هرچند مثل آن باشد
در نجاست مانند کلب و احتمال التعدی بعضی گفته اند داده اند و اگر حیوان
محلل شیر انسان بخورد بحدی که مذکور شد مکروه میشود و اگر بول بیاشامد

۳ حرام مستحبست

حلال گوشتی که از شیر خوک بیاشامد و استبرای الا در مدت هفت روز

۲ بعلف طاهر حلال

یا از شیر انسان یا از بول

پس ذبح کنند آنرا باید شست آنچه در جوف آنست و مستند این احکام اخبار است
که سند انها ضعیف است اما اصحاب رضوان الله تعالی علیهم عمل بانها
کرده اند **فایده** بدانکه جهت و منشاء حرمت اکل یا کراهت آن کاهی در نفس
ماکول میباشد باعتبار خصوص اکل و تفصیل این انست که حکیم دانا و خالق توانا
سبحانه و تعالی عن مشابهة الخلق و مماثلة الاشیاء در وقتی که آفریده بندکان
خود را و بدید آورده آنها و تعبیه خود در او قرار داده و در ایشان آلات بسط و
ادوات قبض را و ودیعه کذاشته و در ابدان ایشان عجایب مشاعر و حواس را
و خلق کرده و در اجسام ایشان غرایب درک و احساس را عالم بوده باشیائیکه
نافع باین مزاج و موافق این امتزاج باشد پس تفضل کرده انها را برای ایشان
از روی تفضل و امتنان و واقف بوده باشیائی که مضر باین طبایع و ناملایم با
این اثار و منافع بوده باشد پس حرام کردانیده انها را برایشان بمحض جود
و امتنان چنانکه در اخبار صدق اثار وارد شده مثلا اکل میته در خبر آمده که
مورث مرگ مفاجات است و خوردن خون باعث ماء اصفر و کند ذهن و سوء خلق
و قساوت قلب است و خوردن طحال موجب بیماری و نفاق و ضعف قوت است
و نظایر اینها از آنچه در ابواب علل تحریم اشیاء مذکور و مرویست و ظاهر و مناسب
آنست که درین باب اهتمام این نوع از تحریم ملحوظ و منظور بشد و اطلاع براین
از تنصیص شارع بعلت و جهت تحریم یا مزید تخصیص حکم تحریم بخصوص تصرف
اکل شی حاصل میتواند شد و ظاهر اینست که این عوارض محرمه را که مذکور شد

ضرر اکل میته و خون و طحال

مشارکت

محرمات حیوانات

باب اعیان

مشارکت بوده بغیر اعیان محرمه از آنکه در علل تحریم از اقسام طبایع و ابدان و اطوار و قوی
و اخلاق انسان چنانکه از نص شارع بعلت بعضی و مزید اختصاص حکم تحریم باکل مستفاد میکردد
پس ذکر اینها درین مقام لایق و مناسب باشد و کاه باشد که منشا و جهة حرمت در ماکول
باشد اما نه باعتبار خصوص اکل چون مال مغصوب و مبیع به بیع فاسد و امثال آنها که مطلق
تصرف در انها را شارع حرام فرموده و خصوصیت اکل را منظور نداشته است و چون اکل
نیز یکی از جمله تصرفات است حرام شده و کاه باشد که در اکل باشد چون اکل در حیض و جنب
و مانند آن و اینها درین مقام منظور نیست و ذکر بعضی از این قبیل عوارض که بعضی از اصحاب
درین باب فرموده اند ضرور نیست که با التتبع و استقرا اکر باشد و الا مقام مناسب آن ابحاث
کتاب غصب و بیع و نظایر اینها از ابواب فقه است و شاید که منظور بعضی از اصحاب که
کفته اند که اکل از آنیه ذهب و فضه حرامست نه ماکول اینمعنی و قریب باین چیزی باشد
و الا ظاهر است که حرمت صفت فعل مکلف میباشد نه صفت عین و الله یعلم

بحث ثالث

در ذکر چیزی چند که حرامست از ذبیحه بعضی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم پانزده چیز از ذبیحه را
حرام شمرده اند یکی خون و حرمت آن محل کلام نیست و در آیات کریمه مذکور است
اما تفصیل احوال در ان پس خواهد آمد بعد ازین انشاء الله تعالی دیکر طحال بکسر طا که سپرز است
دیکر قضیب است که ذکر باشد دیکر انثیین یعنی بیضتین دیکر فرث یعنی سرکین که در
شکم حیوان باشد دیکر مثانه بفتح میم که محل جمع شدن بول است دیکر مراره بفتح میم
که زهره کویند و محل جمع شدن مره صفرا است و مانند کیسه با جگر آویخته است دیکر
مشیمه بفتح میم بعضی کفته اند که چیزیست که با بچه بیرون می آید که جفت میکویند و بعضی
کفته اند بچه دانست و در خبر باین تفسیر شده است دیکر فرج ظاهر و باطن آن دیکر

محرمات ذبایح ۱۵

خون

طحال

قضیب

مثانه

علبا بکسر عین مهمله وسکون لام وبای موحده والف ممدوده دو عصب عریض زرد
رنگند کشیده از گردن تا اصل دم ودیگر نخاع که خیط سفیدیست رسته از دماغ کشیده
درمیان ظهر که فقرات ظهر را بهم بسته دارد وقوام حیوان بدون آن نمیباشد
وشیخ زین الدین علیه الرحمه در کتاب مسالک وروضه بهیه گفته که وتین همین است
واین مخالف گفته اهل لغت مینماید که در وتین گفته اند که رگیست در دل که هرگاه
قطع شود باقی نمیماند صاحبش دیگر غدد که در گوشت میباشد ودر پیه بیشتر و
غده را بفارسی وشبل میگویند دیگر اشاجع وآن اصول انگشتانست متصل بعصب
ظاهر کف ومراد بآن در حیوانات عصبها و امثال آنهاست که بجای ظلف باشد
دیگر خرزه دماغ وآن چیزیست در وسط دماغ خاکستری رنگ شبیه بادام بقدر نخودی
تخمینا دیگر حدقه یعنی اصل مردمک چشم که ابصار بآن واقع میشود نه تمام جرم چشم
وشیخ طوسی علیه الرحمه ازین جمله مثانه را ذکر نکرده ومحمد بن ادریس ذکر کرده وجمعی دیگر
از فقها نیز ذکر کرده اند و دور نیست که ابن ادریس رحمه الله تعالی از راه خباثت حکم بتحریم
اینها اشیا کند زیرا که اخبار ضعف دارد وبا آنکه او عمل بخبر واحد نمیکند واجماع ظاهر نیست
بلکه خلاف آن ظاهر است وشیخ مفید رحمه الله تعالی گفته که خورده نمیشود از انعام و وحوش
طحال برای آنکه آن مجمع خون فاسد است وخورده نمیشود قضیب وانثیان ومتوقف غیر
اینها نشده است وسلار بن عبد العزیز علیه الرحمه نیز مثل او گفته وسید مرتضی علیه الرحمه
گفته از آنچه منفرد شده اند بآن امامیه تحریم خوردن طحال وقضیب وخصیتین ورحم ومثانه
است وابن جنید رحمه الله گفته مکروه است از گوسفند طحال ومثانه وغدد ونخاع
ورحم وقضیب وانثیین وعلامه حلی طاب ثراه احتمال داده که مراد ابن جنید از کراهت

ناخوشی وبدی باشد نه بحرمت راجع شود زیرا که کراهت گاهی باین معنی مستعمل میشود
نه کراهت اصطلاحی وابو الصلاح رحمه الله مکروه دانسته نخاع ومراره
وحبه حدقه وخرزه دماغ را وعلامه حلی رحمه الله در کتاب مختلف
قایل بحرمت طحال وخون وقضیب وفرث وانثیین وفرج ومثانه
ومراره ومشیمه شده وما بقی را مکروه دانسته وآنها که گفته اند که این
اشیاء از ذبیحه حرامست منظور ایشان اخراج ماهی وملخ است چون
در آنها ذبح نیست واین اشیا از آنها حرام نمیدانسته اند اما ذبیحه که گفته اند
شامل حیوانات صغیره مانند عصفور نیز هست وقول بتحریم همه اینها در آن قسم
حیوانات کوچک خالی از اشکال نیست والا باید از اکثر اجزای آنها اجتناب
کرد چه جدا کردن همه این مذکورات از اجزای صغیره آنها کمال صعوبت دارد وحکم
بنجاست همه اینها در آن حیوانات نمیتوان کرد بلکه در حیوانات بزرگ جثه
نیز حکم بنجاست همه اشکال دارد چنانکه علما نیز گفته اند بلی در طحال وقضیب
وفرث ودم وانثیین جزم بنجاست کرده اند واخبار وارده درین باب
ضعفی دارد اما از برای خروج از عهده خلاف مهما امکن اجتناب اولی
واحوط است واما اخبار پس روایت شده در کتاب کافی وتهذیب
الاحکام از ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یوکل
من الشاة عشرة اشیاء الفرث والدم والطحال والنخاع والعلبا
والغدد والقضیب والانثیان والحیا والمرارة روایت کرده
ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که

خورده نمیشود از گوسفند ده چیز و شمرده آنها را و تغییر آنها مذکور شد و حیا را
جوهری رحم ناقه گفته است و مراد فرج است و درین حدیث همین ده چیز
مذکور است و عبارت بادی از حصر درین ده چیز نمیدهد و تخصیص بگوسفند نیز
ندارد و درکتابین روایت شده از اسمعیل بن مرار عنهم علیهم السلم قال
لا یؤکل مما یکون فی الابل والبقر والغنم وغیر ذلک مما لحمه حلال الفرج
بما فیه ظاهره وباطنه والقضیب والبیضتان والمشیمة وهی موضع
الولد والطحال لانه دم والغدد مع العروق والمخ الذی یکون
فی الصلب والمرارة والحدق والخرزة التی تکون فی الدماغ والدم
روایت کرده اسمعیل بن مرار از ایشان علیهم السلم گفت که خورده نمیشود از
آنچه میباشد در شتر و گاو و گوسفند و غیر آن از حیوانی که گوشت آن حلال است
فرج با آنچه در آنست ظاهر آن و باطن آن و قضیب و بیضتان و مشیمه و آن جای
ولد است و طحال برای اینکه آن خونست و غدها که با رگها می باشد یا اینکه
معنی این باشد که غدها خورده نمیشود و بارگها یعنی آنها هم خورده نمیشود اما قدری
خلاف ظاهر است و مغزی که میباشد در فقرات استخوان پشت یعنی نخاع
و مراره و حدقها و خرزه که میباشد در دماغ و خون و این حدیث
شریف چهار چیز را افزاید یعنی فرث و مثانه و علبا و اشاجع و روایت — از آن پانزده چیز
شده درکتابین از ابی یحیی واسطی رفعه قال مر امیر المؤمنین علیه السلم
بالقصابین فنهاهم عن بیع سبعة اشیاء من الشاة نهیهم عن بیع — فنهاهم
الدم والغدد واذان الفؤاد والطحال والنخاع والخصی والقضیب

فقال له بعض القصابین یا امیر المؤمنین ما الکبد والطحال الا سواء
فقال له کذبت یا لکع ائتنی بتورین من ماء انبئک بخلاف — مابهم
ما بینهما فاتی بکبد وطحال وتورین من ماء فقال علیه السلم
شقوا الکبد من وسطه والطحال من وسطه ثم امر علیه السلم
فمرسا فی الماء جمیعا فابیضت الکبد ولم ینقص منها شیء ولم
یبیض الطحال وخرج ما فیه وبقی جلد وعروق فقال له
هذا خلاف ما بینهما هذا لحم وهذا دم روایت شده از
ابی یحیی واسطی تا آخر و او سند را بعضی از راویها که درمیان بوده اند نام
نبرده گفت گذشت حضرت امیر المؤمنین بقصابها پس نهی فرمود ایشان را از
بیع هفت چیز از گوسفند نهی فرمود ایشان را از بیع خون و غدها و دو عرق
سفید که از بالا در آمده و طحال و نخاع و خصی و قضیب پس گفت با آنحضرت — ظرف م
بعضی از قصابین یا امیر المؤمنین نیست جگر و طحال مگر مثل یکدیگر یعنی طحال هم
گوشتی است مثل جگر چرا نهی از بیع آن میفرمایید پس فرمود با و حضرت که
دروغ گفتی ای لکع و اصل معنی آن لئیم و ذلیل است اما در مقام ندا شاید
اصل معنی پیر منظور نباشد بیاور برای من دو ظرف آبخوری از آب تا آگاه سازم
ترا باینجا لفت میانه اینها پس آورد آن مرد جگری و طحالی و دو ظرف از آب
پس فرمود حضرت علیه السلم بشکافید جگر را از وسط آن و طحال را از وسط
آن بعد از آن امر فرمود حضرت علیه السلم پس گذاشتند هر دو را درمیان آب
پس سفید نشد جگر و کم نشد از آن چیزی و سفید نشد طحال و در رفت هر چه درمیان آن بود و باقی ماند پوست و رگها پس فرمود

حضرت بآن قصاب که اینست مخالفت میانه اینها این بعض جگر گوشت
و این بعض طحال خونست و دیگر قریب بمضامین آنچه مذکور شد اخبار ضعیفة
الاسناد هست **تذنیب** علما مکروه دانسته اند خوردن کلیه را که گرده گویند
و همچنین خوردن رگها را و اذناملب را و آن دو عرق سفید است از طرف
بالای دل برآمده و در کراهت کلیه روایت مرسله مضمره مذکور است معلل
باینکه محل جمع شدن بول است و مستند کراهت عروق ظاهرا روایت اسمعیل
بن مرار باشد که مذکور شد بنا بر یک احتمال و مستند کراهت اذنا و قلب
روایت یحیی واسطی که مذکور شد و گفته اند علما که اگر بریان کنند طحال را با گوشت
پس اگر گوشت شکافی داشته باشد طحال حرام میشود و آنچه پایین تر از ان باشد زیرا که
خون طحال میرسد بآن و باعث حرمت ان میشود نه آنچه بالاتر یا مساوی باشد
و باید شرط این کرد که معلوم نباشد رسیدن خون طحال باینها و اگر شکافی
نداشته باشد هرجا بوده باشد حرام نمیشود خواه پایین تر باشد یا
بالاتر زیرا که طحال حجابی دارد و خون از آن تعدی نمیکند بخارج و مشتمل
است بر این حکم روایت عمار بن موسی که در کتابین مذکور است و در روایت
سکونی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم مذکور است که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نهی فرموده از خوردن گوشت حیوان نر در وقت اغتلام آن یعنی
هیجان شهوت و شدت میل آن بر رفتن بر روی ماده و چون سند حدیث
ضعیف است دلیل کراهت میتواند شد و گفته اند علما که مکروه است ذبح
چیزی از انعام که آدمی خود تربیت آن کرده باشد و آنچه از خبر ظاهر میشود

کراهت اصل ذبح کردن مربی است آنرا بدست خود از قبیل کراهت
ذبح در روز جمعه قبل از زوال و کراهت ذبح گوسفند در پیش گوسفند دیگر
یا شتر در پیش شتر دیگر که نگاه کند بآن و امثال اینها اما اینکه خوردن
گوشت آن مکروه باشد از برای مربی یا غیر او پس ظاهر نمیشود از روایت
لیکن عبارت بعضی از اصحاب و ایراد نمودن ایشان مسئله را در باب اطعمه بادی
از کراهت اکل است بعد و الا جا دارد ایراد مسئله باب ذبایح است و در روایت
در کتاب تهذیب الاحکام نقل شده از محمد بن فضیل عن ابی الحسن علیه السلم
قال قلت له جعلت فداك كان عندی کبش سمنته لاضحی به فلما
اخذته فاضجعته نظر الی فرحمته و رققت علیه ثم انی ذبحته
قال فقال لی ما کنت احب لك ان تفعل لا تربین شيئا من هذا ثم
تذبحه گفت محمد بن فضیل که گفتم بحضرت ابی الحسن علیه السلم که گردانیده شوم من
فدای تو بود نزد من چیزی که فربه کرده بودم آنرا که قربانی کنم بآن پس چون
گرفتم آنرا پس خوابانیدم آنرا نگاه کرد بمن پس رحم آمد مرا بآن و رقت
شد بر آن بعد از ان ذبح کردم من آنرا گفت محمد بن فضیل که پس فرمود حضرت
که نبودم من اینکه دوست دارم برای تو که بکنی این کار را تربیت مکن چیزی
از این را پس ذبح کنی تو آنرا **البحث الرابع** در ذکر حیوانات بریه غیر پرنده
محرمه بدانکه حرامست از جمله حیوانات بریه خوک و حرمت آن اتفاقی اهل
اسلامست و در آیات کریمه تصریح بآن واقع شده دیگر سگ و اکثر اهل اسلام
قائلند بحرمت آن مگر مالک از عامه دیگر گربه خواه وحشی باشد و خواه اهلی

فضیل

بحث — حیوانات بریه غیر پرنده

خوک

سگ

گربه

وخلاف کرده درین مالک و بعضی از شافعیه که مطلق گربه را حلال میدانند و بعضی
دیگر از شافعیه فرق کرده اند میانه وحشیه و اهلیه آن پس وحشیه را حلال دانسته اند
و اهلیه را حرام و قیاس کرده اند آنرا بالاغ که وحشیه آن حلال است و اهلیه
باعتقاد ایشان حرام دیگر مطلق سباع و سبع چنانکه بعضی از اصحاب گفته اند سبع
حیوانیست که ناخنی یا نابی یعنی دندان تند درنده داشته باشد که بآنها
حمله و زور آورد بر حیوان دیگر خواه قوی باشد مثل شیر و ببر و پلنگ و یوز و
گرگ یا ضعیف باشد مانند کفتار و روباه و دب و شغال و سبع باین تفسیر شامل
گربه نیز میشود و همچنین خرگوش را بظاهر کلام بعضی از اصحاب که روباه و شغال را در تحت
ضعیف الناب شمرده اند و تحریم خرگوش را جدا گفته اند ایمای بعدم شمول میدهد
و مالک در مطلق سباع قایل بکراهت شده و ابو حنیفه بحرمت و شافعی ضعیف الناب
را مکروه دانسته و قوی الناب را حرام دیگر مسوخات مانند فیل و بوزینه و خرس چند
که در اخبار از جمله مسوخ شمرده شده دیگر سمور و سنجاب و فنک و خارپشت و و حشرات
سنگ پشت و چلپاسه و سوسمار و امثال اینها دیگر حشرات الارض و جوهری گفته
آن صغار دواب الارض است و واحد آن حشره است و در تحت آن شمرده اند اصحاب
مار و عقرب و موش و ضفدعها و زنبورها و امثال آنها را اما دلیل حرمت اینها که مذکور شد
پس ظاهر و فتوای جمیع امامیه رضی الله تعالی عنهم اتفاق در آنست و قول صریحی در خلاف
ظاهر نیست بلی از بعضی از عامه خلاف نقل شده و در سگ نجاست نیز دلیل است
بر اینکه نجس و حرامست خصوصا که نجس العینی و در بعضی خباثت نیز دلیل میشود در مثل حشرات
الارض و بعضی دیگر از آنچه مذکور شد و پاره سمیت دارد و مهلک یا مضر است

و از آن

و از آن جمله نیز حرمت دارد و اما در اخبار پس حکم اینها بنحو مذکور شده روایت شده
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نهی فرموده از هر صاحب نابی از سباع و صاحب مخلبی از طیر
و مخلب ناخنی است که آن قوت نماید بر مرغ دیگر چنانکه در طیور شکاری و امثال
آنهاست و روایت شده در کتاب فی التهذیب الاحکام بسند حسن کالصحیح از حلبی عن
ابی عبدالله علیه السلم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال کل ذی ناب من
السباع و مخلب من الطیر حرام و قال لا تاکل شیئا من السباع روایت کرده حلبی
از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که گفت بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر صاحب نابی
از سباع و صاحب مخلبی از طیر حرامست و فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که مخور تو چیزی از
سباع را و روایت شده بسند حسن کالصحیح در کافی و صحیح در تهذیب از داود بن فرقد
عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال کل ذی ناب من
السباع و مخلب من الطیر حرام و روایت شده در کتابین از حسین بن خالد قال قلت لابی
الحسن علیه السلم ایحل اکل لحم الفیل فقال لا فقلت لم قال لانه مثلة و قد حرم الله عز و جل الامساخ
و لحم ما مثل بها فی صورها گفت حسین بن خالد که عرض کردم بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم آیا حلال است
خوردن گوشت فیل پس فرمود حضرت که نه گفتم از چه جهت فرمود حضرت از برای آنکه شبیه بمسوخ است
و بتحقیق که حرام کرده خدای عز و جل مسوخات را و گوشت چیزی را که مانند آنهاست در صورت
آنها و حاصل آنست که مسخ کم مسخ شود آن صورت حرامست و هر صورتی که از حیوان شده
حیوان آن صورت نیز حرامست و چون فیل بصورت فیل مسخ شده الحال پس هر فیلی حرامست
و روایت شده در کتابین بسند حسن کالصحیح از حلبی عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته
عن اکل الضب فقال ان الضب و الفارة و القردة و الخنازیر مسوخ گفت حلبی که سوال

کردم حضرت اباعبدالله علیه السلم را از خوردن سوسمار پس فرمود حضرت که بدرستی که سوسمار
و موش و بوزینگان و خوکها مسوخند و ظاهر است که حرمت مسوخ معلوم ایشان بود پس بضحک
جواب حضرت این باشد که سوسمار داخل مسوخ است پس خوردن آن حرام باشد و در روایت
محمد بن حسن اشعری از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم که در کتاب مذکور نقل شده مذکور است که فیل و گرگ و خرگوش
و بوزینه و خوک و سوسمار و موش و عقرب و دب و جلپاسه از حیوانات بریه غیر پرنده مسوخند
و وجه مسخ شدن هر یک ذکر شده و بعضی دیگر از اخبار و تبیین بعضی آنچه مذکور شد وارد شده
اما اخبار دیگر نیز معارض این اخبار روایت شده چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام بسندی
صحیح روایت شده از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلح اکل شیء من السباع
انی لاکرهه واقذره روایت کرده حلبی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که صالح و شایسته
نیست خوردن چیزی از سباع بدرستی که من مکروه میدارم آنرا و کثیف می شمارم آنرا و
ممکن است حمل لفظ کراهت که درین حدیث شریف واقع شده بر معنی که شامل حرمت
نیز باشد چنانکه دانستی و حمل آن بر این معنی خصوصا در اخبار بر بعید نیست چه شیوع
استعمال کراهت در معنی مقابل حرمت ظاهر آنست که در کلام فقهاست و ایضا در کتاب
مذکور روایت شده بسندی صحیح از زراره عن ابی جعفر علیه السلم قال ما حرم الله
فی القرآن من دابة الا الخنزیر ولکنه النکره روایت کرده زراره که فرمود
حضرت ابو جعفر علیه السلم که حرام نکرده است خدای تعالی در قرآن دابه را مگر خوک و لیکن
آن مکروه داشتنی است یعنی آنچه بعضی از دواب دیگر دارند کراهت است و در این حدیث
نیز حمل کراهت بر معنی شامل حرمت اصطلاحی میتوان کرد و اینکه از قرآن مجید حرمت
حیوانی غیر خوک صریحا ظاهر نشود منافاتی با این ندارد که از گفته نبی صلی الله علیه و آله

حرمت

حرمت بعضی ظاهر شده باشد و شاید که حرمت آنها در مرتبه حرمت خوک نباشد
و ممکن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود حرام فرموده باشد بعضی از حیوانات را و خدای
عز و جل اجازه حکم آنحضرت فرموده باشد چنانکه در کتاب کافی بابی مذکور است مشتمل بر
احادیث بسیار که خدای عز و علی تفویض احکام برسول فرمود و حکم چند هم نقل شده
که آنحضرت قرار داد و حق تعالی اجازه فرمود و ایضا در کتاب مذکور روایت شده
بسندی صحیح از حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان رسول الله صلعم
عزوف النفس وکان یکره الشیء ولا یحرمه فاتی بالارنب فکرهها ولم یحرمها
روایت کرده حماد بن عثمان که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله عزوف النفس یعنی غیر راغب ببعضی از اشیاء و منصرف از پاره چیزها و بود
چنین که مکروه و ناخوش میداشت چیزی را و حرام نمیکرد آنرا پس آورده شد بخرگوش
یعنی آوردند نزد او خرگوش را و خرگوش را پس مکروه داشت آنرا و حرام نفرمود آنرا
و ایضا در کتاب مذکور روایت شده بسندی صحیح از محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع
حتی م
انه سئل عن سباع الطیر والوحش حتی ذکر له القنافذ والوطواط والحمیر والبغال
والخیل فقال لیس الحرام الا ما حرم الله فی کتابه وقد نهی رسول الله صلی الله
علیه و آله یوم خیبر عن اکل لحوم الحمیر وانما نهیهم من اجل ظهورهم ان یفنوه
ولیست الحمیر بحرام ثم قال قرء هذه الآیة قل لا اجد فیما اوحی الی محرما
الی آخر الآیة روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم
که سؤال کرده شد آنحضرت از سباع طیر و وحش حتی اینکه ذکر کرده شد در
خدمت او خارپشتها و وطواط و حمیر و استر گفت که آن خطافست که پرستوک گویند

و بعضی گفته اند که خفاش است والاغهاء و استرها و اسبها پس فرمود حضرت که
نیست حرام مگر آنچه حرام کرده خدای تعالی در کتاب خود بتحقیق که نهی فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله روز خیبر مردم را از خوردن گوشتهای الاغها و نهی نفرموده ایشانرا
مگر از برای نگاهداشتن آنها که بار بر میداشت که بر طرف نکنند آنها را و بارها بر زمین نماند
و نیست الاغها حرام پس گفت راوی که قرائت فرمود حضرت کریمه قل لا اجد را تا آخر آیه
اشاره باینکه آنچه درین آیه کریمه مذکور شده حرامست و آنها که گفتید در آیه مذکور
نیست و در باب بعضی اخبار قریب بمضامین آنچه مذکور شد وارد شده و شیخ طوسی
علیه الرحمه حمل کرده حرمت منفیه در این اخبار را بر حرمت مغلظه شدیده که صریحا از
قرآن مجید ظاهر شود و نفی آن منافاتی با بقای اصل حرمت که نبوده بنص
ظاهر شده باشد و خورنده فی الجمله مستحق لوم و عتاب بوده نداده و برخی از
اصحاب رضوان الله علیهم حمل این اخبار بر نفی حرمت ذبح کردن و تذکیه نمودن
این حیوانات کرده اند نه نفی حرمت خوردن و این بسیار دورست و ابعدست
از آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه کرده و احتمال تقیه نیز میرود چون موافق مذاهب
بعضی از عامه هست والله یعلم و بر هر تقدیر با وجود چنین شهرت با اتفاق
از اما میه رضوان الله تعالی علیهم بر حرمت این حیوانات اجتناب از آنها ضرورست

بحث خامس در ذکر حیوانات غیر پرنده بحریه بدانکه حلالست از حیوانات بحریه
ماهی فلس دار باتفاق اهل اسلام و اگر در اصل خلقت فلس دار باشد و فلس از بدن آن
احیانا زایل شود باز حلالست مثل کنعت که فلس ضعیفی دارد و ماهی بدن خود را
خود را بر یک میمالد تا فلس از بدنش زایل میشود و نقل شده که باز عود میکند

و آنچه

و آنچه غیر ماهی باشد از حیوانات بحریه غیر پرنده حلال نیست باتفاق و فرقه ناجیه چنانکه
بعضی از علما نقل کرده اند خواه مثل برّ حلالی داشته باشد چون گوسفند یا نداشته باشد
مثل سگ و خوک و کشف و بزغ و سرطان و امثال اینها و نقل شده که همه حیوانات
بریه بحریه نیز میباشد و بعضی از عامه همه حیوانات بحریه را حلال داشته اند
و بعضی دیگر ماهی و آنچه نظیر آن حلالست حلال داشته اند و آنچه حرامست حرام چون
سگ و خوک اما آنچه از نوع ماهی باشد و اصلا فلس نداشته باشد پس در حرمت جرّی بکسر
جیم و راء مهمله مشدده مکسوره و که ماهی جریث نیز میگویند بزیادتی تای سه نقطه
خلاف صریحی از علمای ما ظاهر نیست اگرچه اخبار اختلافی دارد اما در زمار بکسر زای
نقطه دار و میم مشدده و راء مهمله و زمیر بیای دو نقطه از پایین نیز که ماهی میگویند
و زهو بزای نقطه دار مفتوحه و های ساکنه و مار ماهی پس در میانه علما خلافست
و مشهور قول بحرمت اینهاست و بعضی دعوی اجماع بر حرمت نیز کرده اند اما
مخالف ظاهرست و منشاء این خلاف اختلاف روایاتست و بیان مشخص از اهل لغت
یا از فقها برای این اصناف ماهی بنظر نرسید لیکن قدر معلوم میشود که از اصناف ماهی فلس ندارد
بغیر زهو که اشتباهی دارد که فلس دار باشد یا نه اما در جری واقع شده که فلس ندارد
و مار ماهی معروفست و اما روایات وارده درین باب پس روایت شده در کتاب
کافی و تهذیب الاحکام بسند صحیح از محمد بن مسلم قال اقرأنی ابوجعفر علیه السلام
شیئا فی کتاب علی علیه السلام فاذا فیه انهیکم عن الجریث والمارماهی والطافی
والطحال قال قلت رحمک الله انا نؤتی بالسمک لیس له قشر فقال کل ما له
قشر من السمک و ما کان لیس له قشر فلا تاکله گفت محمد بن مسلم که نمود بمن حضرت

و نقل نموده اند که حیوان هزار و چهار صد قسم است ششصد قسم از آن بحری است و هشتصد قسم بری است

ابوجعفر علیه السلم خبری که خواندم در کتاب علی علیه السلم پس در آنجا بود که نهی میکنم شمارا از
جریث و مارماهی و طافی و طحال و مراد بطافی ماهیی است که مرده بر بالای آب افتاده باشد
و بر روی آب کرد دخواه بسبب واقع چون مرگ ماهی با علت کمی آب مرده باشد
یا بدون سببی و تفسیر طحال پیش گذشت گفت محمد بن مسلم که عرض کردم بحضرت ابی جعفر ع
که رحمت کند ترا خدا ما بدرستی که ما آورده میشود بسوی ما آن ماهی پیش ما ماسکه که نیست برای
آن فلس پس فرمود حضرت که بخور هرچه را فلس داشته باشد از ماهی و هرچه بوده باشد
که نباشد برای آن فلس پس مخور آنرا و در کتاب من مذکور بسندی صحیح روایت شده
از حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک الحیتان
ما یؤکل منها فقال ما کان له قشر قلت جعلت فداک ما تقول فی الکنعت
قال لا باس باکله قال قلت فانه لیس له قشر فقال بلی و لکنها حوت سیئة الخلق
تحتک بکل شیء فاذا نظرت فی اصل اذنها وجدت لها قشرا روایت کرده
حماد بن عثمان که گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلم که کردانیده شوم فدای تو ماهیها کدام از آنها
خورده میشود فرمود حضرت که هرچه بوده باشد از برای آن فلس گفتم گردانیده شوم فدای تو
چه میفرمایی در باب کنعت فرمود باکی نیست بخوردن آن گفت حماد گفتم بدرستی که آن نیست فلس
از برای آن فلس فرمود بلی و لیکن آن ماهی بد خوییست میمالد خود را به هر چیز پس وقتی که
نظر میکنی در بیخ گوش آن می یابی از برای آن فلس و روایت شده در کافی بسندی که
حسن کالصحیح و در تهذیب بسندی صحیح از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله ع قال
کان علی علیه السلم بالکوفه یرکب بغلة رسول الله ص ثم یمر بسوق الحیتان
فیقول لا تاکلوا و لا تبیعوا من السمک ما لم یکن له قشر روایت کرده

عبدالله

عبدالله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که حضرت علی علیه السلم در کوفه سوار می شد
بر استر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس مرور میفرمود به بازار ماهیها پس میفرمود که مخورید
و مفروشید از ماهی آنچه را نباشد از برای آن فلس و همین مضمون روایت شده در کتاب بی‌نی از مسعدة بن صدقة از حضرت ابا عبدالله
در کتاب تهذیب الاحکام از ابن فضال از چند نفر از اصحاب ع عن ابی عبد الله
علیه السلم قال الجری و المارماهی و الطافی حرام فی کتاب علی علیه السلم و
روایت کرده اند که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که جری و مارماهی و طافی
حرامست در کتاب علی علیه السلم و در کتاب مذکور روایت شده از ابی سعید
قال خرج امیر المؤمنین علیه السلم علی بغلة رسول الله صلی الله علیه و آله
فخرجنا معه نمشی حتی انتهینا الی موضع اصحاب السمک فجمعهم ثم قال
تدرون لای شیء جمعتکم قالوا لا فقال لا تشتروا الجریث و
لا المارماهی و لا الطافی علی الماء و لا تبیعوه گفت ابوسعید که بیرون
آمد امیر المومنین علیه السلم سوار بر استر رسول الله صلی الله علیه و آله پس بیرون رفتیم
ما در خدمت آنحضرت پیاده تا اینکه رسیدیم بموضع اصحاب ماهی پس جمع فرمود حضرت
آنها را بعد از آن فرمود میدانید از برای چه چیز جمع کرده ام شما را گفتند نه پس فرمود که مخرید
مخرید جریث و نه مارماهی و نه آنکه مرده بر روی آب باشد و مفروشید هیچ یک از اینها را
و دیگر اخبار که صریحا یا ضمنا دلالت کند بر حرمت این اصناف از ماهی یا مطلق ماهی
بی فلس بسیار روایت شده و اما اخبار داله بر حلیت که معارض این اخبار است پس
روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح از محمد حلبی قال قال ابو عبدالله ع
لا یکره شیء من الحیتان الا الجری گفت حلبی که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم

که مکروه نیست صنفی از ماهیها مگر جری و ظاهر لفظ این حدیث شریف دلالت بر کراهت
جری و نفی کراهت از غیر جری دارد و بر فرض حمل کراهت بمعنی حرمت دلالت بر نفی
حرمت غیر جری میکند و این نیز مخالف اخبار سابق است و در کتاب مذکور بهمین مضمون
روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلم و در کتاب مذکور روایت شده
بسند صحیح از زراره قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن الجریث فقال و ما الجریث
فنعته له فقال لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الی آخر الآیه
ثم قال لم یحرم الله شیئا من الحیوان فی القرآن الا الخنزیر بعینه و یکره کل
شیء من البحر لیس له قشر مثل الورق و لیس بحرام انما هو مکروه گفت زراره که سوال
کردم حضرت ابا جعفر محمد باقر علیه السلم را از جریث پس فرمود که چه چیز است جریث پس
وصف کردم آنرا از برای آنحضرت پس خواند حضرت آیه لا اجد فیما اوحی الی محرما را تا آخر
بعد از آن فرمود که حرام نکرده است خدای تعالی چیزی از حیوان را در قرآن مگر خوک را
بعینه و مکروه است هر چیزی از بحر که نباشد از برای آن فلوسی مثل نوره یعنی فلس و نیست حرام
بدرستی که نیست آن مگر مکروه و این حدیث شریف دلالت دارد بر نفی حرمت حیوانات
بحریه بلکه بریه نیز غیر خوک و قریب بمضمون این روایت شده در کتاب مذکور بسند
صحیح از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم و دور نیست حمل این اخبار بر تقیه خصوصا
اینکه اسلوب حدیث زراره قدری بوی از تقیه میدهد از سوال کردن حضرت علیه السلم
که چه چیز است جریث و خواندن آیه کریمه در جواب سوال او و فرمودن که در قرآن
مجید خدای تعالی چیزی از حیوان غیر خوک را حرام نکرده و نام نبردن فرموده پیغمبر
صلی الله علیه و آله و احتمال نفی حرمت مغلظه که صریحا از قرآن مجید ظاهر شود نیز دارد

چنانکه پیش مذکور شد و اما جمع میانه اخبار بحمل اینها بر نفی مطلق حرمت چنانکه ظاهر آنست و حمل
اخبار سابق بر کراهت چنانکه بعضی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم فرموده اند قدری بعید دارد
و باید قایل بنفی حرمت جریث بلکه حیوانات دیگر نیز شد و قول صریحی بآن ظاهر نیست
والله یعلم و مهما امکن اجتناب از اکل ماهی بی فلس با وجود ورود بعضی اخبار در حرمت آنست
و اما اخباری که در باب حلیت خصوص بعضی از اصناف ماهی فلس دار و حرمت خصوص بعضی انواع
حیوانات بحریه غیر ماهی وارد شده پس روایت شده در کافی بسند حسن از عمر بن حنظله
قال حملت الربیثا یابسا فی صرة حتی دخلت بها علی ابی عبدالله علیه السلم
فسألته عنها فقال کلها و قال لها قشر گفت عمر بن حنظله که بار کرده بودم ربیثا را
خشک در همیانی تا اینکه داخل شدم با آن بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلم پس سوال
کردم آنحضرت را از آن پس فرمود که بخور از او و فرمود که از برای آن فلس هست
و ربیثا براء مهمله مفتوحه و باء یکنقطه مکسوره و یاء دو نقطه از پایین ساکنه
و ثاء سه نقطه و الف مقصوره است و در مکاتبه حضرت رضا علیه السلم در صحیحه محمد بن
اسمعیل حلیت ربیثا واقع شده است و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
از یونس بن عبد الرحمن عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت جعلت فداک ما تقول فی اکل
الاربیان قال فقال لی لا باس بذلک و الاربیان ضرب من السمک قال
قلت قد روی بعض موالیک فی اکل الربیثا قال فقال لا باس گفت
یونس که عرض کردم بحضرت ابی الحسن علیه السلم که گردانیده شوم فدای تو چه میفرمایی در
خوردن اربیان بکسر همزه و راء مهمله ساکنه و باء یکنقطه مکسوره و یاء دو نقطه
از پایین مفتوحه گفت یونس که فرمود حضرت نیست باکی بخوردن آن و اربیان قسمی از

ماهیت گفت یونس گفتم بتحقیق که روایت کرد بعضی از موالی تو در خوردن ربیثا گفت پس فرمود
حضرت که باکی نیست و در کتاب مذکور رحمه الله در جواب مکاتبه سهل بن محمد طبری بخدمت
حضرت ابی الحسن علیه السلم حلیت ابلامی بکسر همزه و بای یکنقطه ساکنه و طبرانی بطای مهمله
مفتوحه و بای یکنقطه مفتوحه و رای مهمله و نون بعد از الف و طمر بکسر طای مهمله و میم ساکنه
و رای مهمله واقع شده است و روایت در کتابین بسند صحیح از علی بن جعفر عن اخیه
ابی الحسن علیه السلم قال لا یحل اکل الجری و لا السلحفاة و لا السرطان قال و سألته
عن اللحم الذی یکون فی اصداف البحر و الفرات ایؤکل قال ذلک لحم الضفادع و لا یحل
اکله روایت کرده علی بن جعفر از برادر خود حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم که فرمود حلال
نیست خوردن جری و نه سلحفات بضم سین و فتح لام و سکون حای مهمله و فا بمعنی کشف و نه
سرطان گفت علی بن جعفر که سؤال کردم آنحضرت را از گوشتی که میباشد در کنارهای دریا در
بلندیها که در میان دریا و فرات باشد آیا خورده میشود آن فرمود که آن گوشت بزغهاست
حلال نیست خوردن آن و احتمال میرود که سؤال از گوشتی بوده که در صدفهای مروارید یافت
میشود بعضی گوشت حمل انها باگوشتی که در میان آنها یافت شود بنا بر اینکه سؤال از گوشت اهل
صدف نیست جواب حضرت محمول بر این میشود که گوشت آنها بمنزله گوشت بزغ و در حکم است
یا آنکه اهل صدف نوعی از بزغ باشد و آخر صدف شود و چنانکه بعضی میگویند والله یعلم **فروع الاول**
اگر صید کنند سمکه را پس شکافند شکم آنرا و بیابند در آن ماهی دیگر حلال گوشت گفته‌اند بعضی
از اصحاب که حلال است خوردن آن و مستند ایشان در این باب آنست که روایت شده
در کتابین از سکونی عن ابی عبد الله علیه السلم ان علیا علیه السلم سئل عن سمکة شق بطنها
فوجد فیها سمکة اخری قال کلهما جمیعا روایت کرده سکونی از حضرت ابی عبدالله ع

شده

یا آنکه

که حضرت

که حضرت علی علیه السلم سؤال کرده شد از سمکه که شکافته شود شکم آن پس یافته شود در آن سمکه
دیگر فرمود که بخورید آنها را هر دو و روایت شده از ابان عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
علیه السلم قال قلت رجل اصطاد سمکة فوجد فی جوفها سمکة فقال یؤکلان جمیعا
روایت کرده ابان از بعضی از اصحاب خود که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلم که مردی
صید کرد سمکه را پس یافت در شکم آن سمکه دیگر پس فرمود حضرت که خورده میشوند آنها
هر دو و سند این هر دو حدیث ضعیف است و محمد بن ادریس رحمه الله و بعضی دیگر از علما را
اعتقاد آنست که تا آن ماهی دیگر زنده از شکم آن بر نیاید و گرفته نشود حلال نیست زیرا که
شرط حلیت ماهی بیرون آمدن آنست از آب زنده با گرفتنی و هرگاه مرده از شکم دیگر برآید
معلوم نمیشود که در وقت بیرون آمدن از آب زنده بوده پس حکم بحلیت آن نمیتوان کرد
و شیخ ابو القاسم محقق رحمه الله تعالی و بعضی از اصحاب جواب دلیل ابن ادریس گفته‌اند که حمل
بر حیات ماهیست وقت بر آمدن از آب بنا بر استصحاب حیاتی که در اول معلوم است پس شرط حل
که تو میگفتی تحقق آن در ما نحن فیه معلوم است بحکم استصحاب و روایتین چون ضعیف السند اند
دلیل نمیشوند اما شاهد بر حکم آن استصحاب میشوند لیکن اعتبار این قسم استصحاب در اثبات
حکم شرعی خالی از اشکالی نیست و تحقیق آن در کتب اصول میشود و پس قول ابن ادریس بحسب دلیل
اقوی و با احتیاط اقرب است **الثانی** اگر ماهی فرو برد سمکه را پس بیرون آید انداز و ان را
یا بیرون آورده او را از شکم آن زنده پس اگر فلس آن نرفته باشد و از هم جدا نشده باشد
حلال است و الا حرام و شیخ طوسی علیه الرحمه اعتبار قید حیات ماهی نکرده است لهذا اعتبار آن
لازم نیست و در روایت نیز مذکور نیست و بعضی از اصحاب اعتبار گرفتن آن بعد از انداختن
ماهی نیز کرده‌اند بنا بر اینکه در تذکیه ماهی گرفتن آن را اعتبار میکنند و محض خروج از آب کافی

ماهی

۹۴

تمیز نشده و این قید حسن است اگرچه در روایت مذکور نیست و در روایت دیگر که این مذکور است
از ایوب بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له جعلت فداك ما تقول فی حیة
ابتلعت سمکة ثم طرحتها و هی حیة تضطرب آکلها قال ان کان فلوسها قد تسلخت فلا تأکلها
وان لم یکن تسلخت فکلها گفت ایوب بن اعین که گفتم بحضرت صادق علیه السلم که گردانیده
شوم فدای تو چه میفرمایی در باره مار که فرو برد سمکه را پس بیرون انداخت آنرا و آن سمکه زنده باشد
و اضطراب کند آیا بخورم آنرا فرمود حضرت که اگر فلس آن رفته باشد پس مخور و اگر نرفته باشد
پس بخور آنرا **الثالث** اگر مخلوط شود ماهی مرده در آب با ماهی صید شده و تمیز میانه آنها نتوان
کرد پس اگر آن ماهی میته در شبکه صیاد یا حظیره که او نصب کرده برای شکار مرده باشد
دور نیست حکم بحلیت جمیع و اگر در خارج آن مرده باشد ظاهر تر اجتناب از جمیع است
اما شق اول پس از جهت آنکه روایت شده در کتاب کافی بسند حسن کالصحیح و در تهذیب
الاحکام بسند صحیح از حلبی قال سألته عن الحظیرة من القصب تجعل فی الماء للحیتان
فتدخل فیها الحیتان فیموت بعضها فیها فقال لا بأس به ان تلك الحظیرة انما
جعلت لتصاد بها گفت حلبی که سؤال کردم حضرت ابا عبدالله علیه السلم را از حظیره از نی
که قرار داده میشود در آب از برای صید ماهیها پس میمیرد بعضی از آنها در آن حظیره پس فرمود
حضرت که نیست باکی با آن بدرستی که آن حظیره قرار داده نشده است مگر بجهت آنکه صید کرده
شود ماهی با آن و روایت شده در کتابین بسند صحیح از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
فی رجل نصب شبکة فی الماء ثم رجع الی بیته و ترکها منصوبة فاتاها بعد ذلك
وقد وقع فیها سمك فیموتن فقال ما عملت یده فلا بأس باکل ما وقع فیها
روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم در باب مردی که نصب کند

شبکه

(حاشیه: ح ل طرحتها — خ ل فیمتن)

۹۵

شبکه در آب پس رجوع کند بخانه خود پس و بگذارد آن شبکه را منصوب شده پس بیاید بر سر آن
بعد از این و حال آنکه بتحقیق افتاده باشد در آن سمکی پس مرده باشد پس فرمود حضرت
که هر آلتی که قرار داده باشد آنرا دست او پس باکی نیست بخوردن آنچه افتاده باشد
در آن و قریب بمضمون اینها روایت شده از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله
علیه السلم و حدیثی معارض اینها روایت شده است اما صحیح السند نیست و ظاهر این
اخبار حلیت مرده در شبکه و حظیره است هر چند متمیز معلوم باشد و باین عمل کرده حسن
بن ابی عقیل اما شیخ طوسی علیه الرحمه و بعضی از اصحاب حمل این اخبار بر صورت اشتباه کرده اند
و اگرچه بعید است از ظاهر لفظ برای جمع میانه روایات و اما شق ثانی نظر باینکه سمکه در خارج
از آلت صیاد در آب مرده بخود و مخلوط و مشتبه شده بماهی صید شده پس اجتناب از همه باید
کرد پس بجهت آنکه ماهی مرده در آب بغیر آلت صید حرام است و اجتناب از آن شرعا لازم
و در صورت اشتباه اجتناب از آن میسر نمیشود مگر باجتناب از همه **الرابع** اگر سمکه جلاله شود
و تغییر آن در ذکر عوارض محرمه گذشت پس خورده نمیشود تا اینکه استبرا کرده شود و علم بتحقق
این وصف در ماهی خالی از بعد نیست و محمد بن احمد سیاری راوی حدیث این مسئله گفته
که این نمی باشد مگر در بصره و در مدت استبرای آن خلاف است بعضی گفته اند یکشبانه
روز و بعضی گفته اند یک روز تا شب و هر دو روایت وارد و سابق مذکور شد که
اعتبار اکثر در مدت استبرا بهتر است و در علف آن در مدت استبرا نیز خلاف کرده اند بعضی طاهر بالاصاله را اعتبار کرده اند
هر چند نجس العرض باشد و بعضی طاهر بالفعل گفته اند و احتیاط در عمل بقول ثانیست **الخامس**
تخم ماهی تابع اصل آنست در حکم پس تخم ماهی حلال حلالست و از حرام حرام بنا بر قول بعضی از علما
رضوان الله تعالی علیهم زیرا که تخم بمنزله جزوی است از حیوان و حال اگر آنست پس تابع آن باشد

در حکم که ثابت شده از برای آن شرعا علی سبیل الاطلاق و مؤید این است آنچه واقع شده
در روایت عبدالله بن ابی یعفور و اگر چه ضعیف السند که حضرت ابو عبدالله علیه السلم فرمود
ان البیض اذا کان مما یؤکل لحمه فلا باس باکله فهو حلال یعنی بدرستی که هرگاه از حیوانی
باشد که خورده میشود گوشت آن باکی نیست بخوردن آن پس آن حلال است و شیخ مفید و
سلار بن عبدالعزیز و ابن حمزه علیهم الرحمه مطلق گفته اند که هر تخمی از ماهی که خشن و زبر باشد
حلال است و هر چه املس و نرم باشد حرام و بعضی از اصحاب این ضابطه را در وقتی گفته اند
که مشتبه باشد که تخم ماهی حلال است یا حرام و قول بحرمت مطلق تخم ماهی ظاهر نیست اما این ضابطه
که گفته اند خواه مطلق ~~خواه مطلق~~ و خواه در صورت اشتباه مستند شرعی برای آن بنظر نمیرسد
و شاید که بتجربه دلیل ایشان شده باشد که تخم ماهی حلال را بتجربه زبر یافته باشند و از
حرام را املس و محمد بن ادریس رحمه الله تعالی این ضابطه را ~~مطلقا~~ انکار بلیغی کرده چون مستند از
کتاب یا اجماع یا حدیث ندارد و قائل بحلیت مطلق تخم ماهی شده و علامه حلی طاب ثراه
در کتاب مختلف موافقت با او نموده و بعموم آیه احل لکم صید البحر و طعامه متمسک شده و
احتیاط اقتضای اجتناب از تخم ماهی حرام میکند و ~~در خصوص~~ در صورت اشتباه از املس
والله یعلم **بحث سادس** در ذکر حیوانات پرنده یکی از علامات حرمت طیر مخلب داشتن است چون
باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و کرکس و رخمه برای مهمله و خای منقوطه و میم مفتوحات
ثلث و آن مرغیست ابلق شبیه بکرکس در خلقت و خواص بسیار از برای بال و پر و اعضای آن
ذکر کرده اند و آنرا در عربیه انوق نیز میگویند بفتح همزه و ضم نون و بفارسی استخوان رند
میگویند و بغاث بیای موحده بحرکات ثلث و غین منقوطه و ثاء سه نقطه و آن مرغ سفید است
و بعضی گفته اند خاکستری کوچک تر از رخمه کند پرواز و دیگر هر چه صاحب مخلب باشد از طیور

غیر اینها

غیر اینها و تخییر صاحب مخلب و الاحادیث دالة بر حرمت آن و در ذکر حیوانات بریه بحرمه مذکور شد
و ظاهر از فرقه ناجیه امامیه اتفاق بر حرمت اینهاست و مالک از عامه در حرمة اینها خلاف
دارد و این علامت اطراد دارد یعنی هر طیری که مخلب داشته باشد حرامست اما
انعکاس ندارد که هر چه مخلب نداشته باشد حلال باشد بلکه بعضی بی مخلب است که
حرامست و دیگر از علامات حرمت طیر آنست که صفیف آن اکثر از دفیف باشد
و این علامت اطراد و انعکاس هر دو دارد و هر مرغی که دفیف آن زیاده باشد
از صفیف یا هر دو برابر باشند حلال است و صفیف عبارت از آنست که طیر
بالها را منبسط دارد در وقت پرواز و بر هم نزند و حرکت ندهد چنانکه از مرغهای
شکاری مشاهده میشود و دفیف خلاف این است که در وقت پرواز بالها را برهم
زند و حرکت دهد و ظاهر نص و فتوی آنست که این ضابطه مستند است برای حرمت
و حلیت طیر بخلاف علامات آینده که ظاهر آنست که از برای طیر مجهول الحال است یعنی
طیری که نصی در باب حرمت و حلیت آن ظاهر نباشد و مخلب نداشته باشد و غلبه صفیف
یا دفیف آن معلوم نتوانند شد چنانکه خواهد آمد و مستند برای این ضابطه آنست
که روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کُلْ ما دَفَّ و دَعْ ما صَفَّ یعنی
بخور از طیر آنچه را برهم میزند بالها خود را در وقت پرواز و واگذار و مخور آنچه
را بال نمیزند در پرواز و روایت شده در کتاب کافی بسند حسن کالصحیح و در
تهذیب الاحکام بسند صحیح از زراره قال والله ما رایت مثل ابی جعفر علیه السلام
قط قال سالته قلت اصلحک الله ما یؤکل من الطیر فقال کل ما دف و لا تاکل ما صف
قال قلت فالبیض فی الآجام فقال ما استوی طرفاه فلا تاکل و ما اختلف

کتابخانه مجلس شورای ملی

این علامات پس قانصه در صحیحه زراره مذکور شد الا و روایت شده در کتاب کافی
بسند صحیح از عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له الطیر ما یوکل
منه فقال لا توکل منه ما لم تکن له قانصة گفت عبدالله بن سنان که عرض کردم
بحضرت ابی عبدالله علیه السلم که طیر چه چیز خورده میشود از آن یعنی کدام صنف
از آن خورده میشود پس فرمود که خورده نمیشود از آن چیزی که نباشد از برای
آن قانصه و این حدیث شریف دلالت بر استقلال این علامت برای حلیت و حرمت
دارد و اما از ملاحظه احادیث دیگر ظاهر میشود که علامات اصل از این سه تا است
و ظاهر آنست که این سه تا و اغلب با هم میباشند و منفک نمیشوند و اعتبار اصلا
برای توضیح علامت و تسهیل امر شده که اگر بعضی معلوم نتوانند شد و بسببی مخفی شده
باشد ببعض دیگر حکم را معلوم کنند و در کتابین روایت شده از مسعدة بن صدقه
عن ابی عبدالله علیه السلم قال کل من الطیر ما کانت له قانصة و لا مخلب له
قال و سئل عن طیر الماء فقال مثل ذلک روایت کرده مسعدة بن صدقه که
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که بخور از طیر چیزی را که بوده باشد برای آن قانصه
و مخلب از برای آن نباشد و سوال کرده شد آنحضرت از طیر آب پس فرمود که مثل آنست
در حکم با اینکه مثل الخ مذکور شد در جواب فرمود و این روایت دلالت بر آن
دارد که اعتبار قانصه در وقتی میشود که مخلب نباشد که اگر مخلب باشد وجود
قانصه افاده حلیت نمیکند و ممکن است که معنی عبارت این باشد که بخور چیزی را
که بوده باشد برای آن قانصه و نیست مخلب از برای چیزی مرغ یا اینکه حرام باشد
بعد از وجود قانصه دلیل نفی مخلب میشود و قانصه با مخلب جمع نمیشود اما قدر

بعدی دارد

بعدی دارد و در کتابین روایت شده از عبدالله بن ابی یعفور قال قلت
لابی عبدالله علیه السلم انی اکون فی الآجام فیختلف علی الطیر فما
آکل منه قال کل ما دف و لا تاکل ما صف قلت انی اوتی به مذبوحا قال
کل ما کانت له قانصة گفت عبدالله بن ابی یعفور که عرض کردم بحضرت ابی عبدالله
علیه السلم که بدرستی که من می باشم در نیزارها پس مختلف میشود بر من طیر
یعنی مرغهای مختلف مشاهده میکنم یا اینکه می آیند و میروند پیش من مرغها پس
کدام از آنها را بخورم فرمود حضرت که بخور مرغی را که دف زنند در پرواز و مخور
چیزی را که صاف پرواز کنند گفتم بدرستی که من آورده میشوم بآن ذبح کرده شده
یعنی ذبح کرده نزد من می آورند و تشخیص آنها در پرواز آن نمیتوانم کرد فرمود که
بخور مرغی را که باشد از برای آن قانصه و این خبر دلالت بر اعتبار قانصه دارد
در طیری که تحقیق پرواز آن نتوان کرد و احتمال اطلاق نیز دارد بنا بر اینکه
چون راوی عرض کرد که بآن علامت تشخیص نمیتوانم کرد پس حضرت علیه السلم
عدول بذکر این علامت فرمودند و در کتابین روایت شده از سماعة بن
مهران قال سالت الرضا علیه السلم عن الماکول من الطیر و الوحش فقال
حرم رسول الله صلی الله علیه و آله کل ذی مخلب من الطیر و کل ذی ناب
من الوحش فقلت ان الناس یقولون من السبع فقال لی یا سماعة السبع
کله حرام و ان کان سبع لا ناب له فانما قاله رسول الله صلی الله
علیه و آله هذا تفضلا و حرم الله و رسوله المسوخ جمیعها فکل الآن
من طیر البر ما کانت له حوصلة و من طیر الماء ما کانت له قانصة کقانصة

کتابخانه مجلس شورای ملی

الطعام لامعدة كمعدة الانسان فكل ما صف وهو ذو مخلب فهو حرام والصفيف ١٠١
كما يطير البازي والحداءة والصقر وما اشبه ذلك وكل ما دف فهو حلال
والقانصة والحوصلة يمتحن بهما ما لا يعرف طيرانه وكل طير مجهول انتهى سماعة
بن مهران که سؤال کردم حضرت رضا علیه السلام را و در کافی حضرت ابا عبد الله علیه السلام آنست
و آن ظاهرتر است از آنچه خورده میشود از طیر و وحش پس فرمود حضرت که حرام کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله هر صاحب مخلبی را از طیر و هر صاحب نابی را از وحش گفتم بدرستیکه
مردم میگویند از سبع یعنی مردم چنین روایت میکنند که حضرت هر صاحب نابی را از
سبع حرام کرده و نسبت فرموده که از مطلق وحش و سؤال سماعه اگر از خصوص
لفظ باشد فی الجمله صورتی دارد اما اگر گمان کرده که در مطلب و حکم تفاوتی
میشود بنا بر این دو روایت وجهی ندارد زیرا که صاحب ناب باید که داخل سبع شود م
نباشد و از جمله وحش باشد معلوم نشد یافت پس فرمود یعنی که با سماعه سبع
همه آن حرام است و اگر چه سبعی باشد که صاحب ناب نباشد پس بدرستی که رسول
الله صلی الله علیه و آله نیز فرمود این را مگر مفصلا یعنی مثل آن که حضرت فرمود
از برای غرض تفصیل فرمود که هر چه صاحب ناب باشد البته حرام است از جنسی که
بعد از کلمه من مذکور میشود و هر چه غیر آن باشد چنین نباشد که البته حرام
باشد و اگر لفظ حدیث نبی صلی الله علیه و آله من السبع باشد چنانکه مردم روایت
میکنند غرض که تفصیل بعمل نمی آید زیرا که سبع همه آن حرام است هر چند سبعی
باشد که ناب نداشته باشد و قید ذی ناب بی فایده میشود پس باید که
لفظ حدیث من الوحش باشد چنانکه ما نقل فرمودیم و قید فایده داشته باشد

وغرض

١٠٢ وغرض تفصیل از آن حاصل شود و ممکن است که معنی این باشد که با سماعه سبع
الوحش م همه آن حرام است و بنا بر این ظاهر است که باید لفظ حدیث من باشد تا فایده
قید ذی ناب ظاهر شود و اینکه سبع همه آن حرام است و هر ذی نابی از جمله وحش
حرام است رسول الله صلی الله علیه و آله مفصلا فرموده است و در بعضی نسخ بجای
مفصلا تفصیلا است بتای دو نقطه از فوق و صاد مهمله و یای دو نقطه از پایین
و بنا بر این نیز معنی یکی است از آن دو خواهد بود که مذکور شد و حرام کرده
خدای تعالی و رسول او مسوخ را همه آنرا پس بجز در این هنگام از طیر هر چیزی را
که بوده باشد از برای آن قانصه مثل قانصه کبوتر نه معده مانند معده انسان
حوصله و از طیر آن چیز که بوده باشد از برای آن م
پس هر مرغی که صفیف داشته باشد و آن صاحب مخلب هم نیست پس آن حرام است و
ظاهر آنست که قید از راه اکثریت باشد و الا هر صفیف دار حرام است چنانکه
در احادیث سابقه گذشت و صفیف همچنانست که پرواز میکنند باز و حِدَأة
بکسر حاء مهمله و فتح دال مهمله و همزه بفارسی موشگیر گویند و چرغ و آنچه
شبیه باین باشد از طیر در پرواز و هر مرغی که دفیف داشته باشد
پس آن حلال است و قانصه و حوصله آزمایش کرده میشود با آنها از طیر هر چه
پرواز آن معلوم نباشد که چگونه است و هر طیر مجهولی که از شریعت مقدسه
حکم حلیت یا حرمت آن از جهت دیگر مشخص نشده باشد و این حدیث صحیح
است در اینکه سبع با ناب حرام باشد اما معلوم نمیشود که سبع چه معنی داشته
باشد و دور نیست که حیوان حمله کننده درنده باشد خواه طیر باشد که ناب
نداشته باشد یا از وحش باشد و گاه باشد که وحشی درنده بی ناب نیز باشد

وصریحست درآنچه گفته بودند که این علامات در طیر مجهول اعتبار کرده
میشود و همچنین در حرمت مطلق مسوخات و در کتابین روایت شده از
ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل من الطیر ما کانت له قانصه
او صیصیة او حوصلة روایت کرده عبد الله بن بکیر که فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلم که بخور از طیر هر چیز را که بوده باشد از برای آن قانصه یا صیصیه یا حوصله
و این خبر صریحست در اعتبار یکی ازین سه تا چنانکه اصحاب گفته بودند ۞

فروع الاول حرامست طاوس و خفاش و زنبور و مگس و پشه و خلافی از اصحاب
در حرمت اینها ظاهر نیست و روایت شده در کتب ثلثه از سلیمان جعفری
عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال الطاوس لا یحل اکله و لا بیضه روایت
کرده سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم که فرمود طاوس حلال
نیست خوردن آن و نه تخم آن و در کتابین روایت شده از سلیمان جعفری
الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال الطاوس مسخ کان رجلا جمیلا فکابر
امراة رجل مؤمن فوقع بها ثم راسلته بعد ذلک فمسخهما الله طاوسین
انثی و ذکرا فلا تؤکل لحمه و لا بیضه و باز سلیمان جعفری از حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلم روایت کرده که فرمود که طاوس مسخ است مرد صاحب جمالی
بود پس مکابره کرد با زن مرد مؤمنی پس مقاربت نمود با او پس مراسله
نمود آن زن با او و بعد از آن پس مسخ کرد خدای تعالی ایشانرا بدو طاوس
ماده و نر پس خورده نمیشود گوشت آن و نه تخم آن و خفاش هم مسخیست
که در شب پرواز میکند و روز چیزی نمی بیند و در روایت محمد بن حسن

الشور

اشعری از حضرت رضا علیه السلم که در کتابین مذکور است وطواط از جمله مسوخات شمرده شده است
و علما آنرا بخفاش تفسیر کرده اند اما بیش ازین مذکور نشد که جوهری آنرا بخطاف
نیز تفسیر کرده و خفاش هم دارد و زنبور نیز در ان روایت از جمله
مسوخات شمرده شده است و واقع شده که گوشت فروشی بود و دزدی
میکرد در ترازو و پس مسخ شد و بسبب خباثت نیز دارد و مگس و پشه
خباثت دارند الثانیة در باب حکم غراب بعض علما رضی الله تعالی عنهم
اختلاف کرده اند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف قایل بحرمت همه اصناف
آن شده است و احتجاج باخبار و اجماع فرقه ناجیه کرده است و علامه حلی
در کتاب مختلف و بعضی از اصحاب متابعت شیخ درین قول کرده اند و باز شیخ
طوسی در کتاب نهایه و تهذیب الاحکام و استبصار مطلق آنرا مکروه دانسته است
و ابن براج و محقق در کتاب نافع درین قول تابع او شده اند و محمد بن ادریس
و بعضی از علما رحمهم الله تعالی قایل بتفصیل شده اند پس بزرگهای سیاه رنگ
یا غبار رنگ را که در کوهها و جز اینها مسکن میباشند و گاه هم بعضی طیور را
صید میکنند حرام دانسته اند و همچنین صنف ابلق را که دم دراز دارد
و مکروه دانسته اند کوچکهای سیاه رنگ را که زاغ میگویند و غراب زرع
مینامند و بعضی از متاخرین صنفی از زاغ کوچکتر خاکستری رنگ را هم
مکروه شمرده اند و گفته اند که آنرا غُداف میگویند بضم غین منقوطه
و دال مهمله و ابن ادریس بزرگهای سیاه رنگ حرام را غداف گفته است
و ذکر کوچکهای خاکستری نکرده است اما دلیل قول بحرمت جمیع پس اینست

که روایت شده است در کتاب بسند صحیح از علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلم
قال سألته عن الغراب الابقع والاسود ایحل اکله قال لا یحل شیء من الغربان
زاغ ولا غیره روایت کرده علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلم
گفت که سؤال کردم آنحضرت را از غراب ابلق و غراب سیاه آیا حلال است خوردن
آن فرمود حضرت که حلال نیست چیزی از غرابها نه زاغ و نه غیر زاغ واین حدیث
شریف با وجود صحت سند صریحست در نفی حلیت و در عموم و روایت شده در کتاب
از ابی الحسین الواسطی قال سئل الرضا علیه السلم عن الغراب الابقع فقال
انه لا یؤکل ومن احل لک الاسود گفت ابو الحسین واسطی و در کافی
ابو یحیی الواسطی واقع شده وآن سهیل بن زیاد است وظاهر آنست که او
ادراک خدمت حضرت رضا علیه السلم نکرده است سؤال کرده شد حضرت رضا علیه السلم
از غراب ابلق پس فرمود که بدرستی که آن خورده نمیشود و که حلال کرده است
از برای تو سیاه را یعنی حرمت مخصوص بابلق نیست بلکه سیاه نیز حرام است
و تخصیص دادن سؤال را بابلق وجهی ندارد و احتجاج باین حدیث در مقابل [illegible]
قایلین بکراهت جمیع خوبست اما چنانچه بر نفی قول تفصیل ندارد و دلیل
قول بکراهت جمیع بنابر آنست که روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از
زراره عن احدهما علیهما السلم انه قال ان اکل الغراب لیس بحرام انما [illegible]
الحرام ما حرم الله فی کتابه ولکن الانفس تتنزه عن کثیر من ذلک تقززا
روایت کرده زراره از یکی از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلم که فرمود
که بدرستی که خوردن غراب نیست حرام بدرستی که نیست حرام مگر آنچیزی که

حرام

حرام کرده آنرا خدا تعالی در کتاب خود ولیکن نفسها تنزه میکنند از بسیاری از
ناگوارا از جهة نفرت کردن وابا نمودن از آنها بعض چون بعضی چیزها ناخوش و
ناگوار است بر نفسها مردم نمیخورند واگر چنین نیست که خوردن آن حرام باشد
و غراب این نحو چیزیست که نفسها از خوردن آن ابا دارد واگر نه داخل در تحت
محرمات مذکوره در کتاب خدا عز وجل نیست وسند این حدیث ابان را دارد
و سند حدیث او صحیح نیست اما اصحاب اتفاق کرده اند بر قبول روایتی از او که باقی روات
ثقه باشند وانجه حدیث چنین است که باقی روات ثقه اند اما منع ذلک حدیث علی بن جعفر ع
اصح سندا از این است و در مقام تعارض رجحان با آنست و شیخ طوسی علیه الرحمه جمع میانه اینها
باین عنوان نموده که مراد حضرت در صحیحه علی بن جعفر از اینکه حلال نیست چیزی از غرابها آنست
که حلال محض نیست بلکه کراهتی دارد پس موافق این حدیث میشود که فرموده حرام نیست
ولیکن نفسها تنزه از آن مینمایند و اما قایلین بحرمت پس چون سند حدیث اول
صحیح تر است آنرا بر ظاهر خود گذاشته اند و حدیث زراره را تاویل کرده اند که
مراد از نفی حرمت حرمت در آن نفی حرمت مغلظ است مانند حرمت گوشت خوک
و میته که صریحا در قرآن مجید مذکور بالخصوص باشد واین منافات با مطلق حرمت ندارد
چنانکه مکرر او در تاویل نظایر این حدیث مذکور شده و مسئله محل اشکالست زیرا که
سند حدیث اول اگرچه اصح است اما اصل و ظاهر بعضی آیات کریمه و عمومات تقویت
حدیث ثانی میکنند وایضا مؤید آنست ظاهر آنچه روایت شده در کتاب تهذیب
الاحکام از غیاث بن ابراهیم عن جعفر بن محمد علیه السلم انه کره اکل الغراب لانه
فاسق روایت کرده غیاث بن ابراهیم که حضرت صادق علیه السلم مکروه داشت

خوردن غراب را از برای اینکه آن فاسق است و ممکن است که فاسق بودن آن
باعتبار دزدی کردن باشد و حمل کراهت در این حدیث بر معنی که شامل حرمت باشد
بر دو وجه است چنانکه مکرر در نظایر این مذکور شد و حدیث اول نیز بعض مؤید آن
از اخبار وارد و طریق احتیاط و اوضح است و اما مستند قول تفصیل پس این است
که بعضی کلاغها چون مردار میخورند خباثت دارند پس از آن جهة حرام باشند و این
ادریس آنها را از جمله سباع گرفته چون کلاغ صید بعضی طیور میکنند و از آن جهة حکم
بحرمت آنها کرده است و اما کلاغهای دیگر چون دلیلی بر حرمت آنها نیست بر اصل
حلیت باقی باشند و این بنا بر آنست که او باخبار احاد عمل نمیکند و جمعی از متاخرین
که باخبار احاد عمل مینمایند و بتفصیل قایل شده اند مستند ایشان بر امر و تخصیص
نیست و حکم بخباثت و سببیت غراب جاء از خلافها نیست والله یعلم الثالث
شیخ طوسی علیه الرحمه حرام شمرده خطاف را بضم خاء منقوطه و تشدید طاء مهمله و آنرا
در عربی صنو نیز میگویند بضم صاد مهمله و دو نون مضمومه و بفارسی پرستوک میگویند
و متابعت شیخ نموده تلمیذ او قاضی ابن البراج و محمد بن ادریس و او دعوی اجماع بر حرمت
نیز نموده اما مشهور میانه متاخرین اصحاب کراهت است و مستند شیخ است که
روایت شده در کتاب بسیین از حسن بن داود رقی قال بینا نحن قعود عند ابی
عبد الله علیه السلام اذ مر رجل و بیده خطاف مذبوح فوثب الیه ابو عبد الله
علیه السلام حتی اخذه من یده ثم دحا به الارض ثم قال اعالمکم امرکم بهذا
ام فقیهکم فقد اخبرنی ابی عن جدی ان رسول الله صلی الله علیه وآله
نهی عن قتل الستة النحلة و النملة و الضفدع و الصرد و الهدهد و الخطاف

و نسخ کان یؤ احتلاف در بعض از الفاظ مذکوره وارد و قال ان دوره فی السماء
اسفا لما فعل باهل بیت محمد صلی الله علیه وآله و تسبیحه قراءة الحمد
لله رب العالمین الا ترونه یقول و لا الضالین گفت حسن بن داود
رقی که میانه اوقاتی که نشسته بودیم در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام آن
وقتی که گذشت مردی و در دست او خطاف ذبح کرده بود پس جست بجانب
او حضرت ابو عبد الله علیه السلام تا اینکه گرفت آنرا از دست او پس انداخت
بر زمین پس چون ملاحظه فرمود که ذبح کرده بود آنرا از نظر او احتی
و غضب بر زمین انداخت بعد از آن فرمود که آیا عالم شما امر کرده شما را
باین یا فقیه شما پس بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول صلوات فرمود از کشتن
شش چیز زنبور عسل و مور و بزغ و صرد و هدهد و خطاف
و فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بدرستی که دور زدن خطاف در هوا از جهت
تاسف خوردن آنست برای آنچه کرده شد با اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله و تسبیح آن
خواندن سوره فاتحه است آیا نمی بینید آنرا که میگوید و لا الضالین و این حدیث
ضعیف السند است و بر فرض صحت نهی از قتل دلیل حرمت اکل نمیشود و اما
مستند قایلین بکراهت پس اصل حلیت و اینکه دفیف آن در پرواز اکثر است
و این علامت از برای حلیت است چنانکه دانستی و بآن موثقه عمار بن موسی که نقل شده
در کتاب تهذیب الاحکام عن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یصیب خطافا فی
الصحراء و یصیده ایاکله فقال هو مما یؤکل و عن الوبر یؤکل قال لا هو حرام
روایت کرده عمار بن موسی که سؤال کرده شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام از مردی که

ر
حلیت

میرسد بخطاطیف در صحرا یا صید میکند آنرا آیا بخورد آنرا پس فرمود که آن از جنس چیزیست
که خورده میشود و سؤال کرده شد از وبر که خورده میشود فرمود که آن حرام است
و وبر بفتح واو و سکون با موحده و در ان ساله جمع وبره است باز بسکون با و جوهری
گفته است که آن جانوریست کوچک‌تر از گربه رنگش میانه سرخی و سفیدیست دم ندارد
و در خانها جا میکند و شیخ طوسی علیه الرحمه جواب حضرت را درین حدیث از سؤال از خطاف
بر تعجب حمل کرده از برای جمع میانه اخبار نظر باینکه ما مشاهده نماییم که کسی چیز کشتنی
بخورد و باو بگوییم از روی تعجب که این چیزیست که خورده میشود ولیکن بعدی دارد
با آنکه سند این حدیث اقوی از حدیث سابق است و آن صراحت در حرمت اکل
نیز ندارد و هدهد در آن مذکور است که قایل بحرمت آن نیست کسی از اصحاب
در ظاهر و دیگر اخبار داله بر حلیت خطاف نیز روایت شده با علامت اکثریت
و ضعیف که مذکور شد پس جمع میانه روایات بحمل احادیث النهی بر کراهت
چنانکه متأخرین اصحاب نموده اند ظاهر تر است و احتیاط در اجتناب
از اکل آنست خصوصا از کشتن آن **الرابع** مما شمرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم
هدهد و فاخته و قبره و حباری و صرد و صوام و شقراق را اما هدهد پس نهی
از ان در اخبار واقع شده و قایل بحرمت آن نیست و نهی از قتل و اذیت آن نیز وارد
شده نه از اکل پس حمل بر کراهت کرده اند و اما نهی از آن پس در حدیث سابق
از صحیح بن ولید و رقی در جمله شش چیز مذکور شد و روایت شده در کتابین بسند
صحیح از علی بن جعفر قال سالت اخی موسی علیه السلم عن الهدهد وقتله
و ذبحه فقال لا یؤذی و لا یذبح فنعم الطیر هو و گفت علی بن جعفر که سؤال

کردم

کردم برادرم حضرت موسی علیه السلم را از هدهد و کشتن آن و ذبح کردن آن
و این فردیست از کشتن که بعد از ان مذکور شده باین اعتبار که خصوصیتی دارد
که شارع آنرا در اکثر حیوانات اعتبار فرموده پس فرمود حضرت که آزار رسانیده
نمیشود و ذبح کرده نمیشود و پس نیکو طیریست آن و دیگر روایت در نهی از قتل آن
وارد شده و مذکور خواهد شد و از حضرت رضا علیه السلم روایت شده که در
هر بال هدهد نوشته شده است بلغت سریانیه که آل محمد خیر البریه و ظاهر است
که این نوشته از قبیل سرنوشت جبهه انسانست که صاحبان قوت قدسیه و مؤیدین
من عند الله بر آن مطلع توانند شد و قراءت آن توانند فرمود و موجب برکت
و خوبی آن حیوان نیز خواهد بود **و اما فاخته** پس در روایت ابی بصیر وارد شده
که حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلم منع فرمود فرزند خود اسمعیل را
از نگاه داشتن آن و فرمود که آیا نمیدانستی که شوم است و نمیدانی که چه میگوید فرنی
میکند بر ارباب خود و میگوید نیابم شما را نیابم شما را و لفظ کوکو که از صوت او
مسموع میشود مشعر است بانچه درین خبر وارد شده لیکن استنباط کراهت اکل
آن از این حدیث شریف اشکالی دارد اما اصحاب از جمله مکروهات شمرده اند
و اما قبره بضم قاف و تشدید بای موحده مفتوحه و را مهمله و اکثر نون میان قاف و با
زیاد کنند الف ممدوده بعد از را الحاق میکنند و قنبرا میگویند و کنیت آن ابو الملیح است
و جانوریست چکاوک نامش میگویند و کاکلی بر سر دارد و خالهای سیاه در بال آن است و اعراب
آنرا چبان میدانند و مثل میزنند آنرا برای صبح پس روایت شده در کتابین از
سلیمان جعفری عن ابی الحسن الرضا ع قال لا تاکلوا القنبره و لا تسبوها و لا

و اما فاخته

تعطوها الصبیان یلعبون بها فانها کثیرة التسبیح لله وتسبیحها لعن
الله مبغضی آل محمد روایت کرده سلیمن جعفری که فرمود حضرت ابو الحسن الرضا ع
که مجوزید قبره را و دشنام مدهید آنرا با طفال که بازی کنند با آن پس بدرستی
که آن بسیار تسبیح کننده است مر خدای تعالی را و تسبیح آن اینست که میگوید دور کند
خدای تعالی از رحمت و بخشایش خود آنکسانرا که دشمن میدارند آل محمد را
و چون این ذکر متضمن ذکر خدای عز و جل و رحمت او و عذاب اوست و همچنین متضمن
ذکر رسول او و اوصیا و خلفای راشدین رسول اوست و همچنین متضمن تبری از اعدا
و دشمنان ایشان است چه دشمنان اهلبیت رسول دشمنان خدا و رسول نیز هستند
و وارد شده که من احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله
پس این کمال تسبیح و تقدیس و عبودیت جناب اوست جل ذکره با آنکه احتمال میرود
که تسبیح که در حدیث واقع شده کنایه از نطق و ورد ایشان باشد و قریب بمضمون
این حدیث شریف روایت دیگر هست و در کتاب کافی در حدیثی طویل مروی از حضرت
ابی الحسن رضا علیه السلم از جد بلند مرتبه علیین منزلتش حضرت سید الساجدین
و زین العابدین علیه السلم مذکور است که جفتی از قبره تخم گذاشته بودند نزدیک — براهی
بر آبیه و محافظت آن مینمودند که جوجه بر آرند پس روزی عبور افتاد لشکر حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلم و جنود او که از آن راه عبور مینمودند و طیور
سایه بر آنحضرت افکنده بودند پس ترسید قبره ماده که جنود حضرت در هم شکنند — ۲ شکنند
آشیانه او و تخم آنها را پس با قبره نر مشورت کرد و قرار دادند که هدیه از برای آنحضرت
برده عرض حال خود کنند پس برگرفت قبره نر دانه خرمایی که ذخیره داشت بمنقار

خود

خود و قبره ماده ملخی که داشت بپایهای خود گرفت و باین وضع باستقبال آنحضرت
آمدند و او بر تخت خود قرار گرفته بود پس گشود دست مبارک خود را برای
آنها و قبره نر در جانب دست راست آنحضرت قرار گرفت و ماده در جانب چپ — و تقبیل نمودند آنها م
و سوال فرمود حضرت از حال ایشان پس عرض کردند او را قصه خود را پس قبول
فرمود هدیه ایشان را و امر فرمود لشکر را که اجتناب نمایند از آنها و از تخم
آنها و دست مبارک را بر سر آنها کشیده و دعا کرد برای آنها ببرکت پس حادث
شد کاکلی که بر سر آنهاست از برکت دست کشیدن آنحضرت علیه السلم بر سر آنها — ذکر شبهه وارده در باب لعن کافران و بیان اجوبه آن
و بترتیب تسبیح قبره که مذکور شد ذکر میکنیم ما اشکال را اما اشکال پس اینکه ادله — که در باب لعن بحسب ظاهر ورود دارد و جواب از آن اشکال را هم
عقلیه و نقلیه مطابق و ارباب ملل و ادیان توافق در این معنی دارند که پادشاه روز جزا
و مالک یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا که جناب او از شایبه هر گونه ظلم و جور
منزه و مبراست و در وصف رحمت و غفران و عفو و احسان مانند سایر صفات
کمال و نعوت جلال بی پایانند و بینهایت ممکن و متصور نیست که کافر یا زنهاری یا ظالم
بدکردار را ابد روزگار یا بیش و کم مویی زیاد از آنچه پاداش عمل قبیح و فعل قبیح او
باشد عقاب نماید اگر همه عالم درخواهند و تمام جهان مسئلت نمایند پس فایده لعن
ملائکه و انس و جان و وحوش و طیر جهان چنانکه واقع شده بر شیاطین و اتباع ایشان
از گروه فجره و ظالمان چیست و سود و زیان آن با کیست و اما جواب پس اولا
اینکه همچنانکه ذکر نیکو و وصف جمیل و شهادت عقلا بحسن فعال کسی تصدیق عقول
بخوبیه خصال اصل امریست مرغوب و نعمتیست مطلوب و مرتبه بلند و طالعی ارجمند و بعض
از اهل بیت ناصحی بنظم آورده شعر دولت جاه و مال یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

زنده است نام فرخ نوشیروان بخیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند همچنان در مقابل
آن ظهور قبایح افعال و شیوع زشتی اعمال و خزی در این جهان و رسوائی در آن و بدنامی
بین الانام و خواری میانه خواص و عوام بدترین عذابیست در نظر خرد و الیم ترین
عقابیست در نزد عقل نعوذ بالله منه و مکرر در ادعیه مأثوره و کلمات شریفه ذکر خزی
دنیا و عذاب عقبی قرین یکدیگر مذکور شده اند و استعاذه از هر دو بجناب
کبریا جل و عز ذکره بیک نهج واقع شده است و اظهار جمیل و ستر قبیح
و عدم هتک ستر بسی در اوصاف کمال صانع ذو الجلال ذکر پذیر گردیده
و از آنجمله است این دعای عظیم الشأن که اجر و ثواب منقول در آن فزونست
از مرتبه بیان یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ
بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ الی آخر الدعاء و فلاسفه و ارباب نظر تصریح
باین نموده اند که لذت و الم اشیائیکه ادراک کرده میشوند بقوه نهانی باطنه
اشد و اقوی از لذت و الم امور یست که دریافته میشوند بقوه نهانی ظاهره چه
جای لذات امور کلیه که تعقل کرده میشوند بقوت عقلیه و شیخ ابو علی بن سینا
در فصل اول از نمط بهجت و سعادت که نمط هشتم از کتاب اشارات است ذکر
منبهات بر این مطلب نموده است و خلاصه بعضی از آنها مذکور میشود از آنجمله
اینکه گاه هست که مشاهده میکنیم که لب تشنه جگر سوخته بوار پاس مرتبه و حفظ
آبروی خود که از لذات وهمیه است صبر بر الم تشنگی و مرارت عطش که حاصل
از مدرکات قوای ظاهره است مینماید و بجهت عرق ریزی خجلت و گرانی طلب
کردن آب از تهی ظرف رسنه چشمی چون حباب تن در نمیدهد و اینکه گاه می بینیم

که جوان

که جوان جنگ جوی پر هنری بجهت تحصیل نام نیکی که از او ماند و طلب لذت
وهمیه مدح و ثنایی که صاحب دلی بعد از موت بر او خوانند بر توسن باد رفتار
خطر بر می نشیند و در معرکه کارزار باستقبال قتل که اشد آلام ظاهریه
روزگار است میشتابد و از نقل ننگ فرار از دشمن و جنگ که الم وهمیه است
میگریزد و گفته که گاه است که این معنی از حیوانات عجم نیز مشاهده میشود
مثل اینکه کلب معلم شکاری هر چند گرسنه باشد صید گرفته را از خوردن
آن باز میدارد و دندان برجگر از تاب رنج جوع میفشارد و محافظت آن برای
تحصیل کرامت نزد صاحب خود که از لذات وهمیه است مینماید و در تذنیب
همین فصل تصریح بر آنجماعت قلیل البضاعت نموده که سعادت را منحصر در
لذات ظاهره از اکل و شرب و جماع و امثال آن دانسته اند و گفته که پس
گفته میشود بصاحب این عقیده فاسده که ای مسکین این قدر و مرتبه
که سعادت و بهجت ملائکه مجرده قدسیه که بلند مرتبه تر اند از تلبس
بلباس حواس زیاده از حیوانات چرنده است که فریفته لذتهای ظاهره اند
و بعد از بسط این مقدمات میگوییم که پس هرگاه زشتی روز تباه و
بزرگ گناه کافر ظلم شعار قبایح آثار ری رو در نقاب حجاب در نیارد
و از هفت پرده سموات سر بر آرد چون شهادت امام الخافقین حضرت
ابی عبدالله الحسین علیه و آله صلوات الله رب المشرقین که نا اهلکام انشقاق
سماء دل جهان ازان چون شفق پرخون و گریه جهانیان بران از بارش
سحاب افزونست جزای چه تواند بود که عدل و داد مالک یوم الدین

مرتبا و دستش این بدترین کردار پرده از روی کار بر گیرد و بجدی که ذکر شد و آن مطرود
و ذلیل گرفتار سنگ ریعنی قبره و ابابیل آید و آب خوشگوار در مذاق اهل او
میدوزخ تا یره غضب بران خوار خس بدار بی ادب کوار اینا باید و از حجر
و مدر و پست و بلند بحر و بر سرزنش و نکوهش و لوم و توبیخ آن دون بدگهر
ظاهر گردد تا این خزی در جهان و رسوائی دران نمونه باشد از شداید
آتش سوزان و سخت گیری امتطوعات نیران و علما فعل حسن را آن گفته اند

معنی حسن و قبح

که فاعل آن مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح را آن میدانند که مباشران مستوجب
لوم و عقاب باشد یا فی نفسه چنانکه مذهب محققین است که بحسن و قبح عقلی قایلند یا
بجعل شارع و اعتبار او همچنانکه مذهب اشاعره است و این مذهب و تحقیق این مسئله
مقام آن بسط و مجال او وسیع از این میخواهد و بر هر تقدیر لوم جز این نیست که عقلا
و ارباب خرد نکوهش بر کار رکنند و آنرا بد گویند و لعن بالحقیقه نیست
مگر تصدیق به بدی فعل کسی و شهادت باینکه فاعل آن مستحق بعد از رحمت
الهی است پس آن نیست مگر نوعی از لوم که فاعل فعل قبیح عقلا و شرعا
یا شرعا فقط مستحق آنست و دیگر آنکه هرگاه از شریعت مقدسه ظاهر شده
باشد که کسی باعتبار صدور فعلی از او مستوجب خلود جحیم و مستحق عذاب
الیم است پس لعن کردن بر او و طلب نمودن دوری او از رحمت الهی
تصدیق است باستحقاق او برای عذاب و شهادت بر شایستگی او
بجهت عذاب پس این از جمله تصدیق بما جاء به النبی صلی و متضمن وصف
ملعون حقیقی بجملگی را آنس شاد و اظهار او آنست خداپرستی بوده و در تحت امتثال امر

بشکر باری

بشکر باری جل شانه و اهل خود را هم بود و همچنانکه در حدیث سابق ایمایی باین بود که تسبیح
قبره از برای خدای تعالی بعض مبغضین اهل بیت رسول است و هرگاه داخل در شکر و ذکر حق تعالی
باشد ثواب آن شکر عاید میگردد کما قال عز شانه وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ
فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ یعنی والله تعالی اعلم هر که شکر نماید پس شکر نمیکند مگر برای
نفس خود زیرا که جلب میکند بسبب آن اجر و ثواب را در عقبی و مزید نعمت
و دوام آنرا در دنیا و خلاصی یابد از نقص کفران و عقاب آن و هر که کفران
ورزد پس بدرستی که پروردگار من غنی و بی نیاز است از شکر گفتن او و کریمست

بیان اینکه صلوات و دعا را ثواب آن

باعتبار انعام فرمودن بر او اولا و قطع نکردن از او و بعد از کفران فوراً
و این نقلی است که جناب باری عز ذکره از گفته حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام
میفرماید مثل بجا آوردن سایر عبادات و اتیان بطاعات و بلا تشبیه نظیر صلوات
فرستادن بر رسول مختار و اهل بیت اخیار او علیهم صلوات الله الملک الجبار چه فایده و ثمره
آن بمصلی عاید میشود و اگر نه خدای عز و جل عطا فرموده به رسول خود و اهل بیت او
آن قرب و منزلت که اثر نمیکند در ان و موجب مزید آن نمیتواند شد درود فرستادن
احدی یا طلب رحمت نمودن کسی چنانکه شیخ زین الدین علیه الرحمه در روضه بهیه گفته
و دعوی نطق اخبار و تصریح علما اخبار بآن نموده است با آنکه تاکید در باب
صلوات فرستادن بر آنحضرت در شرع انور زیاده از آنست که از آن واقع شده
کم توان شمرد و پس در کتاب اعجاز انتساب الهی امر بآن وارد است در کریمه انّ
الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و آله و سلموا
تسلیما یعنی بدرستی که خدای تعالی و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان

آورده اید صلوات بفرستید بر او و درود بفرستید درود فرستادنی با اطاعت
و انقیاد و کنید او را انقیاد کردنی والله تعالی یعلم و در هر فریضه یکبار یا دو بار واجبست
در تشهد و نزد ذکر اسم اشرف آنحضرت واجب است در هر مرتبه چنانکه بعضی از
علمای ما رضوان الله تعالی علیهم گفته اند و ظاهر میشود از صحیحه حضرت باقر علیه السلام که
فرموده صلوات بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه ذکر کنی او را یا ذکر کند ذکر کننده
نزد تو در اذان و غیر آن و همچنین ظاهر میشود از آنچه در حدیث مروی از پیغمبر صلی الله
علیه و آله واقع شده که فرمود که بدرستی که موکل کرده است خدای تعالی بمن دو فرشته
پس ذکر کرده نمیشوم من نزد هیچ مسلمانی که صلوات بفرستد بر من مگر اینکه بگویند مر او را
آن دو فرشته بیامرزد خدای تعالی ترا و بگویند خدای تعالی و فرشتگان او آمین ذکرم
و ذکر کرده نمیشوم نزد هیچ مسلمانی که صلوات نفرستد بر من مگر اینکه بگویند
مر او را آن دو فرشته نیامرزد خدای تعالی ترا و بگویند خدای تعالی و فرشتگان
او آمین و بعضی از عامه گفته اند در هر مجلسی که ذکر آنحضرت شود یکمرتبه صلوات
فرستادن واجبست و بعضی از ایشان رفته اند بوجوب آن در تمام عمر یکمرتبه
و اکنون تحقیق این مسئله مطلب ما نیست و در کتابی روایت شده از عمر بن یزید
قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر انه اذا کان لیلة الجمعة نزل من السماء
ملائکة بعدد الذر فی ایدیهم اقلام الذهب و قراطیس الفضة لا یکتبون
الی لیلة السبت الا الصلوة علی محمد و آل محمد فاکثروا منها و قال یا عمر ان
من السنة ان تصلی علی محمد و اهل بیته فی کل یوم الجمعة الف مرة و فی سایر
الایام مائة مرة گفت عمر بن یزید که فرمود بمن حضرت ابو عبد الله علیه السلام

که یا عمر

که یا عمر بدرستی که وقتی که شود شب جمعه نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد موران و ظاهر
آنست که کنایه از بسیاری ایشانست چنانکه در متعارفات گفته میشود و در دستهای ایشان
قلمهای طلا و کاغذهای نقره است نمی نویسند ایشان تا شب شنبه مگر صلوات بر محمد
و آل محمد را پس بسیار بفرستید شما صلوات بر آنحضرت را یا عمر بدرستی که از سنت است
اینکه صلوات بفرستی یا صلوات فرستاده شود بر محمد و اهل بیت او در هر روز جمعه و
در بعضی نسخ شب جمعه واقع شده هزار مرتبه و در سایر ایام صد مرتبه و دیگر اخبار
صدق آثار در باب صلوات فرستادن بر آنحضرت و فضیلت آن بیشمار است و منقولست
که حضرت عبد المطلب رضی الله عنه که جد بزرگوار آن سرور بود در روز هفتم طلوع نیر نور افزای
او نام اشرفش را محمد کرد گفتند با او که چون نام گذاشتی فرزند ارجمند خود را باین نام
با اینکه این از اسامی پدران و آبای تو و قوم تو نیست پس در جواب فرمود که برای این
که امید دارم که حمد کرده شود او در زمین و آسمان و بتحقیق که محقق کرد خدای عز و جل
امید او را او جاوید ساخت بر زبان ملائکه و انس و جن و وحش و طیر مدح و ثنای آنحضرت را
دیگر آنکه هر گاه ظلم عامی از مظلوم و مردودی بظهور آید که هر کس را از آن بهره باشد
مثل قتل پیغمبری یا وصی پیغمبری که بهر احدی بسبب فقدان او در رسد از آن بخششی
میرسد پس لعنی که هر احدی برای کند او خواهی و نظلم خواهی بود از او در درگاه
الهی و دور نیست که موجب مزید عقاب و کثرت عذاب آن ظالم تواند شد و برای
قیاس است ظلم خاص نسبت بمظلوم و لعنت نمودن و نفرین کردن او بر ظالم و احتمال
دیگر میرود که لعن و نفرین آن ~~او بر ظالم و احتمال دیگر~~ عیبه و شهادت مؤمنین
بر بدون احدی نوعی از تفضل بر او و عفو از ذنوب او بخشش جود و کرم باشد منتهی یا توسیله

درخواست شفاعت نوانند شد زیرا که عقل مستقیم حکم مینماید و از ملاحظهٔ شرع قویم ظاهر
میشود که نافرمانی و عصیان چندانکه در پردهٔ خفا محتجب و پنهان باشد هرچند که بروز آثار
هر آثار رو نهان ظاهر و عیان است بقبول ستر عفو عمیم اقرب و از شمول عذاب الیم
ابعد است چنانکه نظیر آن مشاهده میشود در سقوط حدود و عقوبات شرعیه باحتمالات
و شبهات ظاهر میگردد و از قضیهٔ اقرار کردن ماعز بن مالک چهار موضع بزنا در خدمت
سید انبیا علیه و آله افضل التحیة والثنا و تعریض فرمودن آنحضرت هر بار او را بانکار چنانکه
مروی و مشهور است که در هر مرتبه آنحضرت احتمالات برای او وارد میداد و استفسار
میفرمود و میفرمود که شاید کنایه گویی و تقبیل یا از آن قبیل چیزی واقع شده باشد و مقاربت
و جماع نشده باشد و ماعز تصریح میکرد بزنا تا آنکه بعد از مرتبهٔ چهارم امر فرمود بسنگسار
نمودن او و فرمود که با آن شخصی که ماعز را براین داشته بود که اقرار نماید که اگر میپوشیدی
او را بجامهٔ خود بهتر بود برای تو و بعد آنکه شیخ ابوعلی بن سینا در کتاب شفا در فصل اول
از مقالهٔ دهم از فلسفهٔ اولی کشف از دعوات مستجابه و فایده قربانیها و ثمرهٔ صدقها نموده است
و غرض او توفیق و تطبیق این امور وارده در شریعت غرا با بعضی از اصول و قوانین
مقرره حکمانهٔ فلاسفه و حکما است و اگرنه در ظاهر اشکالی در باب استجابت دعوات
و تنفع قرابین و صدقات وارد نیست چه جناب حق جل و علا منبع هر خیر و منفیض هر
جود است و اگر گروهی از معاصی و ذنوب کرده و به تضرع موری بابتهال کم نام مستور
بجنت بید قدر سرکشی (؟) از ملک و سلطانی بی پایان او جل شانه کم نماید و عفو از
جرایم بندگان و تجاوز از خطیئات این مشتی فرومایگان از ملک منان و جواد
رحمن در دیدهٔ صواب بین چرا اصلاً غریب و مستبعد نماید و در کتاب ...

ذکر استجابت دعوات و نفع قرابین و صدقات

مقرب (؟)

و در روایات

۱۲۰

در روایات سید انبیا و اخبار متکاثره از آل طه علیهم صلوات الله ما دامت الارض
والسماء ذکر غفران ذنوب عاصیان بوسیلهٔ دعا و صدقه و قربان زیاد وارد ازان
وارد شده که در حیز بیان آید حتی اینکه بخشایش خلق بوسیلهٔ مسئلت مور هم
مذکور است چنانکه روایت شده از امام همام ابی عبدالله علیه السلام که روزی حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلم با اصحاب خود بدعای باران بیرون رفت پس
یافت در عرض راه موری را که یکدست خود را بجانب آسمان برگرفته بود
و میگفت بارخدایا ما آفریدهای توایم و نیست ما را بی نیازی از روزی تو پس هلاک
مگردان ما را بسبب گناهان بنی آدم پس فرمود سلیمن بن داود باصحاب خود
که بازگردید پس بتحقیق که سیراب شدید بوسیلهٔ غیر خود ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر
عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار **و اما حباری** بضم حاء مهمله و بای موحده و رای مفتوحه
مهمله حبارى از انواع ... میگویند و هُبَرَه نیز مینامند پس واللیل والضحی بر کراهت آن
بنظر نمیرسد و از بعضی اخبار استنباط ضعیفی شاید توان نمود و علامه حلی رحمه الله
در کتاب تحریر گفته که درین باب روایت شاذه وارد شده است و از بعضی روایات
استنباط عدم کراهت میتوان نمود چنانکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
بسند صحیح از کردین مسمع قال سألت اباعبدالله ع عن الحبارى قال
سألت اباعبدالله فوددت ان عندی منه فآکل منه حتی امتلی
گفت کردین مسمع که سؤال کردم حضرت اباعبدالله علیه السلام از حباری فرمود که
دوست دارم که باشد نزد من از آن پس بخورم ازان تا سیر شوم و در کتاب
کافی روایت شده از نشیط بن صالح قال سمعت ابا الحسن ع یقول لا اری

حکایت سلیمان و مورچه

حباری بحباری (؟)

تهذیب

وکافی

باكل الحبارى باسا وانه جيد للبواسير ووجع الظهر وهو مما يعين على
كثرة الجماع گفت نشيط بن صالح كه شنيدم از حضرت ابى الحسن عليه السلم
كه ميفرمود من بينم من بخوردن حبارى باكى و بدرستى كه آن خوبست از براى بواسير
و درد پشت و آن از جنس چيزيست كه اعانت ميكند بر كثرت جماع و گفته
اند كه از نفى باس كه درين حديث وارد شده استنباط كراهت آن ميتوان كرد
ليكن بعيداست واما صرد بضم صاد مهمله و را مفتوحه مهمله و دال مهمله و صاحب قاموس
گفته كه آن مرغيست ضخيم الراس و صيد عصفور ميكند پس نهى از ان پيش گذشت در جمله
شش چيز در روايت حسن بن داود رقى و در حديث بعد نيز خواهد آمد واما صوام
بضم صاد مهمله و تشديد واو و علامه حلى رحمه الله در كتاب تحرير گفته كه آن مرغيست غبار
رنگ دراز گردن شبيه اكثر در درخت خرما ميباشد پس روايت شده در كتاب كافى
از سليمان جعفرى از ابى الحسن الرضا عليه السلم قال نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن قتل
الهدهد والصرد والصوام والنحلة روايت كرده سليمن جعفرى از حضرت ابى
الحسن رضا عليه السلم كه فرمود كه نهى فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله از كشتن هدهد
و صرد و صوام و نحله واما شقراق بفتح شين يا كسر آن و كسر قاف و راى مهمله مفتوحه
مشدده و صاحب قاموس گفته كه آن طايريست كه خالهاى سبز و سرخ و سفيد دارد
پس روايت شده در كتاب تهذيب الاحكام از عمار بن موسى عن ابى عبد الله عليه السلم
انه سئل عن الشقراق فقال كره قتله لحال الحيات قال وكان النبى صلى الله عليه و آله
يوما يمشى فاذا شقراق قد انقض فاستخرج من خفه حية روايت كرده
عمار بن موسى كه سوال كرده شد حضرت ابو عبد الله عليه السلم از شقراق پس فرمود

مكروهست

مكروهست كشتن آن از براى حال ماران آن چون دفع مارها ميكند و ميكشد انهارا
مكروه شده كشتن و فرمود كه پيغمبر صلى روزى راه ميرفت پس ناگاه شقراقى از هوا
بزير آمد پس بيرون آورد از خف آنحضرت مارى را و اين قول نافى بيان مار كشتن
آن و وجه ديگر براى كراهت قتل آن نيز ميتواند شد چون چنين امر خوبى از و
بظهور رسيده پس مكروه باشد كشتن آن و اخبار وارده در نهى از اين
طيور چون مستند حكم حرمت اكل آنها نميتواند شد باعتبار ضعف سند
اكثر و عدم تعلق نهى باكل بلكه بقتل و در كشتن اينها علامات حليت را اكثر در
اخبار سابقه مذكور شد پس حمل كرده ميشود بر كراهت و قايل بحرمت از اصحاب
نيز ظاهر نيست اما الحمام حلالست باتفاق اهل اسلام كبوتر همه اصناف آن از
كبود و سرخ و سياه و سفيد و پر پا و ديگر هر صنفى كه باشد از ان و همچنين
كبك و دراج و تيهو و كلنگ و غاز و اردك و گنجشك و مرغ خانگى و اين
طيور با آنكه اشتمال بر علامات حليت وارد شده در خصوص حل آنها اخبار وارده است
و شايد كه بعضى از آنها بترتيب مذكور شود و در باب خوبى نگاه داشتن كبوتر
در خانه اخبار بسيار وارد شده روايت شده در كتاب كافى از ابى سلمه قال
قال ابو عبد الله عليه السلم الحمام طير من طيور الانبياء عليهم السلم التى كانوا يمسكون
فى بيوتهم وليس من بيت فيه حمام الا لم يصب اهل ذلك البيت آفة من
الجن ان سفهاء الجن يعبثون فى البيوت فيعبثون بالحمام ويدعون
الناس قال فرأيت فى بيت ابى عبد الله عليه السلم حماما لابنه اسمعيل گفت ابو سلمه
كه فرمود حضرت ابو عبد الله عليه السلم كه كبوتر مرغيست از مرغهاى پيغمبران عليهم السلم

آن مرغها که نگاه میدارند ایشان در خانهای خود و جنت خانه که در آن باشد کبوتر
مگر اینکه پرسید اهل آن خانه را آفت از جن بدرستی که سفهای جن بازی میکنند
در خانها پس هرگاه که کبوتر در خانه باشد بازی میکنند ایشان با کبوتر و وامیگذارند
ناس را گفت ابو سلمه که دیدم من در خانه حضرت ابی عبد الله ع کبوتری که بود از برای
اسمعیل و آنچه در این خبر مذکور شده متفرق در اخبار بسیار دیگر مذکور است و در کتاب
مذکور روایت شده از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال
شکی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله الوحشة فامره ان یتخذ فی بیته
زوج حمام روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که نقل
فرمود که شکوه کرد مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله از وحشت پس امر فرمود او را
آنحضرت که نگاه دارد در خانه خود جفت کبوتری ~~و وارد شده که کبوتر نوحی~~
~~میکند بر قاتلین حضرت ابی عبد الله علیه السلم که نقل فرمود که شکوه کرد مردی به پیغمبر~~
~~از وحشت پس امر فرمود او را آنحضرت که نگاه دارد در خانه خود جفت کبوتری~~
و وارد شده که کبوتر نوحی میکند بر قاتلین حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلم
و در افضلیت خصوص ورشان از اصناف کبوتر اخبار نقل شده و شیخ شهید
علیه الرحمه گفته است که آن کبوتر سفید است و در خبر آمده که آن دوستدار اهل بیت
پیغمبر است صلعم و ذکر حذار ربنا و تسبیح او جل شانه بسیار میکند و میگوید برکت داده شوید
شما برکت داده شوید شما پس نگاه دارید آنرا در خانه و در مدح خروس هم ترجیح
آن بر طاوس و ترجیح صدای آن بر صدای طاوس و کثرت عبادت آن و خوبی نگاه داشتن
آن در خانه اخبار وارد است اما ترجیح کبوتر بر آن وارد شده و روایت شده

که وی نی

۴

کبوتر سفید شکافته بال حراست مینماید خانه اهلش را و هفت خانه دور آنرا و این حراست
ممکن است که بالخاصیه باشد که حق تعالی برکتی بآن حیوان عطا فرموده باشد که از یمن
وجود آن چندین خانه محروس مانده و ممکنست که باعتبار دول آگاهی آن باشد که اهل چندین
خانه خبردار میشوده باشد که هرگاه دزدی متوجه یکی از آنها گردد صدا میکرده باشد
تا اهل آن متنبه و خبردار گردند و ممکنست که باین اعتبار باشد که در اوقات مختلفه شب
صدا میکند و باعث تنبه و بیداری مردم میشود و بالجمله سبب حراست میشود و
وارد شده که پنج خصلت از خصال پیغمبران علیهم السلم با آن است سخاوت و
شجاعت و معرفت اوقات نماز و بسیاری مجامعت و غیرت و سخاوت شاید باین
اعتبار باشد که دانه که در پیش آن میریزند صدا میزند به مرغان دیگر و چهار خصلت
دیگر ظاهر است السادس تخم مرغ از انواع اصلا آن میدانند در حکم شرعی از حرمت و
کراهت و اباحت و مستند آن در بحث تخم ماهی گذشت و اضافه بر آنچه در اینجا مذکور
شد اینکه در روایت داود بن فرقد از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که در کتاب کافی
مذکور است وارد شده که کل شی له لحم فجمیع ما کان منه من لبن او بیض او
انفحه فکل هذا حلال طیب یعنی هر چیزی که خورده میشود گوشت آن پس همه آنچه
باشد از آن از شیر و تخم و پنیر مایه پس تمام آن حلال و پاکیزه است و از حدیث
وارده در باب حرمت طاوس که پیش مذکور شد بالجمله استنباط میتوان کرد
و اگر مشتبه باشد که تخم مرغ حلالست یا حرام پس گفته اند که هرچه مختلف باشد
طرفین آن و امتیاز از یکدیگر داشته باشد حلالست و هرچه مساوی باشد
حرام و مستند این تفصیل اخبار بسیار است پس از صحیحه زراره از حضرت باقر علم

تهذیب الاحکام بسند صحیح و در کتاب ج

که در باب بیان ضابطهٔ صفیف و دفیف گذشت مذکور بود و در روایت شده در کتاب کافی از
محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلم قال اذا دخلت اجمة فوجدت بیضا فلا تاکل منه الا
ما اختلف طرفاه گفت محمد بن مسلم که فرمود یکی از حضرت باقر یا صادق علیهما السلم
که وقتی داخل شوی نیزاری را پس بیابی تخمی پس مخور از ان مگر آن چیز را که مختلف باشد طرفین آن
و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح از عبد الله بن سنان قال سال ابی
عبد الله و انا اسمع ما تقول فی الحباری قال ان کان له قانصة فکل و سالته عن
طیر الماء فقال مثل ذلک و سالته عن بیض طیر الماء فقال ما کان منه مثل بیض الدجاج
یعنی علی خلقته فکل گفت عبد الله بن سنان که سوال کرد پدرم حضرت ابا عبد الله علیه السلم خلقة حجل
را و من می شنیدم که چه میفرماید در حباری فرمود که اگر از برای آن سنگدان هست پس
بخور و در حدیث که چون حضرت علیه السلم میخواست که او را ارشاد بضابطهٔ کلیه حلیت
و حرمت بنماید پس باین عبارت فرمود و سوال کردم من آنحضرت را از طیر آب پس
فرمود مثل آن یعنی مثل این عبارت در جواب فرمود یا فرمود که مثل آن طیر است در حکم و
سوال کردم آنحضرت را از تخم طیر آب پس فرمود که هر چه بوده باشد از آن مثل تخم مرغ خانگی
یعنی بر هیات آن پس بخور و بعید نیست که کلام حضرت علیه السلم باشد و احتمال دارد
که کلام راوی باشد که از فرموده آنحضرت فهمیده باشد و نقل نموده باشد و دیگر
اخبار درین باب هست و آنچه ذکر شد کافی است انشاء الله المستعان و چند این خبر
در کتاب کافی مذکور است که خوردن تخم باعث ازدیاد نسل و فرزند میشود ٤
و در بعضی تخم مطلق مذکور است و در بعضی با گوشت و در بعضی با پیاز وارد شده
که زرده تخم سبکست و سفیده آن ثقیل و روایت شده که منیت با آن غایله

لحم

لحم بعض مرغ در خوردن آن کمتر از خوردن گوشت منظور است تهذیب و در دیگر
بعضی از اخبار دلالت بر فضیلت خوردن لحم و افضلیت بعضی لحوم نسبت ببعضی دیگر
و اخبار بحسب مطلب کتاب کافی نقل میشود و روایت شده بسند حسن بلکه صحیح ابن ام
از عبد الله بن سنان قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن سید الادام فی الدنیا
و الآخرة فقال اللحم اما تسمع قول الله عز و جل و لحم طیر مما یشتهون گفت
عبد الله بن سنان که سوال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلم را از سید و بزرگترین
نانخورشها در دنیا و آخرت پس فرمود که لحمست آیا نمیشنوی قول خدای عز و جل را
که در ذکر نعمتهای متقیین در بهشت از جمله چیزهایی که التذاذ ایشانست که میکرده اند در خدمت
ایشان میوه ما یلیه و لحم طیر مما یشتهون یعنی و ایشانرا نعیم و گوشت مرغی از آنچه خواهند
آورد و گفته اند بعضی از علما حتی هر مرغی که میل آن داشته باشند و روایت شده از
عیسی بن عبد الله علوی عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اللحم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة روایت کرده عیسی بن
عبد الله از پدرش از جدش از حضرت علی صلوات الله علیه که گفت که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که گوشت سید طعامهاست در دنیا و آخرت و چند حدیث الخبر
دیگر بمضمون اینها نقل شده است و روایت شده از مسمع عن ابی عبد الله
علیه السلم ان رجلا قال له ان من قبلنا یروون ان الله عز و جل یبغض
البیت اللحم فقال صدقوا و لیس حیث ذهبوا ان الله عز و جل یبغض البیت
الذی یوکل فیه لحوم الناس روایت کرده مسمع که مردی عرض کرد بحضرت
ابی عبد الله علیه السلم که بدرستی که آنهایی که پیش ما هستند روایت میکنند از

پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده بدرستی که خدای عز وجل دشمن میدارد خانه
پر گوشت را یعنی خانه را که اهل آن گوشت بسیار صرف کنند و بخورند پس فرموده
حضرت که راست گفته اند و نیست معنی حدیث شریف این چنانکه ایشان آن را فهمیده اند
و فهمیده اند بدرستی که خدای عز وجل دشمن میدارد خانه را که خورده میشود در آن
گوشتهای مردمان و حاصل کلام آنست که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان
روایت میکنند حق است اما معنی آن را غلط فهمیده اند و گمان کرده اند که مراد آنست
که بسیار گوشت خوردن بد است اما چنین نیست بلکه معنی حدیث این است که خدای
عز وجل دشمن میدارد خانه را که گوشت مردم در آن خورده میشود و غیبت
مردم در آن کرده میشود چه غیبت و بد گوئی دیگری بمنزله آنست که گوشت میته
او را بخورند چنانکه در قرآن مجید واقع شده و قریب بمضمون این حدیث روایت
دیگر وارد شده است و روایت شده بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم
از ابی عبدالله علیه السلم قال اللحم ینبت اللحم ومن ترك اللحم اربعین یوما ساء
خلقه ومن ساء خلقه فاذنوا فی اذنه روایت کرده هشام از حضرت
ابی عبدالله علیه السلم که فرمود گوشت میرویاند گوشت را یعنی خوردن
گوشت باعث فربهی میشود و هر که بد شود خلق او پس اذان بگویید
در گوش او و ظاهر آنست که گفتن اذان در گوش او بالخاصیه سبب دفع
سوء خلق او شود و یا سبب دفع شیاطین و جنیان شود که باعتبار ضعف
در مشاعر و حواس او جا کرده باشند و باعث بدی اخلاق او شده باشند
و احتمال بعید میرود و الله یعلم که این کنایه از این باشد که گویا آن شخص محتاج

[margin: و هر کز کی خوردن گوشت ننماید چهل روز بد میشود دم]

شده

شده بتجدید بدو و تعلیم اذان گفتن در اوایل و دخول حیات که در گوش طفلی که متولد
شود اذان میگویند پس گویا آن شخص بسبب ترک خوردن لحم و ضعف قوی و
حواس و غلبه قوت وهمیه و خود و بسبب سوء خلق که او را مس میکند بهایت
... شده و ایمان او ضعیف گشته ایمان او و محتاج گردیده بتجدید ایمان و شنیدن
اذان ... مردم بسیار است از ترک خوردن گوشت چهل روز و از این
حدیث شریف ظاهر میشود که هرگاه چیزی شرعا قبیح و مذموم باشد و کسی آن را
حسن و نیکو داند و باعث قرب الهی و موجب ترقیات داند اعتقاد کند پس حکم
بسوی حال او محتاج بکشف حال نیست و حدیث مزبور در کتاب فقیه نیز
مذکور است و دیگر احادیث بمضمون و قریب باین بسیار در کتب مذکور است
و روایت شده از محمد بن اسمعیل ... قال ذکرنا اللحمان عند ابی الحسن
الرضا علیه السلم فقلت ما لحم بالطیب من لحم الماعز قال فنظر الی ابو الحسن
علیه السلم و قال لو خلق الله مضغة هی اطیب من الضأن لفدی بها
اسمعیل علیه السلم گفت راوی که ذکر کردیم ما گوشتها را در خدمت حضرت
ابی الحسن رضا علیه السلم پس گفتم من که نیست گوشتی بهتر از گوشت بز پس نظر
کرد بسوی من آن حضرت علیه السلم و فرمود که اگر خلق میکرد خدای تعالی گوشتی که آن
بهتر از گوشت گوسفند بود هر آینه فدا میکرد آن را از حضرت اسمعیل علیه السلم
پس چون خدای تعالی گوسفند فدا از آن حضرت کرد گوشت آن بهترین
گوشتها خواهد بود و چند حدیث دیگر قریب بمضمون این حدیث
وارد است و روایت شده از ... قال ... ذکرت اللحمان

[margin: ا عزوجل]

مرغ خانگی

بین یدی عمر فقال عمر ان اطیب اللحمان لحم الدجاج فقال امیر المؤمنین علیه السلم
کلا ان ذلک خنازیر الطیر وان اطیب اللحمان لحم فرخ قد نهض او کاد
ان ینهض روایت کرده بسیاری رسیده که ذکر آن نکرده گفت بدرستی که ذکر کرده شده
که نشسته بودم پیش عمر پس گفت عمر که بهترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است پس فرمود
امیر المؤمنین علیه السلم که نیست چنین که تو میگوئی بدرستی که این مرغهای خانگی بمنزله
خوکهای طیورند و ظاهر است که این باعتبار چیزی که کثیف باشد که در اغلب آنها
بخورند و بدرستی که بهترین گوشتها گوشت جوجه کبوتر است که بپرواز آمده باشد
یا نزدیک به پرواز باشد و فرخ را اهل لغت اکثر ولد طایر گفته اند اما ظاهر
استعمال آن در جوجه کبوتر میانه عرب شایع تر است و حدیث دیگر قریب بمضمون
این حدیث از آنحضرت علیه السلم روایت شده و در آنجا فرخین یا نهضین واقع شده
و این هم باید از اینجا فهمید که مراد جوجه کبوتر باشد زیرا که آن دو بچه بر می آورد
بخلاف مرغ خانگی که جوجه آن در اغلب زیاده میباشد و در آن خلاف نیز واقع شده
که اردک کاو مثل طیور است اما آن حدیث نیز مرفوعا روایت شده و حال اوش
معلوم نیست و اغذیه شده و در روایت شده از بسیاری ممن رواه عن ابی عبد الله ع
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یقل غیظه فلیاکل لحم الدراج
روایت کرده بسیاری از کسی که روایت نموده برای او از حضرت ابی عبد الله ع
که فرمود آنحضرت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که کسی که خشم او بسیار شد
او را آن که کم شود خشم و قهر او پس بخورد گوشت دراج را و روایت شده از
محمد بن حکیم عن ابی الحسن الاول علیه السلم قال اطعموا المحموم لحم القباج فانه

گوشت کبوتر بچه

اردک

دراج

کبک

یقوی

تیهو دار

کبک

گوشت خام

ذراع

یقوی الساقین ویطرد الحمی طردا روایت کرده محمد بن حکیم از حضرت ابی الحسن موسی
علیه السلم که فرمود بدهید تب دار را گوشت کبکها پس بدرستی که آن قوت
میدهد ساقین را و دور میکند تب را دور کردنی و در روایت شده
بسند صحیح از هشام بن سالم قال سالت اباعبد الله ع عن اکل اللحم النی
فقال هذا طعام السباع گفت هشام که سوال کردم حضرت ابی عبد الله ع
را از خوردن گوشت خام پس فرمود که این طعام سباع است و روایت شده از
احمد بن محمد بن خالد قال روی عن ابی عبد الله ع قال ثلث یهدمن
البدن وربما قتلن اکل القدید الغاب ودخول الحمام علی البطنة ونکاح
العجایز گفت احمد بن محمد که روایت شده که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که سه چیز است
که خراب میکند بدن را و بسا باشد که بکشند خوردن گوشت خشک کرده کهنه بوده
و رفتن بحمام با امتلا و مقاربت کردن با زنان پیر و روایت شده از زراره عن ابی جعفر ع
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعجبه الذراع روایت کرده از زراره
روایت کرده زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله
را خوش می آمد از گوشت ذراع که گوشت سر دست گویند و در روایت دیگر
وارد شده که جهت این آن بود که حضرت آدم علیه السلم کرد قربانی از برای
پیغمبران ذریه خود پس نام میبرد و از برای هر پیغمبری عضوی از آنرا و نام برد برای پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله ذراع را پس لهذا آنحضرت بیشتر دوست میداشت آنرا
ومیل با آن داشت و افضل میفرمود آنرا از سایر اعضا **فصل ثانی** در ذکر
غیر حیوان از ماکولات و مشروبات بدانکه آنچه حلالست از آنها ضابطه کلیه

وحصری ندارد بخلاف حیوان که فی الجمله حصری از برای حلال آن بود هر چند در ضمن ضوابط
کلیه باشد چنانکه مذکور شد در طیر که هر چه دفیف آن غالب باشد حلالست و هر چه
صفیف آن غالب باشد حرام یا هر چه قانصه یا حوصله یا صیصیه داشته باشد حلالست و
هر چه نداشته باشد حرام و در حیوان بحر مذکور شد که هر چه ماهی فلس دار باشد حلالست
و هر چه غیر آن باشد حرام بتفصیلی که مذکور شد و در حیوان بری گذشت که هر چه
سبع باشد یا مسوخ باشد یا از جمله حشرات باشد یا صاحب سمیت باشد یا نص در حرمت
آن وارد شده باشد حرامست و اگر نه حلال و اینها که مذکور شد هر گاه بیرون رود
از حیوان بری محصور میشود حلال از آن بحسب غالب ظاهر در نوعی چند از حیوان که
شمرده شد بتفصیل بخلاف حلال از غیر حیوان که این قدر ضبط نیز ندارد و پس لهذا
اصحاب رضی الله تعالی عنهم شمرده اند محرمات از غیر حیوان را و حکم فرموده اند
بحلیت ما عدای آنها و آنها محرمات پس ذکر میکنیم ما آنها را در ضمن چند بحث بحث

اول در مسکرات حرامست هر مسکر خواه مایع و روان باشد و خواه جامد و
خواه از انگور گرفته شود که در عرف آنرا خمر میگویند و از حدیث ظاهر میشود
که خمر را بر چهار مسکر دیگر غیر آن مذکور میشود بلکه بر مطلق مسکر اطلاق میکنند
چنانکه خواهد آمد و خواه از خرما که آنرا نبیذ میگویند بفتح نون و کسر بای موحده
و سکون یای دو نقطه از پایین و ذال منقوط و خواه از عسل که آنرا بتع میگویند
بکسر بای موحده و سکون تای دو نقطه از ~~پایین و ذال منقوط و خواه از عسل~~
فوق با فتح آن و عین مهمله و خواه از مویز که آنرا نقیع میگویند بفتح نون و کسر قاف
و یای دو نقطه از پایین و عین مهمله و خواه از جو که آنرا مزر میگویند بکسر میم و سکون زای

منقوط

منقوط و رای مهمله و تفسیر مزر بشراب جو در حدیث واقع شده و بعضی از اصحاب آنرا
بشراب ذرت تفسیر کرده اند و شراب جو را جعه گفته اند بکسر جیم و فتح عین مهمله و
دیگر از هر چه گرفته شود و مسکر غیر اینها آما خمر پس حرمت آن اتفاقیه اهل اسلامست
و در کلام مجید ملک علام جل شأنه مذمت آن و امر باجتناب از آن و اینکه در آن
هست گناه بزرگ واقع شده و اخبار بسیار در این باب نیز وارد شده و بنا بر
وضوح مسئله احتیاج بذکر آنها نیست و اما غیر خمر از مسکرات پس الحاق آنها
بخمر در حرمت ظاهر میگردد از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده کل شراب اسکر فهو حرام
یعنی هر شرابی که مست کند پس آن حرامست و تخصیص شراب بذکر دور نیست که جهتش
آن باشد که اغلب مسکرات مایع و روان میباشد و از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله
که فرموده کل مسکر خمر و کل خمر حرام یعنی هر چیز مست کننده خمر است و هر خمر حرامست
پس هر چیز مست کننده حرامست و از این حدیث شریف ظاهر میگردد که اطلاق
خمر بر هر مسکری واقع میشود یا مجازا باعتبار مشارکت سایر مسکرات با شراب
انگور در وصف اسکار که منشأ حکم تحریمست یا بعنوان حقیقت بنا بر اینکه خمر بمعنی
چیزی باشد که مخامره عقل نماید یعنی پنهان نماید و بپوشاند آنرا و شراب انگور
را نیز باعتبار این فعل خمر میگویند یا بمعنی چیزی باشد که وا گذاشته شود تا متغیر شود و هم
برسد آن و اختمار بمعنی تغیر بو آمده و احتمالات دیگر هم در عموم معنی آن گفته اند
و بعضی از اهل لغت تصریح نموده که عموم آن صحیح تر است و چون افاده حکم
حرمت مسکرات بهمین میشد که کل مسکر حرام پس فایده ادخال آنها در تحت
خمر و حکم بر خمر بحرمت چنانکه در حدیث شریف واقع شده ممکن است اظهار

این بیز که حرمت همه از قرآن مجید ظاهر میشود چون در لغت خمر را خلند و حرمت خمر
از آیه کریمه ظاهر میشود با اینکه غرض این بیز که عموم هر حکمی که در باب خمر میشود نسبت
بهمه مسکرات معلوم شود و روایت شده در کتابی بسند حسن کالصحیح از عبد الرحمن
الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الخمر من خمسة العصیر من
الکرم و النقیع من الزبیب و البتع من العسل و المزر من الشعیر و النبیذ من التمر ه
روایت کرده عبد الرحمن از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که گفت که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که خمر از پنج چیز است عصیر که گرفته میشود از انگور ~~و نقیع که گرفته~~
~~میشود از انگور~~ و نقیع که گرفته میشود از مویز و بتع که گرفته میشود از عسل
و مزر که گرفته میشود ~~از مویز و بتع که گرفته میشود از عسل~~ از جو و نبیذ که گرفته
میشود از خرما و چند خبر دیگر بمضمون این حدیث و قریب بمضمون این روایت
شده و سند بعضی صحیح است و ظاهر این اخبار اختصاص اسم خمر است باین پنج چیز
و ممکنست که این از راه غلبه و شیوع اینها باشد هر چند خمر شامل مسکرات دیگر
نیز باشد و روایت شده در کتابی بسند صحیح از علی بن یقطین عن ابی
الحسن الماضی ع قال ان الله تبارک و تعالی لم یحرم الخمر لاسمها و لکن حرمها لعاقبتها
فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو حرام روایت کرده علی بن یقطین از حضرت ابی
الحسن موسی علیه السلم که فرمود که بدرستی که خدای تبارک و تعالی حرام نکرده
خمر را بسبب نام آن و لیکن حرام کرده آنرا برای عاقبت آن یعنی برای آنچه
مترتب میشود بر شرب آن از فسادها و فتنها پس هر چیزی که بوده باشد عاقبت
آن عاقبت خمر یعنی مسکر و مزیل عقل باشد و باعث فتنه و فساد شود

پس آن

پس آن حرامست و در بعضی از اخبار که از خمر واقع شده بعضی از آن نفی الحقیقة خمریت
و حکم آن حکم خمر است و این حدیث دلالت دارد بر اختصاص اسم خمر ببعضی از
مسکرات و ممکنست که این از راه عرف یا استعمال شایع باشد چنانکه آنحضرت
بنا بر التجوز هو خمر فی الجمله شعار از آن دارد و دیگر در باب اینکه هر مسکری حرامست
اخبار بسیار وارد شده و بنابر وضوح مسئله ایراد آن احادیث کافیست و احتیاج
بذکر همه نیست و هر چیز که قدر زیادی از آن مسکر باشد قلیل آن نیز حرام است هر چند مست
نکند حتی یک قطره و یک ذره از آن و قد استفاض فیه [illegible] میشود این از اتفاق اصحاب و از
اطلاق نهی از مسکر و امر باجتناب از آن و از اخبار بسیار که هر یکی دلالت بر این
دارد و مثل آنکه روایت شده در کتابی بسند صحیح از [illegible] وهب قال قلت
لابی عبد الله علیه السلم ان رجلا من بنی عمی و هو من صلحاء موالیک امرنی
ان اسئلک عن النبیذ و اصفه لک فقال انا اصفه لک قال رسول الله
صلی الله علیه و آله کل مسکر حرام و ما اسکر کثیره فقلیله حرام قال قلت فقلیل
الحرام یحله کثیر الماء فرد علیه بکفیه مرتین لا لا روایت کرده [illegible] بن وهب که
گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلم که بدرستی که مردی از پسران عم من و او از
جمله صلحاء موالیان شماست امر کرده مرا که سؤال کنم از حضرت شما از نبیذ
و وصف کنم آنرا از برای حضرت شما یعنی حال کنم که از چه چیز گرفته میشود و چه کیفیت
دارد پس فرمود حضرت که من وصف کنم آنرا از برای تو یعنی حکم آنرا از برای تو بگویم فرمود
رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مسکری حرامست پس هر چیز که مست کند بسیار
از آن پس اندک از آن حرامست و ظاهر نیست که این تتمه کلام شریف رسول الله صلعم

باشد و ممکن است که بیان امر خاص در ارشاد و استفاده حکم بر جز انکه آن حضرت که مطلق
فرموده که هر مسکری حرامست گفت معویه که گفتم من که پس اندکی از حرام حلال
میکند آنرا بسیار از آب یعنی اگر قلیلی از شراب حرام را آب بسیار داخل کنند
حلال میشود چنین بود او حضرت فرمود بر من بد او و گفت … که بعد دو مرتبه که …
و دیگر اخبار بسیار درین باب وارد شده **فروع الاول** معجونیکه یک جزو آن
مسکر باشد حرامست خوردن آن چون تریاک فاروق و مفرح و امثال آنها
از معاجینی که شراب یا مسکر دیگر داشته باشد زیرا که اجزای آن مسکر
در آن هست هر چند اجزا صغار باشد و الشی که قلیل مسکر مثل کثیر آن حرامست
و ممزوج شدن با غیر یا خشک شدن یا کثیف و [illegible] ترجیح [illegible] بحیثیتی که اگر
وارد بدن انسان شود حرارت غریزیه در آن تاثیر ناید فعلی و اثری از آن
مرکب ظاهر شود مغایر خواص و آثار اجزا و صلاحیت آن ندارد که سبب حلیت آن
تواند شد و اذا الحکم حرمت ثابته باثار هم که شرعیه از آن نواند بود و تحریم
این معاجین و تراکیب در کلام و اقوال اصحاب رضی الله تعالی عنهم مذکور است و آنچه
بعنوان نقل از یکی از فضلای این اعصار رحمه الله شنیده ام که کان حلیت این
قسم تراکیب داشته از راه استحاله جزو مسکر بحسب ظاهر بسیار ضعیف مینماید
چه ظاهر نیست که در استحاله تبدل صورت نوعیه معتبر است مثل خاک شدن میته
و حیوان شدن نطفه و شیر شدن خون و امثال آن معلوم است که در تراکیب
و معاجین مذکوره تبدل صور نوعیه اجزا نمیشود بلکه بعضی تغیر اعراض بسبب
خلط و مزاج اجزا با یکدیگر بعمل می آید مثل تغیر لون و رایحه و قوام و امثال

آنها از عوارض و حکم باینکه این نحو تغیرات سبب حلیت شود مستند بحسب شرع
را نمیدانم و تا آنکه حکم باینکه مطلق استحاله سبب حلیت حرام و طهارت نجس تواند
شد محل تامل است و علما را دران خلافست و قطع نظر از این در باب اعتبار
والا بر حرمت تراکیب مسکر وارد شده و حمل آنها بر تراکیب که از فیضان
مزاج و التیام تام میان بسایط بسیار بعید است پس روایت شده در کافی
بسند صحیح از حلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن دواء عجن
بالخمر فقال لا والله ما احب ان انظر الیه فکیف اتداوی به انه بمنزلة
شحم الخنزیر او لحم الخنزیر یترون اناسا یتداوون به گفت حلبی که سوال
کردم حضرت ابا عبد الله ع را از دوائیکه خمیر کرده شود بشراب پس فرمود
که نه والله دوست نمیدارم که نگاه کنم بآن پس چگونه تداوی نمایم بآن بدرستی
که آن بمنزله پیه خوک یا گوشت خوک است و ظاهر آنست که تردید
از راوی است یعنی حضرت علیه السلم بآن لفظ فرمود یا باین لفظ می بینند مردمی
چند را که تداوی بآن میکنند یعنی می بینید که آنها از سنیان و مخالفین مذهب
حق اند و احتمال دوری میرود که مراد استفسار باشد یعنی آیا مشاهده
میکنید که عامه تداوی بآن بکنند و احتمال میرود که ضمیر مجرور به راجع بگوشت
خنزیر باشد و کلام استفهام انکاری باشد یعنی آیا مشاهده میکنید
که لحم مردم بلحم خنزیر تداوی کنند پس چنانکه بآن تداوی واقع نمیشود
باین نیز نباید که واقع شود و از صحیحه معویة بن وهب که پیش مذکور شد
ظاهر میشود که مزج آب بسیار با شراب حرام باعث حلیت آن نمیشود

باشد و ممکن است که بیان امر خاص و ارشاد با استفاده حکم بغیر از گفته الحضرت که مطلق
فرموده که هر مسکر حرامست کفت معویه که گفتم من که پس اندکی از حرام حلال
میکند آنرا بسیار از آب بعنی اگر قلیلی از شراب حرام را آب بسیار داخل کنند
حلال میشود پس بدو کف و معوضت بر من بهم زد و گفت حاجت که چنین دو مرتبه گفته
و دیگر اخبار بسیار درین باب وارد شده **فروع الاول** معجونیکه یکجزو آن
مسکر باشد حرامست خوردن آن چون تریاک فاروق و مفرح و امثال آنها
از معاجینی که شراب یا مسکر و یا ممزوجة باشد زیراکه اجزا اثر آن مسکر
در آن هست هر چند اجزا صغار باشند و ادنی که قلیل مسکر مثل کثیر آن حرامست
و ممزوج شدن با چیزها مختلف شدن با کیفیت و صورت نوعیه را چیزی که قبحی کجنسی که اگر
وارد بدن انسان شود و حرارت غریزیه در آن تاثیر نماید فعلی و اثری را از آن
مرکب ظاهر شود و منافی خواص و آثار اجزا و صلاحیت آن ندارد که سبب حلیت آن
تواند شد و از الحکم حرمت ثابته باثار صریحه شرعیه از آن تواند مطلق و تحریم
این معاجین و تراکیب هر کجا در اقوال اصحاب رضی الله تعالی عنهم مذکور است و آنچه
بعنوان نقل از یکی از فضلا این اعصار رحمه الله شنیده ام که کان حلیت این
قسم تراکیب باشند از راه استحاله جزو مسکر بحسب ظاهر بسیار ضعیف مینماید
چه ظاهر است که در استحاله تبدل صورت نوعیه معتبر است مثل خاک شدن میته
و حیوان شدن نطفه و خبر شدن خون و امثال آن معلوم است که در تراکیب
و معاجین مذکوره تبدل صور نوعیه اجزا نمیشود بلکه محض تغیر اعراض بسبب
خلط و مزاج اجزا بیکدیگر بعمل می آید مثل تغیر لون و رایحه و قوام و امثال

آنها از عوارض و حکم باینکه این نحو تغیرات سبب حلیت شود مستند بحسب شرع
نمیتواند بود تا آنکه حکم باینکه مطلق استحاله سبب حلیت حرام و طهارت نجس تواند
شد محل تامل است و خلاف آن در آن خلاف است و قطع نظر از این مراتب اخبار
داله بر حرمت تراکیب مسکر وارد شده و حمل آنها بر تراکیب که از فیضان
مزاج و التیام تام میان بسایط بسیار بعید است پس روایت شده در کتب بین
بسند صحیح از حلبی قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن دواء عجن
بالخمر فقال لا والله ما احب ان انظر الیه فکیف اتداوی به انه بمنزلة
شحم الخنزیر او لحم الخنزیر و ترون اناسا یتداوون به کفت حلبی که سوال
کردم حضرت اباعبدالله عوض آن دوا که خمیر کرده شود بشراب پس فرمود
که نه والله دوست نمیدارم که نگاه کنم بآن پس چگونه تداوی نمایم بآن بدرستی
که آن بمنزله پیه خوک یا گوشت خوکست و ظاهر آنست که ترد دید
از راوی است یعنی حضرت علیه السلم بآن لفظ فرمود یا باین لفظ میبینند مردمی
چند را که تداوی بآن میکنند یعنی میبینید که آنها از سنیان و مخالفین مذهب
حق اند و احتمال دارد نیز و که مراد استفهام باشد یعنی آیا مشاهده
میکنید که عامه تداوی بآن بکنند و احتمال میرود که ضمیر مجرور به راجع بگوشت
خنزیر باشد و کلام استفهام انکاری باشد یعنی آیا مشاهده میکنید
که مردم بلحم خنزیر تداوی کنند پس چنانکه بآن تداوی واقع نمیشود
باین نیز نباید که واقع شود و از صحیحه معویة بن وهب که پیش مذکور شد
ظاهر شد که مزج آب بسیار با شراب حرام باعث حلیت آن نمیشود

و این نیز فی الجمله مؤید میشود و دیگر اخبار که حکم حرمت این نحو معاجین از آنها ظاهر میشود
بسیار است و اگر مضطر شود و کسی شراب یا معجونی که شراب داشته باشد برای
تداوی منحصر باشد دوا دران یا بسبب غلبه عطش و تشنگی یا ماندن لقمه در گلو
یا غلبه گرسنگی و جوع و ظن این باشد که هلاک میشود بدون آشامیدن آن شراب
یا خوردن آن معجون پس از بعض کلمات شیخ طوسی علیه الرحمه ظاهر میشود که اصلا تجویز
آن نمیکنند و از بعض کلمات شیخ و بعضی دیگر از اصحاب ظاهر میشود که تجویز
تداوی بآن نمیکنند چون در اخبار بسیار واقع شده که شفا در حرام نیست
اما اگر خوف هلاک بسبب عطش باشد تجویز شرب آن میکنند و علامه حلی طاب ثراه
در کتاب مختلف و بعضی دیگر از علما تجویز تداوی بآن نیز نموده اند در صورت انحصار
دوا و ظن تلف و مستند شده اند بعمومات وارده در وجوب حفظ نفس و نهی
از القاء آن در هلاکه و بعضی اخبار وارده بر اباحه آن برای مضطر و جواب گفته اند
از اخبار وارده در باب اینکه شفا در حرام نیست باینکه ما تجویز تداوی بآن
میکنیم برای حفظ نفس از هلاک نه برای طلب شفا از مرض یا محمول آنها بر اغلب و اگرچه
بحسب ندرت گاهی سبب شفا گردد یا باینکه در صورت اضطرار و انحصار دوا مباح
میشوند اینها و از حرمت بیرون میروند پس اگر باعث شفا شوند منافی اخبار نخواهد بود — بیرون م
و مؤید این است آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام در بحث صلوة
مضطر از ابو بصیر قال سألته عن المریض هل تمسک له المرأة شیئا فیسجد علیه
فقال لا الا ان یکون مضطرا لیس عنده غیرها و لیس شیء مما حرم الله الا و قد
احله لمن اضطر الیه گفت ابو بصیر که سؤال کردم او را از بیمار که آیا نگاه میدارد

برای

برای او زن چیزی را که سجده میکند بران یعنی آیا جایز است که زن جانماز و مثل آنرا
بلند نگاه دارد برای مرد بیمار تا باستانی بر آن سجده نماید فرمود که نه مگر اینکه بوده باشد
مضطر که نباشد نزد او کسی غیر آن زن و نیست چیزی از آنچه حرام کرده خدا تعالی
مگر اینکه بتحقیق حلال کرده است آنرا برای کسی که مضطر شود بآن و مسئله اشکال
عظیم دارد و دور نیست که رعایت جانب حفظ نفس اولی و بحسب دلیل اقوی باشد
و الله یعلم و اما اکتحال بمسکر یا چیزی که مسکر داشته باشد یعنی بچشم کشیدن
آن پس اخبار در نهی از آن واقع شده و در روایت هرون بن حمزه از حضرت
صادق علیه السلم تجویز آن برای مضطر واقع شده و اکثر اصحاب نیز در صورت
اضطرار تجویز نموده اند و خالی از قوت نیست و اشکال این از مسئله سابق
کمتر است **الثانی** از جمله محرمات شمرده اند اصحاب ما رضی الله تعالی عنهم فقاع را
بضم فاء و تشدید قاف و عین مهمله و اخبار بسیار درین باب وارد شده
اما چون حقیقت آن معلوم نمیتواند شد و مشخص نیست که آیا مسکر است
یا نه و بودن آن الحال نیز معلوم نیست پس بحث از آن ضرور نیست **الثالث**
هرگاه منقلب شود شراب بخودی خود بسرکه بدون اینکه چیزی در آن بزنند که
باعث سرکه شدن آن شود پس اشکالی در حلال شدن آن نیست و همچنین
در پاک شدن آن و پاک شدن ظرف آن بنا بر قول بنجاست شراب و اخبار درین
باب وارد است اما اگر چیزی داخل آن کنند که آنرا سرکه کنند پس اگر چیزی
باشد که مستهلک شود دران و تا وقت سرکه شدن آن عینی از آنچیز در
میان آن باقی نماند مثل نمک که داخل آن کنند بجوری که تا سرکه شدن آن شراب همه

نمک در میان آن کرده شده و آب شده باشد باز اشکالی در حلیت آن نیست اما بعضی از اصحاب
حکم بکراهت کرده اند چون در بعضی اخبار نهی از آن واقع شده و ظاهر قول ایشان آنست که سرکه
کردن آنرا بسبب داخل کردن چیزی در آن مکروه میدانند نه خوردن آن سرکه را اما اگر چیزی
باشد که عینی از آن بعد از سرکه شدن شراب باقی باشد پس اگر قایل بنجاست شراب
نباشیم باز اشکالی در حلیت آن سرکه نیست اما بنا بر قول بنجاست شراب اشکال دارد
زیرا که آن جسم که در حال خمریت داخل آن کردند بنا برین قول نجس میشود و چیزی که
بعد از سرکه شدن از آن باقی میماند باز نجس خواهد بود چون دلیلی بر پاک شدن
آن نیست و هرگاه نجس باشد سرکه را نجس خواهد کرد و هرگاه نجس شود سرکه حرام خواهد
بود و انقلاب که از جمله مطهرات است در شراب واقع میشود نه در آن چیز و پاک کردن آنرا هم
شامل باشد که ظرف تابع پاک شدن آن شراب کردن اشکالی دارد و چون ظرف از لوازم
شراب است و حکم بپاک شدن آن با حلال شدن آن شراب بسبب انقلاب که در شریعت
مقدسه وارد شده لازم دارد حکم بپاک شدن آنرا بخلاف این شی خارج که از
لوازم آن نیست و قول مشهور از اصحاب حلیت است چون بعضی از اخبار وارد شده در
باب جواز علاج خمر و ادخال چیزی در آن برای سرکه شدن شامل این نحو چیزی که بعد از سرکه
شدن باقی ماند در میان آن نیز هست و مسئله اشکالی دارد والله یعلم و اگر چیزی را داخل
شراب کنند برای سرکه شدن نجس باشد یا نجاستی از خارج بآن شراب برسد پس پاک
شدن و حلال شدن آن بسرکه شدن دلیلی ندارد و مشهور میانه اصحاب نیز نیست
و آنچه از شرع معلوم شده این است که نجاست و حرمت ناشی از خمریت با انقلاب
زایل میشود و زوال حکم نجاستی که از خارج بآن رسیده باشد مستند شرعی میخواهد

و بعضی

الرابع

و بعضی از اصحاب احتمال داده اند که انقلاب حکم آنرا نیز زایل کند اما اشکال عظیم دارد و
الرابع اگر قلیلی از خمر را در میان سرکه بریزند و مستهلک شود و در آن بحدی که بو و مزه خمر
ظاهر نشود از آن حلال نمیشود و سرکه را نیز حرام میکند باعتبار امتزاج بآن زیرا که خمر
باستهلاک حلال نمیشود و در حرمت و نجاست خود باقیست و قلیل و کثیر آن حرامست چنانکه دانستی اما
اگر آن قدر مدت بر آن بگذرد که قدری از آن خمر که در ظرف جدا باشد بخود سرکه شود
پس شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه و ابو علی محمد بن احمد بن الجنید رحمه الله تع
و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف و بعضی دیگر از اصحاب قایل بطهارت و حلیت
آن شده اند زیرا که انقلاب سبب طهارت و حلیت آن میشود و هرگاه حال آن خمر
که جدا بود منقلب بسرکه شود در عرض این مدت پس این خمر مخلوط ممزوج با سرکه
بطریق اولی منقلب بسرکه شود و در عرض این مدت پس این خمر مخلوط ممزوج با سرکه بطریق
اولی منقلب بسرکه شده خواهد بود و چون خلط و مزج با سرکه باعث زیادتی استعداد
آن میشود برای سرکه شدن و محمد بن ادریس رحمه الله انکار کرده این قول را باعتبار
اینکه سرکه باعتبار خمر نجس میشود و انقلاب اجزای خمریه بسرکه باعث طهارت آن سرکه
نجس نمیتواند شد و طول داده کلام را درین باب و نسبت داده این قول را با بی حنیفه
از عامه و این را مستند ساخته برای حمل خبری که دلالت برین قول کند بر تقیه و از کلام
سید مرتضی علیه الرحمه نیز شاهدی برای خود نقل نموده که این مذهب امامیه نیست و قول
ابو حنیفه است و از کلمات سید علیه الرحمه چنانکه علامه فرموده ظاهر میشود که سرکه را
پیش از آنکه علم بانقلاب خمر ممزوج با آن حاصل شود حرام میدانند و خمر را بمجرد اضمحلال
در سرکه و زوال اوصاف حلال میدانند و شیخ طوسی علیه الرحمه نیز باین قایل بود

وابو حنیفه بمجرد استهلاک حکم بحلیت مینماید ومخالفت او با امامیه درین مسئله از این راهست
واما از مفید نقل کرده که علم بانقلاب خمر حاصل شود پس ظاهر قول سید موافق مینماید با قول شیخ در حکم
بحلیت اما این حکم اشکالی دارد وبنابر قول بنجاست خمر که مذهب شیخ واکثر علماست والفاظ
ابن ادریس بجای از صورت نقلت چنانکه در استثنی در مسئله سابق بعض علاج خمر بچیزی که عین
آن باقی ماند بعد از سرکه شدن واین یکی از جزئیات آن کلیه است وحکم دراین ملاحظه اشکال از
از سایر اوا و بیشتر علاج مینماید چه بسیار استبعاد دارد که این سرکه حرام نجس و آن بمجرد
انقلاب قلیلی از اجزاء خمریه مستهلکه دران طاهر وحلال شود وطریق احتیاط واضح
دارد والله تعالی یعلم واگر قلیلی از سرکه درمیان بسیاری از خمر بریزند که مضمحل شود
دران بعد از ان خمر منقلب شود بسرکه حکم بطهارت وحلیت آن بنابر قول بنجاست شراب
اشکالی دارد اما شاید که قدری اوضح از مسئله سابق باشد **بحث ثانی** در عصیر عنبی
بدانکه حرامست آب انگور بعد از آنکه بجوش آید بحدی که پایین آن ببالا رود تا اینکه
دو ثلث از آن برود ویک ثلث بماند یا اینکه منقلب شود بسرکه واین اتفاق اصحاب
ماست رضی الله تعالی عنهم واخبار بسیار درین باب روایت شده مثل اینکه روایت
شده درکتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح ودرکافی بسند حسن کالصحیح از عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال کل عصیر اصابته النار فهو حرام حتی یذهب
ثلثاه ویبقی ثلثه روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
که فرمود که هر عصیر که آتش بان برسد پس آن حرامست تا اینکه دو ثلث آن
برود ویک ثلث آن بماند وعصیر بحسب اصل لغه بمعنی اینست که بفشردن از جسم
رطبی بگیرند چون انگور وانار ولیمو وامثال اینها اما شایع ومتعارف شده استعمال

آن

آن در آبی که از انگور بگیرند خصوص اینکه بعصر گیرند که معصره بکسر میم چیزیست که انگور دران
فشرده میشود ودرین حدیث شریف اگرچه اعتبار رسیدن آتش بان شده است
اما از اخبار دیگر واقوال اصحاب ظاهر میشود که مطلق غلیان وجوشش سبب
حرمت آن میشود هرچند بدون حرارت آتش باشد اما بشرط اینکه غلیان
کاملی باشد چنانکه مذکور خواهد شد وظاهر آنست که حضرت علیه السلم دراین حدیث
تعبیر از غلیان باصابه نار فرموده چون در اغلب آتش باعث غلیان میشود
ودر روایت شده درکتابین بسند حسن کالصحیح از حماد بن عثمان عن ابی عبد الله ع
قال لا یحرم العصیر حتی یغلی روایت کرده حماد بن عثمان از حضرت ابی عبد الله ع
که فرمود که حرام نمیشود عصیر تا اینکه بجوش آید وروایت شده درکتابین بسند
حسن از حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن شرب العصیر
فقال اشرب ما لم یغل فاذا غلی فلا تشربه قال قلت جعلت فداک ای شیء الغلیان
قال القلب روایت کرده حماد بن عثمان که سؤال کردم حضرت ابی عبد الله علیه السلم
را از آشامیدن عصیر پس فرمود که آشامیده میشود یا بیاشام آنرا مادام که
بجوش نیامده باشد پس وقتی که بجوش آید میاشام آنرا گفت حماد که گفتم که فدایت شوم
فدای تو چه چیز است جوشیدن یعنی مراد از آن چیست فرمود که بهم
برآمدن ورفتن اجزاء آن از پایین ببالا واز بالا بپایین ودیگر اخبار داله
بر حرمت آن بسیار وارد شده وجمعی از اصحاب بنجاست آن قایل شده اند واکثر
ایشان معتقد شده اند نجاست آنرا با اینکه با وجود غلیان خواهی سرکه کند و فوران
از اجزاء او مانده آن بتحلیل رود و شیخ شهید علیه الرحمه دعوی نموده که غلیان

لازم دارد دوام و تحلیل بعضی از اجزا را و این محل تامل است و ابن حمزه علیه الرحمه گفته
که اگر انگور در خم و بجوش آید نجس میشود و اگر با حرارت آتش بجوش آید نجس نمیشود و بلکه همین
حرام میشود و دلیل واضحی بر حکم نجاست عصیر ظاهر نیست تا بسایر تفاصیل آن چه رسد
اما چون بسیاری از اصحاب قایل بنجاست آن شده اند و روایت معویة بن عمار
که خواهد آمد فی الجمله دلالتی بر آن دارد و چون حضرت میفرمایند که اگر نصف آن رفته
باشد خمر است میاشام آنرا احتیاط در اجتناب از آنست و بحث از این خارج از
مطلب ماست و لایق بابواب طهارتست و بنا بر قول بنجاست تطهیر آن و تطهیر ظروف
لازمه بجوشیدن آن و بدن و جامه مباشران بذهاب ثلثین آن میشود و اگر چیزی از
خارج در میان آن بریزند که عینی از آن بعد از رفتن دو ثلث عصیر یا سرکه
شدن باقی ماند حکم آن حکم چیزی است که در میان شراب بریزند و بعد از سرکه
شدن شراب باقی ماند و پیش مذکور شد و ظاهر است که حکم حرمت مخصوص عصیر
عنبی باشد و عصیر خرما و مویز و امثال آن اگر مسکر نباشد این حکم نداشته باشد
و بعضی از اصحاب عصیر مویز را مشارک عصیر عنبی در حکم کرده اند و مستند شده اند ببعضی
روایات که سند و دلالت آنها ضعیف است و از بعضی اخبار خلاف آن نیز ظاهر میشود
چنانکه روایت شده بطریق معتبر که بعضی از اصحاب حکم بصحت آن نموده اند که حضرت
ابو عبد الله علیه السلم خوشش می آمد از زبیبیه یعنی طعامی که از مویز بپزند و معلوم است
که دو ثلث آب مویز در طعام نمیرود و اگر نجس باشد طعام را نجس میکند و اگر
عصیر دوشاب شود و پیش از رفتن دو ثلث آن احتمال حلیت میرود و بعضی از
اصحاب قایل بآن شده اند چون از عصیر بودن بیرون رفته و دوشاب شده است

وحلیت

وحلیت دوشاب در شرع معلوم است و احتمال حرمت نیز میرود و بنا بر استصحاب
حکم شرعی سابق و عدم دلیل بحسب شرع بر اینکه این نحو انقلاب محلل باشد و ظاهر
آنست چنانکه بعضی از اصحاب گفته اند که عصیر پیش از رفتن دو ثلث بلکه چهار خمس
دوشاب نمیشود و ظاهر کلام اصحاب آنست که آب انگور اگر در میان دانه انگور
نیز بجوش آید حرام میشود تا دو ثلث آن برود و اما لفظ عصیر که در اخبار واقع
شده مشکل که شامل آن باشد چون فشرده بودن در آن معتبر مینماید و آبی که در میان
دانه انگور باشد فشرده نشده است مگر اینکه اتفاق در حرمت آن باشد یا معلوم
باشد که عصیر در شرع بمعنی مطلق آب انگور مستعمل میشود و بر تقدیری که حرام شود
بعد از مویز شدن حلال میشود و این محل حرف نیست و ظاهر آنست که
تا دو ثلث نیز نرود مویز نمیشود و انگور تا بر تاک باشد ظاهر آنست که قوت
نباتیه مانع از غلیان آب آن میشود مگر اینکه فاسد شود و اما بعد از آنکه چیده شود
و در آفتاب بریخته شود و اجزاء مائیه آن بسبب نشاری که آب آن رسیده از سایر اجزا
انفصال پیدا کند در اغلب بجوش می آید لیکن حکم حلیتی که سابق دانست مستصحب است
تا علم بغلیان آن حاصل شود و چون حلیت و طهارت مویز بحسب شرع معلوم است
بر فرض که عصیر باعتبار غلیان نجس شود بعد از مویز شدن پاک میشود و تخمی که در
اغلب میان دانه انگور میباشد بالتبع آن البته پاک میشود و همچنین ظرف عصیر و اشکالی
که پیش مذکور شد در باب چیزی که داخل عصیر باشد و عینی باقی ماند بعد از رفتن
دو ثلث در اینجا نیست و در باب طلا بکسر طای مهمله یعنی میپخت اخبار وارد شده
که قبل از رفتن دو ثلث آن حرامست روایت شده در کتابین بسند صحیح از ابی

ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا زاد الطلاء علی الثلث فهو حرام و روایت کرده
ابن ابی یعفور که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که وقتی که زیاد باشد طلا بر ثلث
یعنی از عصیر که بر آتش گذارند و می پخت کنند هرگاه زیاد از ثلث بحسب وزن باشد
پس آن حرامست و قریب بمضمون این روایت دیگر هست و روایت شده بسند
صحیح یا موثق از معویة بن عمار قال سالت اباعبدالله علیه السلم عن الرجل من اهل
اهل المعرفة بالحق یاتینی بالبختج و یقول قد طبخ علی الثلث و انا اعرف انه یشربه علی النصف
فقال خمر لا تشربه قلت فرجل من غیر اهل المعرفة ممن لا نعرفه یشربه علی الثلث و لا
یستحله علی النصف یخبرنا ان عنده بختجا علی الثلث قد ذهب ثلثاه و بقی ثلثه
نشرب منه قال نعم گفت معویة عمار که سوال کردم حضرت اباعبدالله علیه السلم را از
اینکه مردی از اهل معرفت بحق یعنی از امامیه می آرد برای من بختج و ظاهر است که می پخت
باشد و میگوید که این طبخ یافته بر ثلث یعنی آنقدر پخته شده که دو ثلث آن رفته و
یک ثلث مانده و من میدانم او را که او می آشامد بختج را بر نصف یعنی میشناسم
آن مرد را که همین که نصف آن رفت میخورد و رفتن دو ثلث را در کار نمیداند پس
فرمود حضرت که این شرابست میاشام آنرا گفتم پس مردی از غیر اهل معرفت از کسی
که نمیشناسم او را یعنی معرفت تامه باو وثوق و اعتقاد برو نداریم میآشامد آنرا
بر ثلث و حلال نمیداند آنرا بر نصف یعنی این قدر میدانیم که اعتقاد این دارد که
باید دو ثلث عصیر برود تا حلال شود و رفتن نصف را کافی در حلیت آن نمیداند خبر میدهد
ما را که نزد او بختج بر ثلثی هست که دو ثلث آن رفته و یک ثلث مانده بیاشامیم
از آن فرمود حضرت که بلی و در حسنة کالصحیح عمر بن یزید از حضرت ابی عبدالله علیه السلم

وارد شده

وارد شده که اگر کسی که هدیه آرد بختج را حلال میداند مسکر را میآشام از آن
و اگر حلال نمیداند میآشام و در صحیحه معویة بن وهب از آنحضرت علیه السلم وارد شده
که اگر شیرین باشد و ظرف را رنگین کند یعنی آنقدر قوام یافته باشد که بظرف چسبد و
رنگین کند آنرا و صاحبش خبر دهد که دو ثلث آن رفته و یک ثلث مانده پس بیاشام
آنرا و در صحیحه علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلم وارد شده که تصدیق
کرده نمیشود صاحب آن درین قول که دو ثلث آن رفته و ثلثی مانده مگر اینکه مسلمان
عارف بحق و مراد از عارف ممکنست عارف بشرع باشد و اینکه باید دو ثلث عصیر
برود تا حلال شود و ممکنست که عارف بامامت اهل بیت علیهم السلم باشد و علما
درین مسئله اختلاف کرده اند شیخ طوسی در کتاب نهایه و محمد بن ادریس و علامه
حلی در بعضی از کتب خود و ولد او فخر المحققین رضی الله تعالی عنهم جایز نداشته اند
که اعتماد کنند در رفتن دو ثلث عصیر مطبوخ بر قول کسی از اهل اسلام که حلال داند شرب
عصیر را پیش از ذهاب دو ثلث آن و بعضی دیگر از علما رحمهم الله تعالی مکروه داشته اند
آنرا و مستند عدم جواز بعضی از اخبار است که مذکور شد و اما دلیل قول بجواز
و کراهت پس اصل حلیت و مسموع بودن قول صاحب ید و جمع میانه اخبار و شک نیست
که احتیاط در عدم اعتماد بر قول کسی است که در کار نداند ذهاب دو ثلث را در حلیت
عصیر هر چند صریح گوید که دو ثلث این عصیر رفته است و مکروه داشته اند بعضی از
علما سلف فروختن عصیر را و بحث ازین لایق بابواب بیع است و دخلی در مطلب
ما ندارد **تذنیب** حرام نیست چیزی از ربوبات و اشربه هرگاه مسکر نباشد هر چند بوی
مسکر از آن آید از راه اصل حلیت اشیا و عمومات وارده در شرع و حصر محرمات در چیزی چند

مکنوف

اینها خارجند از جملهٔ آنها و روایت شده در کتابین از جعفر بن احمد مکفوف قال
کتبت الیه یعنی ابا الحسن الاول علیه السلام اسئله عن السکنجبین و الجلاب و رب التوت و
رب التفاح و رب الرمان فکتب حلال گفت جعفر بن احمد که نوشتم باو یعنی حضرت
ابا الحسن موسی علیه السلام و سوال کردم آنحضرت را از سکنجبین و شربت گل و رب توت
و رب سیب و رب انار پس نوشته بود در جواب که حلالست و چند خبر دیگر قریب بمضمون
این روایت شده است **بحث ثالث** در اعیان نجسه حرامست هر نجسی خواه بالاصاله
و خواه نجاست عارضه باشد باتفاق اصحاب و اما ابوال حیوانات ماکول اللحم
چون گوسفند و گاو و شتر که نجس نیست پس در آنها خلافست سید مرتضی و محمد بن احمد بن
جنید و محمد بن ادریس و بعضی دیگر از علما رحمهم الله تعالی قایل بحلیت شده اند از راه اصل
و طهارت و عدم دلیلی که دلالت کند بر حرمت پس داخل باشد در تحت عموم کریمه
قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الآیه و علامه حلی طاب ثراه و جمعی دیگر از اصحاب حرام
دانسته اند مگر بول شتر را اما حرمت غیر بول شتر پس باعتبار خباثت و دخول
در کریمه وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ و طهارت که قایلین بحلیت گفته بودند پس آن اعم
از حلیت است زیرا که طاهر حرام بسیار است و از ثبوت اعم ثبوت اخص لازم نمی آید
لیکن کلام با علامه و تابعین او در اثبات خباثتست چون حقیقت آن معلوم نیست
چنانکه دانستی و اما استثنای بول شتر پس بجهة آنکه ثابت شده که امر فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و آله جمعی را که بیمار شده بودند در مدینه منوره باشامیدن ابوال ابل
پس آشامیدند ایشان و شفا یافتند و بعضی مخصوص ساخته جواز شرب آنرا بصورت
تداوی چون آن رخصت در اینجا معلوم شد و بعضی مطلق تجویز کرده اند چون مقید ساخت

آنحضرت صلی الله علیه و آله جواز شرب آنرا بصورت ضرورت و روایت شده در کتابین از جعفری
قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام و هو یقول ابوال الابل خیر من البانها و یجعل الله الشفا فی
البانها گفت سلیمان جعفری که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم و حال آنکه
او میفرمود که ابوال ابل بهتر است از شیرهای آن و میگرداند خدای تعالی شفا را در
شیرهای آن و احتمال میرود که مراد این باشد که با وجود اینکه شفا در شیرهای آن
قرار داده شده است ابوال آن بهتر است پس در ابوال آن خیر عظیم خواهد بود
و بعضی مؤید ساخته اند برای حلیت بول ابل مطلقا این را که از شریعت مقدسه معلوم شده
جواز استشفا بآن پس باید که حلال باشد چون وارد شده که شفا در حرام نمیباشد لیکن
کلام در صحت این خبر است و بحث از آن بیشتر مذکور شد و میتوان استدلال کرد بر مذهب
علامه رحمه الله تعالی بآنچه وارد شده در موثقه عمار ساباطی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم
در ضمن حدیث طویل و سئل عن بول البقر یشربه الرجل قال ان کان محتاجا الیه یتداوی به
یشربه و کذلک بول الابل و الغنم یعنی و سوال کرده شد آنحضرت علیه السلام از بول گاو
که مرد بیاشامد آنرا امر فرمود که اگر محتاج بآن باشد که تداوی بآن کند می آشامد آنرا و همچنین
است بول شتر و گوسفند اما ازین حدیث مساوات بول آنها با بول شتر ظاهر میشود در حکم
و ظاهر آنست که قایلین بحرمت نیز تجویز تداوی بآنها میکنند لیکن چون تداوی بآنها شیوعی
ندارد و بخلاف بول شتر تصریح باستثنای خصوص آن نموده اند و طریق احتیاط در امثال
این امور واضح است **و اما شیر حیوانات** پس تابع لحم است در حکم حرمت و کراهت
و اباحت و دستوری معلوم میشود از آنچه بیشتر مذکور شد در بحث لحم ماهی و تخم طیور
و در جواز شرب شیر الاغ چند خبر صحیح وارد شده است روایت شده در کتابین

١٦٩

بسند صحیح از عیص بن القسم عن ابی عبد الله علیه السلام قال تغدیت معه فقال هذا شیراز

الالبان اتخذناه لمریض لنا فان احببت ان تأکل منه فکل گفت عیص بن القسم که چاشت

کردم در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلم پس اشاره فرمود بچیزی و گفت این دله الالبان

ساخته ایم آنرا بجهة بیماری که داریم پس اگر دوست میداری تو که بخوری ازان پس بخور

و قریب بمضمون این روایت دیگر هست و روایت شده بسند حسن کالصحیح از عیص بن

القسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن شرب البان الاتن فقال اشربها گفت عیص بن

القسم که سؤال کردم حضرت ابا عبد الله ع را از آشامیدن شیرهای الاغها پس فرمود

که بیاشام آنرا و قریب بمضمون این نیز روایت دیگر هست و این اخبار نیز فی الجمله دلیل

حلیت گوشت الاغ میشود واما خون پس خون مسفوح و آن خونیست که بیرون آید بقوت

نزد قطع عرق حیوان یا ذبح آن نجس و حرامست باتفاق و تحریم آن در کتاب کریم مذکورست

و خونیکه دفع نکند آنرا حیوان مذبوح و باقی بماند در گوشت آن طاهر و حلالست و

ظاهر صاحب اتفاق در حلیت آنست و آنچه از مذبح بسبب نفس کشیدن بدرون حیوان

رود پس آن نجس و حرامست چون از جمله دم مسفوح است و بجهت عارض بدرون رفته

پس ادله تحریم دم مسفوح شامل آن هست و اما خون غیر مسفوح از حیوانات محرمه مانند

بزغ و کنه و امثال آن پس حرمت آن واضح است از راه خباثت و حرمت اصل آن

هر چند نجس نباشد و اما خون غیر مسفوح از حیوانات محلله چون ماهی پس علامه حلی

طاب ثراه در کتاب منتهی المطلب تصریح کرده بحلیت آن و استدلال کرده از آن بر

طهارت آن که نسبت داده قول بآن را بعلمای ما تمام و شهید ثانی علیه الرحمه در روضه

البهیه در بحث محرمات ذبیحه گفته که حرام نیست چیزی از آن مذکورست و از جمله آنها هست

حرمت خون مسفوح

خون

١٥٠

خون از مثل ماهی و ملخ اما در مسالک حکم بحرمت آن کرده و استدلال نموده بران

بنجاست و خباثت آن محل تامل هست و اگر حرام باشد باید که اصلا خون در لحم ماهی

نماند تا حلال باشد خوردن آن زیرا که تفاوتی در خون ماهی نیست بخلاف حیوانات

که نفس سائله دارند چه دانستی که خون مختلف در لحم آنها حلال است با آنکه خون ماهی

طاهر است و خون آنها نجس و این بسیار بعید است و اگر واقع شود قلیلی از خون در دیگی

که جوشد بر روی آتش و زایل و مضمحل شود آن خون بسبب جوشیدن دیگ پس شیخ

مفید علیه الرحمه و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه قایل شده اند بطهارت و حلیت

مرق و سایر آنچه در آن دیگ است از گوشت و امثال آن و شیخ مفید اعتبار قلت خون

نیز نکرده است و مستند ایشان درین مسئله آنست که روایت شده در کتاب کافی

بسند صحیح از سعید اعرج قال سألت ابا عبد الله ع عن قدر فیها جزور وقع فیها

قدر اوقیه من دم ایؤکل قال نعم فان النار تاکل الدم گفت سعید اعرج که سؤال

کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلم را از دیگی که دران باشد شتر پس واقع شود

دران قدر چهل درهم از خون و تفسیر اوقیه باین در کلام اهل لغه هست و در بعضی

اخبار نیز وارد شده است یا چند مثقال چنانکه بعض اهل لغت گفته اند یا خورده

میشود فرمود حضرت که بلی بدرستی که آتش میخورد آن خون را و در روایت زکریا

بن آدم از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم قریب باین واقع شده و محمد بن ادریس

و جمعی از متاخرین قایل بنجاست و حرمت آن شده اند زیرا که نجس شدن آنچه دران

دیگست بسبب وقوع خون دران محل کلام نیست و غلیان و جوشیدن را کسی از جمله

مطهرات نداشته است و مرق چون مایع و روانست قابل تطهیر نیست اما گوشت

سایر جامدات که در میان آن بهشت آب کشیدن طاهر و حلال میشود و جواب گفته اند از روایتین
اولا بضعف سند و روایت زکریا بن آدم اگرچه ضعیف السند است همچنانکه گفته اند
اما چون سعید اعرج ظاهر است که صحیح است هرچند نجاشی توثیق سعید نموده است و علامه نیز در خلاصه
بگذر توثیق آن نموده اگرچه در مختلف در بیان ضعف این حدیث گفته که حال او را نمیدانم
و ثانیا بحمل خونی که مذکور است در اینها بر خون ماهی و این جواب نیز خالی از ضعفی نیست
زیرا که قطع نظر از بعد این حمل میتوان گفت که اگر خون ماهی چنانکه ظاهر است حلال نیز
هست پس تعلیل بانکه آتش آنرا میخورد چنانکه حضرت فرموده برای چیست و اگر حلال
نیست پس قول بحلال شدن خون حرام بسبب غلیان اشکال دارد مثل قول بپاک شدن
خون حرام بسبب غلیان اشکال دارد مثل قول بپاک شدن خون نجس بسبب آن چنانکه اخباریان
میگفتند پس اولی آنست که یا عمل بروایت کنند یا بگویند که چون مخالف اصول است طرح آن
میکنیم و اگرچه قول شیخ طوسی علیه الرحمه بحسب دلیل قوی تر است اما احتیاط اقتضای عمل
بقول ابن ادریس میکند والله یعلم و اگر واقع شود در دیگ میته حیوانی که رگ جهنده داشته
باشد نجس میشود آنچه در آن دیگ است و مرق آنرا میریزند و لحم و حبوباتی که در آن باشد
میشویند و میخورند و حکم مذکور با آنکه از اصول مذهب معلوم است و از اخبار بسیار استنباط
آن میتوان نمود صریحا در روایت سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم نیز وارد شده
است باین عنوان که نقل فرموده آن حضرت علیه السلم که سوال کرده شد امیر المؤمنین علیه السلم
از دیگی که طبخ کنند پس ناگاه در آن موشی بیفتد فرمود که ریخته میشود [مرق آن و شسته میشود] گوشت و خورده
میشود و اگر میته حیوانی که رگ جهنده نداشته باشد واقع شود در طعام یا شراب
پس باعث نجاست و حرمت آن نمیشود و چون آن خود نجس نیست و در موثقه

عمار

عمار ساباطی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم وارد شده که سوال کرده شد آنحضرت علیه السلم
از جعل و مگس و ملخ و مور و آنچه شبیه باین باشد که بمیرد در چاه یا در شیر بنا بر اختلاف
نسخ و در زیت و روغن و مثل آن فرمود که هر چیزی که نباشد از برای آن خون یعنی
خون جهنده پس نیست باکی و دیگر اخبار داله برین بسیار است و باقی احکام متعلقه
بمیته بتفصیل پیش مذکور شد و احکام متعلقه بمسکرات نیز گذشت و اما نجس بنجاست
عارضه پس ما شرعا حکم بنجاست آن میشود و حرامست خوردن و آشامیدن آن باتفاق
و بعد از آنکه طاهر شود بحسب شرع حلال میشود و اگر بجهت دیگر حرمت نداشته باشد و
حکم بتطهیر آب و سایر مایعات و جامدات بتفصیل و تطویل بسیاری وارد و بحث از آن در ابواب
طهارت میشود و مناسب مطلب ما نیست **و اما غیر نجاسات** از فضلات حیوانات مانند لعاب
دهن و نخامه و دماغ و سینه و عرق و امثال آنها پس هرچه خبیث باشد از آن جمله باعتبار
خباثت حرام خواهد بود و اگر خبیث نباشد هرگاه اصل آن حیوان حرام نباشد
حکم بحرمت آن دلیلی ندارد و در روایت عبدالله بن الحسن از آبائه علیهم السلم
وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر حیوانی که نشخوار میکند پس سؤر آن یعنی
آبی که برسد بآن عضو از آن حیوان حلالست و لعاب آن حلالست و نخامه سینه
و دماغ انسان تا از دهن بیرون نیامده است ظاهر آنست که فرو بردن آن حرام نباشد
چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و از بعضی اخبار ظاهر میشود و اما از کلام بعضی از اصحاب ظاهر
میشود که همین که بفضای دهن رسید دیگر فرو بردن آنرا حرام میدانند اما بعد از
خروج از دهن پس ظاهر حرمت آنست و بعضی اخبار در باب جواز مکیدن زبان زوجه
و دادن زبان بآن برای اینکه بیکدیگر وارد شده و ظاهر آنها جواز فرو بردن لعاب

دهن زوجه از برای زوج و لعاب دهن زوج برای زوجه است چون زبان خالی از لعاب نمیباشد
و مکیدن در اغلب لازم میدارد فرو بردن آنرا اما چون آمده اخبار در باب صایم واقع
شده ظاهر آنست که باید حمل برین نمود که چیزی از آن بحلق نرود چه قول بجواز فرو بردن
لعاب دهن دیگری برای صایم اشکال دارد و اما ابریشم که از آن کرم خاص بهم میرسد
و مروارید که از صدف حاصل میشود اگر آن حیوان باشد چنانکه مشهور است پس احتمال
نجاست در آنها نمیرود که بآن سبب حرمت داشته باشند و اصل و آیات کریمه وارده در حصر
محرمات و تحلیل طیبات و عموم بعض اخبار افاده حلیت آنها میکنند و چنین چیزی که
مفید این باشد که این قسم چیزها که از این قبیل حیوانات بهم رسد حرام باشد سابقا
مذکور نشد و ظاهر نیست پس باید بحسب ادله شرعیه که حلال باشند و اشتباهی نیست
در حلیت مشک که نافه آهوست و توهم نجاست در آن نمیشود و همچنین در حلیت عنبر
و شیخ ابوعلی در کتاب قانون گفته که مظنون آنست که عنبر میجوشد از بعض چشمها که در بحر
میباشد و آنچه میگویند که کف دریا یا فضله حیوان بحریست پس بعیدست و بر فرضی که
فضله حیوان نیز باشد حلیت آن مسلم است و اما جندبیدستر پس معلوم و مسلم است
چنانکه شیخ ابوعلی در کتاب قانون و غیر او از اطبا در کتب خود گفته اند که خصیه حیوان
بحریست و جند معرب گند است بضم کاف و آن در لغت فرس بمعنی خصیه است و بیدستر
احتمال میرود که معرب بادستر باشد یعنی زایل کننده باد باعتبار حرارت و خاصیتی
که دارد و بعضی گفته اند که آن حیوان قندس است و خز نیز همانست و در جامع
بغدادی مذکور است که قندس سگ آبیست و از جلود آن پوستینی میسازند و آن
گرم کننده است و پشم آن قوت و صلابتی دارد و پوشیدن آن زایل میکند باد را

ازبدن

از بدن و نشستن بر آن نفع میدهد بکوفت نقرس را و قریب باین اوصاف برای حیوان جند
ذکر کرده اند و بر هر تقدیر حرمت جند ظاهر است زیرا که دانستی که از حیوان بحری بغیر از
ماهی فلس دار چیزی حلال نیست و توهم استحاله که بعضی کرده اند صورتی ندارد بلکه بغیر یبس
و خشکی تغییر دیگر در آن نشده و همین در استحاله کافی نیست چنانکه بتفصیل گذشت و در
باب خز اگرچه در روایت عبدالله بن ابی یعفور از حضرت ابی عبدالله علیه السلم وارد
الحیتان شده که ان الله تبارک و تعالی احله و جعل ذکاته موته کما احل الحیتان و جعل
ذکاتها موتها یعنی بدرستی که خدای تبارک و تعالی حلال کرده خز را و گردانیده تذکیه
آنرا مردن آن چنانکه حلال کرده ماهیها را و گردانیده تذکیه آنها را مردن آنها اما چون
این حدیث ضعیف السند است و مخالف قول اصحاب و اخبار دیگر است حمل میکنیم چنانکه
شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری گفته حلیت وارده در اینجا بر حلیت استعمال آن در ملبوس
نه بر حلیت اکل آن و فقرات سابقه حدیث فی الجمله مؤید این حمل میتواند شد و در روایت
کلب ابن ابی یعفور از حضرت ابی عبدالله علیه السلم مذکور است که خز کلب آبست و در روایت
حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلم وارد شده که خز سبع است چرا میکند و بر
و جا میکند و در آب و در صحیحه زکریا بن آدم از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم
نهی از خوردن گوشت آن واقع شده است و اما طهارت جند پس قویست بنا بر
اصل و اخبار داله بر طهارت اشیا تا معلوم شود نجاست و در ما نحن فیه نجاست
معلوم نیست و سگ بودن آن حیوان مشخص نیست و نجاست کلب بحری نیز محل اشکالست
و بحث از آن در ابواب طهارت میشود و اگر خز باشد آن حیوان پس بی‌دغدغه
طاهر است و آنچه بعضی نقل نموده اند که صید آن حیوان میکنند و در حال حیات

قطع این عضو از آن نموده و نامیافته آن پس بنابرین باید که میته و نجس باشد ثبوتی ندارد
و هرگاه در بازار مسلمانان از دست مسلم گرفته شود دور نیست که حکم ذکی داشته باشد
لیکن احتیاط در اجتناب از آنست و اما جواز نماز گذاردن با جند پس محل تامل است
و جواز نماز گذاردن در خز اگرچه معلوم حقیقت و معمول به اصحاب است و اخبار بسیار
دارد و ماخوذ بودن آن از حیوان معلوم نیست و عدم جواز اکل آن معلوم است و
مرویست از اهل بیت عصمت علیهم السلم که هر چیزی که حرامست اکل آن نماز در موی
آن و کرک آن و پوست آن و بول آن و روث آن و هر چیزی که بوده باشد از آن
فاسد است و تمام تحقیق این مسئله لایق بابواب صلوة است و خارج از مطلب ماست

بحث رابع در سموم هر چه قدر قلیل و کثیر از آن کشنده یا مضر بدن باشد بضرر
ظاهر پس مطلق آن حرام است اما اگر کثیر از آن کشنده یا مضر باشد پس خوردن
قدر قلیلی از آن که این اثر نداشته باشد حرام نیست مثل افیون و سقمونیا و حنظل
و امثال آن چه قدر متعارف از اینها کشنده و حرام است بخلاف قیراط و قیراطین بلکه
گاه باشد که طبیب بجزء از اینها را در میان ادویه باصلاح آورد که قدر بسیار از آن
ضرر نرساند پس حرام نخواهد بود و حاصل کسب حرمت اینها و مناط آن اهلاک یا اضرار است
پس هر قدری که ظن اینها در آن باشد حرامست و الا فلا و این بسیار مختلف میشود باختلاف
سموم و قوت و ضعف آنها و اختلاف مزاجها در قوت و ضعف و کیفیات و عادات و امثال
آن و این ظن حاصل میشود به تجربه یا اخبار مجربین و مستند این حکم اتفاق و نصوص وارده
در باب وجوب حفظ نفس و منع از القای آن در تهلکه است **بحث خامس** در طین بدانکه
حرمت طین باتفاق و نصوص بسیار و مراد بآن خصوص گل نیست بلکه کلوخ را نیز شامل است

وچون

وچون بحسب لغت طین اطلاق کرده میشود بر خاک ممزوج با آب حکم بشمول آن برای
خاک غیر ممزوج با آب اگر اتفاقی نباشد محل تامل است اما ظاهر حرمت آنست و شمول
آن برای ریگ و سنگ ظاهر نیست بلکه عدم شمول آن برای بعضی احجار چون یاقوت و
امثال آن ظاهر است لیکن خاک ممزوج با آب بعد خشکیدن و کلوخ شدن از حکم طین
بیرون نمیرود و دخول آن در حکم طین از خبر نیز ظاهر میشود و اما نصوص پس روایت
شده در کافی از ابراهیم بن مهزم عن ابی عبد الله علیه السلم ان علیا علیه السلم
قال من انهمک فی الطین فقد شرک فی دم نفسه روایت کرده ابراهیم بن
مهزم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که هر که اصرار
کند در خوردن گل پس بتحقیق که شریک شده در خون نفس خود یعنی شریک
شده است با امراض و علل در کشتن خود و سند حدیث در کتاب تهذیب صحیح است
اما در کافی صحیح نیست و در آنجا از ابراهیم بواسطه طلحة بن زید از معصوم علیه السلم
روایت شده است و این قدری بسبب ضعف روایت بی واسطه که در تهذیب
واقع شده میشود و اما اصحاب حکم بصحت آن نموده اند و روایت شده در کافی
بسندی که ظاهر صحت است از هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان
الله عز و جل خلق آدم علیه السلم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته
روایت کرده هشام بن سالم که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که بدرستی که خدا
عز و جل خلق کرد آدم علیه السلم را از گل پس حرام کرد خوردن گل را بر
ذریت او و روایت شده در کافی از سعد بن سعد قال سألت ابا الحسن
علیه السلم عن الطین فقال اکل الطین حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر

الا طين قبر الحسين عليه السلم فان فيه شفاء من كل داء وامنا من كل خوف
گفت سعد بن سعد كه سؤال كردم حضرت ابا الحسن رضا عليه السلم را از گل
پس فرمود كه خوردن گل حرامست مثل ميته و خون و گوشت خوك مگر طين قبر
حضرت حسين عليه السلم پس بدرستى كه دران هست شفا از هر كوفتى و امن از هر خوفى
و روايت شده در كتابين از قداح عن ابى عبد الله عليه السلم قال قيل
لامير المؤمنين عليه السلم فى رجل ياكل الطين فنهيه فقال لا تاكله
فان اكلته ومت كنت قد اعنت على نفسك روايت كرده ميمون قداح
كه فرمود حضرت ابو عبد عليه السلم كه گفته شد باميرالمؤمنين عليه السلم درباره مردى
كه ميخورد گل پس نهى فرمود او را پس فرمود كه مخور آنرا پس اگر بخورى آنرا و بميرى
خواهى بود چنين كه يارى كرده باشى بر نفس خود يعنى سعى كرده باشى در هلاك خود
و روايت شده در كتابين بسندى صحيح از معمر بن خلاد عن ابى الحسن عليه السلم قال
قلت له ما يروى الناس فى الطين وكراهيته فقال انما ذاك المبلول وذاك المدر
گفت معمر بن خلاد كه گفتم بحضرت ابى الحسن رضا عليه السلم آنچه را روايت ميكنند
مردم درباب گل و مكروه بودن آن و ظاهر است كه مراد استفسار باشد كه آن گلى كه
ميگويند كدامست و احتمال ميرود كه مطلب همين نقل باشد و لفظ كراهت كه واقع شده
منافاتى با حرمت اصطلاحى ندارد و چنانكه مكرر مذكور شد پس فرمود حضرت كه نيست مگر
اين خاك تر و اين كلوخ و ظاهر است كه مراد اين باشد كه طين كه واقع شده مراد از ان
نيست مگر همين تر و خشك پس ظاهر ميشود ازين جواب حضرت شمول طين از براى گل خشكيده چنانكه
گفتيم و ممكنست كه مطلب ازين حصر اين باشد كه طين حرام همينهاست و ديگر خصوصيتى

با آن ماخوذ و منظور نيست يا اينكه مطلب اخراج غبار و امثال آن باشد مانند خاك
سهلى كه بر روى ميوه با حبوب و غيره ديگر نشيند و حاصل اين باشد كه طين حرام اين گل و
كلوخ است نه غبار و مانند ان و احتمال دورى ميرود كه مراد اين باشد كه طين اين گل
تر است و اين خشك كلوخ است نه طين و بنابرين طين شامل گل خشك نخواهد
بود بلكه مخصوص گل باستعمال متعارف خواهد بود و ديگر در باب حرمت طين
اخبار در كتابين مذكور هست و كافيست آنچه مذكور شد و استثنا نموده اند
اصحاب ازين حكم تربت مبارك حضرت ابى عبد الله عليه السلم و گل ارمنى و گل مختوم را
اما تربت مبارك پس آن خاكيست كه بردارند از نزد قبر شريف آنحضرت عليه السلم
يا بفاصله تا هفتاد ذراع چنانكه در بعضى اخبار وارد شده و تا چهار فرسخ و پنج فرسخ
و هشت فرسخ نيز واقع شده است و ممكنست كه اين اختلاف باعتبار اختلاف مراتب
فضيلت آن باشد پس مرتبه عظيمه براى حوالى مرقد منوره باشد و مرتبه از ان پايين تر
براى هفتاد ذراع و همچنين تا هشت فرسخ و جواز تناول نمودن آن براى طلب شفا
محل حرف نيست و اخبار بسيار دارد و بعضى از انها مذكور شد اما جواز خوردن آن
بقصد تبرك غالبا از اشكالا نيست و خوردن آن در روز عاشورا بعد از عصر و افطار
بان در روز عيد غدير حديث دارد و اما چون سند آن صحيح نيست احتياط در ترك آنست و
درباب بر داشتن و كام طفل با آن روايت كرده حسين بن ابى العلا از حضرت ابى عبد الله
عليه السلم نموده است و قدر آنرا بدانه نخود تحديد كرده اند بعضى بايد كه بقدر نخود يا كمتر باشد
و زياده نباشد و در بعضى روايات سر انگشت نيز تحديد شده است و دعا كه در وقت
برداشتن و مهر كردن و تناول نمودن آن روايت شده لمتاج از شفاى

تربت مبارك و خوردن آن

دو دعا مو...

دعاى تربت

بآن مشروط تا بنهایت نیست بلکه اگر بآن نحو معهود باشد فضل خواهد بود و روایت کرده
شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله تعالی در کتاب مصباح بسند که دارد از
سعد عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال من اکل من طین قبر الحسین علیه السلم غیر مستشف
فکانما اکل من لحومنا فاذا احتاج احدکم للاکل منه لیستشفی به فلیقل اللّهمّ
رَبَّ هٰذِهِ التُّربَةِ المُبارَکَةِ الطّاهِرَةِ وَرَبَّ النُّورِ الَّذی اُنزِلَ
فیهِ وَرَبَّ الجَسَدِ الَّذی سَکَنَ فیهِ وَرَبَّ المَلٰئِکَةِ المُوَکَّلینَ
بِهِ اجعَلهُ لی شِفاءً مِن داءِ کَذا وَکَذا واجرع من الماء جرعة خلفه وقل
اللّهمَّ اجعَلهُ رِزقاً واسِعاً وَعِلماً نافِعاً وَشِفاءً مِن کُلِّ داءٍ وَ
سُقمٍ فَاِنَّ اللهَ تعالی یدفع عنك بها من کل ما تجد من السقم والهم والغم ان شاء الله
روایت کرده سعد بر که فرمود حضرت ابوعبدالله علیه السلم که هر که بخورد از طین قبر حضرت حسین
علیه السلم نه از برای طلب شفا پس گویا که خورده است او از گوشتهای ما پس وقتی که
محتاج شود احدی از شما بخوردن از ان برای استشفای آن پس باید که بخواند این
دعا را و ترجمه دعای شریف این است بار خدایا ای پروردگار این تربت مبارکه
پاکیزه و پروردگار نوری که نازل کرده شده است در ان و ظاهر آنست که مراد بنور
خط آنحضرت علیه السلم باشد که نزول در آن تربت مقدسه نموده و تعبیر بنور از آن قرة العین
رسول مختار بچندین اعتبار میتواند بود یکی آنکه از جانب صانع منور ارض و سما
دلیل و هادی و رهنما بود پس همچنانکه بروشنی و ضیا راه راست یافته میشود صراط
مستقیم شرع قویم بارشاد آنحضرت ظاهر و هویدا میگردد مثل آنکه حق جل و علا
تعبیر از قرآن در حق انبیا بنور فرموده در کریمه وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذی اُنزِلَ مَعَهُ

بیان مناسبت تعبیر با نور ... لعبر بنبی محبوب

دیگر

دیگر باعتبار غلبه تجرد و روحانیت و مزید ربط و ملکه اتصال با عوالم قدسیه
و مقربین نورانیه و ملائکه سماویه و در کتب فلاسفه با دله و براهین واضح و مبین
شده است که ماده و عوارض مادیه و غواشی جسمانیه و کدورات هیولانیه مانع
از تعقل و انکشاف حقایق و ظهور دقایق است و ثابت شده که مناط تعقل تجردات
و هر مجردی عاقل و هر عاقلی مجرد است و معلوم است که کدورت و قوت و جهل را
با تاریکی و ظلمت کمال مناسبت و ملایمت است و تعقل و انکشاف حقایق و ظهور اسرار را
با نور و ضیا و روشنی و سنا نهایت موافقت و مقاربت است پس مناسبت نور را با جناب
ایشان بکمال روشنی و ظهور است دیگر باعتبار فطرت و خلقت چه باتفاق خاصه و
عامه منقول است از رسول امین علیه و آله صلوات الله رب العالمین که من و علی از یک نوریم
و همیشه یکی بود این نور و انتقال مینمود از صلبی بصلبی تا آنکه منشعب شد در صلب
حضرت عبدالمطلب پس بخشی در صلب حضرت عبدالله قرار گرفت و بخشی در صلب حضرت
ابوطالب پس علی از منست و من از علی و پر ظاهر است که این دو نور تابان از تزویج
علی مرتضی و فاطمه زهرا با هم پیوست تا دیده جهان [illegible] بجمال السیدین شباب اهل
الجنان منور شد و هم آن خلاصه موجودات و علت غائیه ایجاد کائنات فرموده
که انا من حسین و حسین منی و در خبر است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که ربط و علاقه و الفت و انس حسنین با رسول مختار و جد بزرگوار خود بمرتبه بود
که تا این جهان بنور وجود آن سرور پر روشن و مزین بود ایشان خطاب بلفظ
پدر بان مینمودند بلکه یکی ابوالحسین میگفت و دیگری ابوالحسن و آنحضرت را جد و پدر خود میدانستند
و دیگر برای این مطلب وجوه بسیار میتوان گفت که مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و پس باز رجوع

نمایيم بترجمه دعای شریف پروردگار جسدی که ساکن شده در آن و مراد جسد مطهر
آنحضرت علیه السلام است و پروردگار فرشتگان موکلین آن بگردان آنرا برای من
شفا از کوفت چنین و چنین و ذکر نماید علاج خود را و بیاشامد جرعه از آب در پی آن
و بخوان این دعا را و ترجمه دعای شریف این است بار خدایا بگردان این
را روزی پیه کشاده یعنی آنرا سبب روزی واسع کن و ببرکت تناول آن روزی
واسع بمن ارزانی دار و همچنین در فقرات بعد و دانشی که نفع رساننده یعنی
دانشی که سبب ثبات من بر ایمان و باعث رسوخ آن در دل من باشد و آن عمل
نمایم تا موجب رستگاری من باشد و در ادعیه شریفه استعاذه واقع شده از
علمی که نفع نرساند چه ظاهر است که وجود چنان علمی موجب مزید وبال خواهد بود
و شفا از هر کوفتی و بیماری پس بدرستی که بعد از تناول آن تربت مطهر که بنحوی که
مذکور شد خدای تبارک و تعالی دفع میکند از تو ببرکت آن آنچه را بیابی از بیماری
و اندوه و غم انشاء الله تعالی و دیگر اخبار در باب دعاها در وقت خوردن و برداشتن
و کیفیت آن وارد شده است و ذکر آنها در کتب ادعیه میشود و در اخبار در باب
استحباب اتخاذ سبحه از طین قبر شریف آنحضرت علیه السلام روایت شده است و وارد شده
که اگر کسی بگرداند سبحه آنرا حال آنکه مشغول بذکر خدای عز و جل باشد نوشته میشود
برای او بازای هر دانه چهل حسنه و اگر بگرداند از روی سهو و غفلت نوشته میشود برای
او بیست حسنه و در روایت دیگر واقع شده که کسی که تسبیح کند هرگاه بگرداند آن سبحه را
و فراموش نماید ذکر نوشته میشود برای او آن ذکر و همچنین در باب استحباب سجود
بر آن در صلوة و همراه داشتن آن برای امن از خوفها و مکروهات و در باب مخلوط کردن

آن با حنوط

ذکر اشکال در باب ظهور بعضی
احکام بعد از رحلت نبی علیه الصلوة
والسلام و بیان اجوبه آن

آن با حنوط میت و نوشتن آن با میت در قبر اخبار وارد است و درین مقام و نظایر
آن مظنه ورود اشکالی است و بیان خلاصه اشکال آنست که ظاهر است که تا اینجهان منور
بوجود حضرت خیر البشر منور بود این احکام ظاهر نشود و از آن سرور بمردم نرسیده
بود و بعد از رحلت نبی و انقطاع وحی آلهی حکم شرعی متجدد نمیتواند شد پس فرا این نوع
احکام شرعیه چگونه میتواند شد و علم باینها از چه راه حاصل میشود و در جواب این
اشکال میگوییم که در اخبار اهل بیت علیهم الصلوة والسلام ذکر وجوه مختلفه و طرق
متعدده از برای علوم ائمه معصومین و خلفاء راشدین حضرت خیر المرسلین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین واقع شده است یکی از راه علم بقرآن مجید و آنچه در ظاهر
و باطن آن مخزون علم آلهی و معدن حکم نامتناهیست پس در احادیث روایات بسیار در
کتاب کافی و سایر کتب معتبره احادیث وارد شده که علم بجمیع آیات کتاب الله و دقایق
آن و تاویلات آن و ترتیب نزول آن و کیفیت نزول آن در نزد ائمه طاهرین علیهم السلام
هست و روایت شده که در قرآن مجید جمیع احکام و خبر زمین و خبر آسمان و خبر آنچه
واقع شده و آنچه خواهد شد هست و ما عارفیم بهمه آنها از اول قرآن تا آخر قرآن
و گویا آن در دست ماست و نظر میکنیم در آن و دیگر از راه بودن علم پیغمبر صلی الله علیه و آله
وارثم
و علوم پیغمبران پیش و اوصیای ایشان علیهم السلام و درین مطلب نیز در کتاب کافی
بابی مذکور است که علم جمیع علوم پیغمبران و اوصیای ایشان و کتب ایشان نزد
خلفای پیغمبر صلی الله علیه و آله هست و بایشان میراث رسیده و در سایر کتب نیز
احادیث درین باب موجود است و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
تعلیم کرد امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم که گشوده و منفتح میشد از هر بابی

اثر آن حضرت علیه السلم هزار باب و دو حدیث که ذکر هزار کنایه از کثرت و وفور آن باشد
و خصوصیت عدد هزار منظور نباشد دیگر از راه علم بجامعه و جفر و مصحف حضرت
فاطمه علیها السلم و استنباط اشیا از انها و جامعه چنانکه در اخبار وارد شده صحیفه
بوده طول آن هفتاد ذراع بخط شریف امیر المؤمنین علیه السلم و در ان بوده
هر حلال و هر حرامی و هر چه مردم بآن محتاج شوند از احکام و ارش جنایت و جزای
بدی که کسی نسبت بکسی کند حتی اینکه حضرت ابو عبد الله علیه السلم براوی مینماید که
آیا مرا اذن میدهی راوی میگوید که گردانیده شوم من فدای تو نیستم من مگر از شما پس بکن
آنچه میخواهی پس می افشارد حضرت عضو مرا او را بدست مبارک خود و مینماید که حتی
ارش خراش ابنیم در آنجا هست و جفر چیزی بود از چرم که در آن نوشته شده بود یا صحیفه
در میان آن بود که در آن صحیفه نوشته شده بود علوم پیغمبران و اوصیای ایشان
و علم علمایی که پیش بوده اند از بنی اسرائیل و مصحف حضرت فاطمه علیها السلم چنین در
روایات مذکور است که چون قبض نمود حضرت رسالت پناه را بسوی خود داخل شد بسیار و حزن
بیشمار بحضرت فاطمه علیها السلم رسید پس فرستاد خدای عز و جل برای تسلیه
و تعزیه او فرشته که حدیث میگفت با آن حضرت و مشغول میساخت او را پس نقل
کرد آن حضرت این را با امیر المؤمنین علیه السلم فرمود حضرت امیر المؤمنین که هر گاه احساس بآمدن
آن فرشته بکنی و صدای او را بشنوی مرا اعلام کن پس خبر میکرد حضرت فاطمه در وقت نزول
آن فرشته حضرت امیر المؤمنین را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آنچه از آن فرشته میشنید
بخط مبارک خود مینوشت تا آنکه صحیفه شد که در آن نوشته شده بود مثل آنچه در قرآن مجید است
دیگر آنکه نزد ایشان بود علم هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدای عز و جل و مجموع آن هفتاد و سه

حروف است

حرف است که یکی در علم غیب خدا نگاه داشته که بایشان عطا ننموده و آنچه نزد حضرت عیسی علیه السلم
بوده دو حرف بود که بانها عمل میکرد و همچنین شمرده شده است در حروفی که نزد هر پیغمبری
بوده و عدد مجموع آنها به پنجاه و چهار رسیده که آنچه نزد آل محمد است صلی الله علیه و آله
هفده حرف بر همه آنها زیاده است و روایت شده که حضرت سلیمان علیه السلم
یک حرف آنرا میدانست که تکلم بآن کرد و از دو ماهه راه از شهر سبا تخت بلقیس را بیک
طرفة العین آورد و دیگر آنکه امام علیه السلم هر گاه خواهد که چیزی را بداند اعلام مینماید خدا او را
بآن علم آنرا و درین مطلب نیز در کتاب کافی بابی مذکور است مشتمل بر چندین حدیث دیگر آنکه
با ایشان هست روحی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که تعلیم میکند بایشان فهم همه چیز
را و آن خلقیست اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل و داخل ملائکه نیست و با هیچکس از
انبیای سابق نبوده و در روایت وارد است که چنین نیست که هر وقت که او را خواهند
بیابند بلکه وقت خواهی دارد که با ایشان ملاقات میکند و درین مطلب نیز بابی
در کافی هست مشتمل بر چندین حدیث دیگر آنکه نیز است در می یابند از بسیاری هر کس احوال
او را و آنچه تعلق باو داشت و درین مطلب نیز بابی مذکور است مشتمل بر چندین حدیث دیگر
دیگر آنکه عرض اعمال عباد و در هر صبح و شام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر ایشان میشود
و درین باب نیز اخبار بسیار وارد است دیگر آنکه در هر شب جمعه ارواح انبیا و اوصیا
علیهم السلم و روح امام زمان علیه السلم عروج میکنند بآسمان تا آنکه میرسند بعرش
پروردگار جل شانه پس طواف میکنند آن هفت شوط و نماز میگذارند نزد هر یک از
قوایم عرش پس بر میگردند بجانب ابدان خود و صباح میکنند انبیا و اوصیا پر از
سرور و خوشحالی و صباح میکند امام زمان و حال آنکه زیاده شده و افزوده در علم

آصف

نیز در شب جمعه در لیله قدر ارواح اسلاف و ائمه عروج بارها میکنند

و دانش او بسیار و اگر این نمیبود هر آینه انقطاع می پذیرفت علم او و درین باب نیز اخبار بسیار
وارد شده دیگر آنکه در شب قدر نازل میشوند ملائکه و روح بر امام زمان علیه السلم
و تفصیل میدهند برای او علومی را که از نبی صلی الله علیه و آله بعنوان اجمال باو رسیده باشد
و امضا میکنند برای او احکامی را که او دانسته تا سال آینده بچه نحو عنوان بجا آورد آنها را
و وقایع و حوادث سال را تمام برای او عرض میکنند و خصوصیت اموری که در شب قدر واقع میشود آن ام
خوب معلوم نمیشود و از احادیث ظاهر میشود که مصلحت در اظهار آن نمیدانسته اند اما
بمجملا معلوم میشود که ملائکه علیهم السلم در آن شب بر امام علیه السلم نازل میشوند و تفاوتها
در علم او میشود و درین باب نیز احادیث بسیار روایت شده دیگر آنکه ملائکه در خانهای
ائمه علیهم السلم داخل میشده اند و اخبار بایشان میگفته اند و بر روی بساط ایشان میرفته اند
و بر بالشهای ایشان تکیه میکرده اند و مهربان تر بوده اند با اطفال ایشان از ایشان
با اطفال خود و جمع میکرده اند موهائیکه از بدن مبارک ایشان میریخته و می یافته اند
در جامهای اطفال و در روایت آمده که هیچ فرشته را خدای عز و جل نمیفرستد در
باب امری مگر اینکه ابتدا میکند آن فرشته بعرض آن بر امام زمان و درین باب نیز حدیثها
خبر در کتاب کافی مرویست اما مجملا معلوم است که کیفیت نزول ملائکه بر اوصیا و ائمه علیهم السلم
نه بنحویست که بر رسل و انبیا علیهم السلم است و اخذ کردن ایشان احکام را از ملائکه
نه بعنوانی نیست که پیغمبران کنند و درین باب نیز احادیث وارد است یا حضرت جبرئیل
علیه السلم بر ایشان نازل نمیشد یا آنکه او را بصورت نمیدیدند و صدا میشنیدند یا آنکه
مطلق ملک را بصورت نمیدیدند و استماع صحبت مینمودند و پرهائیکه از ایشان جدا
میشد و میریخت مشاهده مینمودند و بالجمله اختلافات باشد که عقل انسان با آنها

نتواند

نتواند رسید و منشاء این اختلافات آنست که احادیث وارده درین باب بحسب ظاهر
اختلاف دارد و ظاهر اخبار آنست که احکامی که باوصیا رسد باید البته به پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسیده باشد و زیاده تر علم ایشان بر علم او ممکن نیست و بعد از ملاحظه اینها هم ظاهر
میگردد که ممکن است که بعضی از احکام شرعیه باشد که در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بمردم نرسیده باشد و تصریح آن واقع نشده باشد و بعد از آن از ائمه
معصومین علیهم السلم بمردم رسد و ائمه علیهم السلم بیکی از وجوه که مذکور شد علم
آن داشته باشند مثل احکام جمعی که خروج کنند بر امام زمان علیه السلم که نقل شده
که مردم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرا گرفتند آن احکام را و دیگر احکام متعلقه
بروضهای مقدسه معصومین علیهم السلم و آداب داخل شدن در آنها و بیرون آمدن
از آنها و بجا آوردن اعمال در آنها و ثواب زیارت هر یک از ایشان و آنچه تعلق
بآنها داشته باشد و دیگر احکام تربت عنبر که حضرت ابا عبد الله الحسین صلوات الله و
سلامه علیه از استشفای بآن و سجده کردن بر آن و فرا گرفتن تسبیح از آن و سایر آنچه
تعلق بآن داشته باشد و دیگر احکام وقایعی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رو نداده باشد و اتفاق نیفتاده باشد که مستند حکم آن از آنحضرت کرده باشند بعد از آن
در زمان ایشان رو داده و حکم آنرا بنمایند اما اینکه چیزی در زمان رسول صلی الله
علیه و آله حرام بوده باشد و ایشان حلال کنند یا حلال بوده باشد و ایشان حرام
کنند پس این ممکن نیست چه حرام محمد صلی الله علیه و آله حرامست تا روز قیامت و حلال او حلالست
تا روز قیامت و در کتاب کافی بابی دیگر مذکور است در تفویض فرمودن و واگذاشتن
خدای عز و جل اختیار احکام را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و بتفصیل حکم چند ذکر شده

در باب نماز و روزه و غیر آنها که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد و خدا رخصت اجازه حکم آنحضرت
فرمود و آن احکام پاره بعنوان وجوبست و پاره بعنوان حرمت و پاره بعنوان سنت
و پاره بعنوان کراهت و مکرر حدیث وارد شده که تفویض که خدا عز و جل برسول فرموده
بود و اختیاری که باو داده بود بعد از او بائمه علیهم السلم فرمود و اختیار بایشان داد
و بنابراین ممکن است که بعضی از احکام که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله معلوم نشده
باشد ائمه علیهم السلم خواهند قرار آنها بدهند و خدا عز و جل اجازه آن بفرماید
والله اعلم باحکامه **واما طین ارمنی** پس آن گلی خاص معروفیست که می آید آنرا از ارمنیه
و خواص و منافع بسیار بجهت خوردن و طلا کردن و بوییدن آن در کتب طب مذکور است
مثل نفع رسانیدن بوبا و اسهال و جراحات و حبس نمودن خون و تقویت کردن
دماغ و غیر آنها از منافعی که اطبا بتفصیل ذکر نموده اند و استثنای آنرا اصحاب از راه
کثرت نفع و بسیاری احتیاج بآن نموده اند اما باز مخصوص ساخته اند جواز آنرا
بصورت احتیاج و اخبار طبیب حاذقی بنفع آن که قول او مفید ظن باشد اما در کار نمیدانند
انحصار دوا را در آن بلکه با وجود بدل تجویز تداوی بآن میکنند و گفته اند که در باب
جواز خوردن آن روایت حسنه وارد شده است و ظاهر است که مراد ایشان
از حسنه حسنه اصطلاحیه باشد یعنی که روات آن امامی مذهب ممدوح باشند
اما چنین روایتی الحال ظاهر نیست و روایتی که درین باب بما رسیده است که روایت (روایت)
کرده شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح مرسلا قال سئل جعفر بن
محمد علیه السلم عن الطین الارمنی یوخذ للکسر ایحل اخذه قال لا باس به اما انه
من طین قبر ذی القرنین وطین قبر الحسین بن علی علیه السلم خیر منه گفت راوی که سؤال

کردم حضرت صادق علیه السلم از گل ارمنی که اخذ کرده میشود از برای شکستگی بعضی عضوی که
شکسته باشد آیا حلالست اخذ آن فرمود حضرت که نیست باکی بآن بدرستی که از طین
قبر ذی القرنین است وطین قبر حسین بن علی علیه السلم بهتر است از آن و قطع نظر از
سند نموده دلالت این خبر بر جواز خوردن آن ضعیف است چه احتمال میرود که مراد سایل
از اخذ آن بجهت کسر آن باشد که آنرا بر عضو شکسته بربندند برای حبس کردن خون
یا غرض دیگر نه اینکه بخورند پس حضرت علیه السلم در جواب فرموده باشد که بستن
آن بر عضو شکسته قصوری ندارد و شاید که تتمه حدیث که طین قبر حضرت ابی عبدالله ع
بهتر است از آن فی الجمله دلالتی براین داشته باشد که آن هم مثل تربت مبارکه در
امراض خورده تواند شد و ممکنست که مراد اصحاب از حسن روایت حسن حیثیت
السند نباشد بلکه باعتبار موافقت با اصول و قواعد باشد اما بعد روارد و بعضی
از اصحاب تجویز تداوی بگل ارمنی نیز نکرده اند مگر در صورت اضطرار و انحصار
دوا در آن و متمسک شده اند باخبار واردة در باب نفی شفا از حرام و بحث در بعضی
آن اخبار سابقا مذکور شد و قول اول مشهور تر است میانه اصحاب اما احتیاط در
اجتناب از خوردن آنست مهما امکن **فصل ثالث** در بیان احکام مضطرین باکل
محرمات و درین چند بحث است **بحث اول** در تفسیر مضطر مشهور میانه اصحاب رضی الله
تعالی عنهم است که مضطر آن کسی است که بترسد از تلف نفس یعنی جزم یا ظن بآن داشته
باشد در صورت عدم تناول حرام یا بترسد از حدوث مرضی که بالفعل نباشد یا از طول
مدت مرضی که بالفعل باشد یا از دشواری علاج آن یا از زیاد شدن آن یا از زماندن
از رفقا در جایی که در آنجا ماندن مستلزم ظن بیکی از امور که مذکور شد باشد یا بترسد

۱۶۹

خوف تلف مال و عرض

ظن ح

از عدم قدرت بر سواری یا از عدم قدرت بر پیاده رفتن یا دویدن هر یک در وقتی که ظن احتیاج
بآن باشد و در عدم آن بتکیه از ضررهای مذکوره باشد و ظاهر است که خوف تلف مال و هتک
عرض نیز همین حکم داشته باشد اگر چه اکثر اصحاب متوجه ذکر آن درین مقام نشده اند و
ضررها که مذکور شد وقتی باعث جواز تناول حرام میشود که بمرتبه باشد که شاق و تحمل
آن و در متعارف عادات کم تحمل آن شوند و مختلف میشود این معنی باختلاف اشخاص
بسیار باشد که بر کسی شنیدن حرف درشتی بسیار شاق باشد و نسبت باو در متعارف عادت
این را ضرر عظیم گویند و بر دیگری خوردن چند چوب نیز سهل باشد و در عادت ابنا
نسبت باو دشوار نشمارند و شیخ طوسی در کتاب نهایه و تلمیذ او قاضی ابن البراج و
محمد بن ادریس و علامه حلی در کتاب مختلف رحمهم الله تعالی بآن رفته اند که جواز اکل
میته اختصاص دارد بصورت خوف تلف نفس و در غیر این حال جایز نیست و تمسک
شده اند بدلیل ضعیفی که پر تمام نیست و اول قول مشهور از اینها قوی تر است و هر گاه
جایز شود اکل حرام لازم نیست که ناچیز نماید آنرا تا وقتی که مشرف بر هلاک شود
بلکه جایز نیست در آن وقت خوردن آن زیرا که در آن وقت خوردن آن نفع ندارد
و غرض از تجویز آن حفظ نفس از هلاکت و هر گاه این حاصل نباید خوردن آن عبث
و حرام خواهد بود و در صورت اضطرار خلافست که آیا اکل آن حرام جواز از
باب رخصت دارد که اگر مضطر خواهد تواند نخورد یا آنکه واجب میشود اکل و ترک
آن اثم خواهد بود و ظاهر تر قول ثانی است چه حفظ نفس واجبست عقلا و شرعا
و القای آن در تهلکه حرام و ترک تناول حرام در صورت اضطرار باعث ترک حفظ نفس است
و بمنزله القای آن در تهلکه است پس حرام باشد و قایلین بجواز او گفته اند که چون

شیخ طوسی و دیگران

وقت خوردن میته

آن ماکول

۱۷۰

آن ماکول حرامست پس اجتناب از آن در هر حال نوعی از ورع و پرهیزکاریست و بمنزله
آنست که کسی مضطر شود و نعوذ بالله بگفتن کلمه کفر پس چنانکه امتناع از آن و صبر بر کشته شدن
بجهت آن جایز است همچنین امتناع از تناول حرام و صبر بر هلاک جایز باشد و این دلیل ضعیف است
چه ورع و پرهیزکاری در ترک تناول شیء وقتی بعمل می آید که حرام باشد تناول آن و از
برای مضطر چون حرام نیست تناول آن باتفاق و قیاس آن با اظهار کفر صورتی ندارد
چه جواز امتناع از آن بخصوص و صبر بر قتل برای ترک آن از شرع ظاهر شده است و
قیاس چیز دیگر بآن کردن شرعا صورتی ندارد با آنکه قیاس مع الفارق است چه آنچه در آنجا
بعمل می آید از اعزاز دین مبین و اظهار اینکه ایمان بخدای عز و جل چیزیست که بذل جان
در حفظ آن می توان نمود در اینجا بعمل نمی آید مثل اینکه بستن دست در نماز و شستن
پا در وضو در حال تقیه واجبست با آنکه اظهار کلمه کفر برای تقیه واجب نیست و بعضی از اصحاب
تناول بعضی از محرمات را در صورت اضطرار تجویز نکرده اند و سابقا مذکور شد

بحث باغی

در ذکر استثنای باغی و عادی از این حکم و بیان حد آنچه تناول کرده میشود از حرام در صورت
اضطرار بدانکه هر کس مضطر شود بآن معنی که مذکور شد به تناول محرم جایز است برای او
تناول آن مگر باغی و عادی و این استثنا در صریح کلام ملک علام جل شانه موجود است
اما خلاف در تفسیر آنست پس بعضی گفته اند که باغی کسیست که خروج بر امام زمان ع
کرده باشد و استعمال آن در این معنی نزد اهل شرع شایع و متعارفست و شاید
که بمرتبه حقیقت رسیده باشد و در اصل لغت بمعنی کسیست که از حد در گذرد و چون
خروج بر امام زمان علیه السلم فرد کاملست از این استعمال آن در این معنی شایع شده است
و عادی بمعنی قاطع الطریق است و در اصل لغت بمعنی ستمکار و تجاوز از حد کننده است و در

استثنای باغی و عادی

و معنی باغی و عادی و حکم آنها

بحث

باغی

باغ ح

عادی

طلب صید از برای لهو و نشاط و عیال

امامزاده عبدالعظیم و بیان فضیلت زیارت آنجناب [illegible]

فرو خاص مستعمل شده است و این تفسیر را روایت نموده احمد بن محمد بن ابی نصر مرسلا از
حضرت ابی عبدالله علیه السلم و در روایت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از حضرت تقی علیه السلم
باغی تفسیر شده بکسی که طلب صید نماید برای لهو و نشاط نه از برای اینکه بیاید و آنرا برای
عیال خود و بنا برین از باغی بمعنی طالب خواهد بود که در فرو خاص بمعنی طالب صید مستعمل
شده است و عادی بمعنی دزد تفسیر شده است و عبدالعظیم راوی این حدیث شریف
امامزاده واجب التعظیم است که مزار منورش در خارج بلده طیبه طهران است و آنحضرت
بچهار واسطه با کریم سید شباب اهل الجنان حسن بن امیر المؤمنین علیهم صلوات الله الملک
المنان میرسد باین ترتیب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن
علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین و از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت شده
که آنحضرت وارد ری شد وقتی که گریزان بود از سلطان و ساکن شد در زیر زمینی
در خانه یکی از شیعیان در کوچه موالی و مشغول بود بعبادت حق تعالی روزه میداشت
روز را و زنده میداشت شب را و گاهی خفیه بیرون می آمد و زیارت میکرد قبری را که مقابل
قبر شریف اوست و شارع در میان است و میفرمود که این قبر یکی از اولاد امام همام موسی
کاظم علیه السلم است و پیوسته خبر آنحضرت در آن زیر زمین و میرسید جز او بیکی یکی از شیعیان
آل محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه شناختند او را اکثر ایشان پس دید مردی از شیعه
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب که فرمود باو که مردی از فرزندان من برده
میشود از کوچه موالی و مدفون میشود نزدیک درخت سیبی در باغ عبدالجبار پسر عبدالوهاب
و اشاره فرمود بمکان دفن او پس رفت آن مرد که بخرد آن درخت و مکان آنرا
از صاحبش پس پرسید از او صاحب درخت که بچه ترتیب اراده خریدن این درخت و این

محل قبر عبدالعظیم

مکان

قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

مکان نموده پس بیان نمود آن مرد برای او خواب خود را پس گفت صاحب درخت که
من نیز همین خواب را دیدم و گردانیدم آنها را وقف نمودم که اشراف و شیعیان
در آن مدفون شوند بعد از آن بیمار شد امامزاده و برحمت ایزدی پیوست
و چون برهنه کردند او را برای غسل در جیب او رقعه یافتند که نسب شریفش
بنحوی که مذکور شد در آن نوشته بود و روایت کرده محمد بن یحیی العطار
از مردی از اهل ری که رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلم پس پرسید
از من که کجا بودی گفتم بزیارت حضرت امام حسین علیه السلم رفته بودم فرمود
که اگر زیارت میکردی تو قبر عبدالعظیم را که در نزد شماست هر آینه بودی مثل
کسی که زیارت حسین بن علی علیهما السلم کرده باشد باز رجوع نماییم بحل
مطلب پس در روایت حماد بن عثمن از حضرت ابی عبدالله علیه السلم باغی بطالب
صید و عادی بدزد تفسیر شده است و بعضی تفسیر نموده اند باغی را بکسی که اخذ
نماید از مضطر دیگر چیزی را که او داشته باشد بقدر سد رمق و حفظ نفس خود
پس آن باغی احیا میکند نفس خود را بتلف دیگری و این جایز نیست و عادی را
تفسیر نموده اند بکسی که تجاوز از حد تیسیر نماید در خوردن محرم و بعضی
تفسیر کرده اند باغی را بکسی که خواهد محرم را و ظاهر اینست که مراد این شخص
که او لا باختیار طلب محرم رفت و آخر مضطر بخوردن آن شد پس جایز
نیست برای او خوردن آن و اما حد تناول از محرم پس آن قدر است که دفع
آن ضرر مظنون که گفتیم باو بشود و تجاوز نمودن از آن جایز نیست پس
اگر کسی برسد که از جوع هلاک شود آن قدر بخورد که سد رمق و حفظ نفس باو

فضل زیارت حضرت عبدالعظیم

معنی باغی و عادی

زیاده خوردن

حد خوردن از حرام

دفع ضرر مظنون

بحال آید و از جوع نمیرد نه اینکه آنقدر بخورد که سیر و ممتلی شود و بر این قیاس
ظن ضررهای دیگر و اگر بالفرض کسی در بیابانی ظن آن داشته باشد که دو سه روز دیگر چیزی پیش
نخواهد افتاد و برداشتن چیز حرامی که بدستش افتاده با خود مقدورش نباشد باید که
آنقدر بخورد که مظنون شود که تا رسیدن بخوردنی دیگر از جوع نخواهد مرد هرچند
بالفعل زیاده از حد سیری باشد و بعضی از اصحاب تصریح نموده اند که باید مضطر خوردن حرام
را بقصد دفع ضرر و حفظ نفس و امتثال امر الهی کند نه بقصد لذت بردن و سیر شدن و
اگر باین قصد نباشد و اکل کند حرام خواهد بود بر او و فحوای آن

بحث ثالث

در ذکر اضطرار بطعام غیر هرگاه مضطر شود کسی بطعام غیر بنحوی که مذکور شد در تفسیر اضطرار پس آن صاحب
طعام یا حاضر خواهد بود یا غایب اما در صورت غیبت پس واجبست که قدری از آنرا
که رافع آن خطر و ضرر مظنون باشد بقیمت در آورد و قیمت آنرا بر ذمه خود قرار
دهد بجهت مالک اگر قیمی باشد و مثل آنرا بر ذمه گیرد اگر مثلی باشد و تصرف در آن نماید
و اگر ممکن باشد تحصیل اذن حاکم شرع در این تقویم و تصرف تحصیل اذن البته خواهد بود بلکه
احتمال وجوب اولی میرود و اگر ممکن نباشد بهتر آنست که تقویم آن و تصرف در آن باطلاع و تجویز
و تجویز جبر از عدول واقع شود اگر ممکن باشد [illegible] و اما در صورت حضور پس اگر آن
صاحب طعام خود مضطر بآن باشد لازم نیست بر او دادن بآن مضطر و اختیار نمودن
حیات این بر حیات خود مگر اینکه این شخص نبی یا وصی نبی باشد پس لازم است برگزیدن
حیات او بر حیات خود و همچنین جایز نیست برای آن مضطر گرفتن آن طعام از او بقهر و غلبه
چنانکه مذکور شد در ضمن تفاسیر باغی اما جواز دادن آن از برای مالک و جواز
گرفتن آن از برای مضطر در چنین صورتی محل تأمل است زیرا که بر جواز و عدم آن

اضطرار او بطعام غیر

بر دو قول که گفته اند و چون اکثر این فروض کمتر وقوع پیدا میکنند بنهایت رسانیدن
بحث از آنها ضرور نمی نماید و اگر صاحب طعام خود مضطر نباشد پس اگر این
مضطر قادر بر ثمن المثل آن زیاده یا کم باشد و بعد [illegible] و آورد از ضرر بگیرد فقیر
شود و کسی نمی یابد و اگر مضطر قادر بر ثمن المثل باشد و نقد بود لازم نیست
بر صاحب طعام که آنرا بایگان یا کمتر از قیمت واقعیه بدهد بلکه در صورت تعذر
از مضطر خواهد گرفت و هرگاه بمیرد و عاصی و ضامن خون خود خواهد بود و هرگاه
بمیرد و عاصی و ضامن خون خود خواهد بود و اگر مضطر قادر بر ثمن المثل و زیاده
نیز باشد و صاحب طعام بثمن المثل راضی نشود و زیاده خواهد پس آیا واجب
باشد بر مضطر دادن زیاده و جایز نباشد برای او گرفتن آن بقهر و غلبه از صاحب طعام
پس این محل خلافست و ظاهر کلام شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب مبسوط آنست که واجب
نمیدانند دادن زیاده از ثمن المثل را و جایز میدانند در صورت گرفتن آنرا بقهر
و غلبه بلکه چنانچه نیز و اگر کار بقتال انجامد و صاحب طعام کشته شود هدر و خون او هدر
خواهد بود و اگر مضطر کشته شود مظلوم و خون او مضمون خواهد بود و بعضی از اصحاب
قایل این شده اند که هرگاه ممکن باشد بر مضطر دادن زیاده از ثمن المثل واجب است
بر او دادن و تحصیل رضای صاحب طعام نمودن برای تصرف در مال او چونکه
تصرف در مال غیر بغیر رضای او و از طیب نفس عقلاً و شرعاً جایز نیست و مردم مسلط
بر اموال خود دارند چنانکه در حدیث وارد شده است و ضرورتی نیز داعی بر تصرف بغیر
اذن در صورت مفروضه نیست چون مضطر قدرت بر دادن زیاده از ثمن المثل
دارد و قول اخیر ظاهرتر مینماید و بعضی از اصحاب کلام مبسوط را تاویل نموده اند

باصاحب طعام مقابله

اگر مضطر قادر بر ثمن نباشد

وحمل بر صورت عدم قدرت مضطر بر بذل زیاده کرده اند و بنا بر این خلاف مرتفع
خواهد بود و اگر مضطر قادر بر ثمن نباشد واجب میشود بر صاحب طعام بذل کردن طعام
برای او چه اگر نکند اعانت بر قتل او کرده خواهد بود و احتمال میرود که بعد از قدرت مضطر
مطالبه ثمن از او نتواند نمود اگر ذکر عوض نشده باشد بلکه اگر ذکر نیز شده باشد
و این قصد داده باشد و قصد بذل آن برایگان نکرده باشد و زیاده از ثمن المثل
نمیتواند گرفت اگر در این وقت عقدی بر زیاده واقع نشود و اگر در این صورت امتناع
نماید مالک از دادن طعام جایز خواهد بود بر مضطر اخذ از او بهر وضعی که تواند به
و اگر کار به مقاتله انجامد حکم همانست که از مبسوط نقل شده و آیا واجب است اخذ بقهر
و غلبه پس آنچه گذشت سابقا از خلاف در مسئله جواز و وجوب اکل میته جاری میشود
در اینجا و بعضی از اصحاب تصریح نموده اند که مضطری که بحث از او میشود اعم است از
مسلمان و ذمی و کافریست که داخل بلاد اسلام شده باشد بامان
و اما کافر حربی پس حکم او چنین نیست و دیگر فروع این مسئله بسیار است که بر
ضرور نه در بحث از انها نیست **بحث رابع** در بیان حکم اینکه باید مضطر
میته و طعام غیر نه غیر اینها پس اگر صاحب طعام غایب باشد چند وجه اصحاب ذکر
نموده اند یکی اینکه متعین باشد خوردن طعام و بر ذمه گرفتن عوض آن برای مالک
زیرا که آن حلال بالاصاله است بخلاف میته و حرمتی که باعتبار ملک غیر بودن و
عدم اذن او عارض شده جبران بثبوت عوض طعام بر ذمه میشود پس
گویا که انتفی در اینجا بسبب قدرت بر چنین طعامی مضطر باکل میته نیست پس
جایز نباشد برای او اکل میته وجه ثانی اینکه متعین باشد اکل میته و عدم تعرض

امر بقتال

مضطر اعم است از مسلم و غیره

اگر مضطر طعام غیر بیابد و مال غیر غایب باشد

از برای

از برای مال غیر که جهت حق الناس است زیرا که حرمت میته باعتبار حق حق تعالیست و حرمت
مال غیر از جهت حق الناس است و مسامحه در حقوق الله زیاده واقع میشود و از
حقوق الناس چه عفو و بخشایش او جل شانه نسبت بعباد خود بی منتهاست
و آدمی بهر چیزی محتاج و بی نیاز است وجه دیگر اینکه در مال غیر حق الله و حق الناس هر دو
جمعند چون نهی فرموده حق تعالی از تصرف در مال غیر بدون اذن او بخلاف
میته که در آن نیست مگر همین حق الله و دیگر اینکه اباحت میته از برای مضطر بنص
کتاب کریم ظاهر میشود بخلاف اباحت مال غیر که اجتهادیست وجه ثالث
اینکه مخیر باشد میانه هر دو چون هر یک حرمتی دارند و بجهت اضطرار و حفظ
نفس شارع ماذون ساخته او را و بهر یک از انها رفع اضطرار او میشود
پس مخیر باشد او میانه انها و ترجیح حکم شرعی باین وجوه عقلیه محل اشکال است
و اگر صاحب طعام حاضر باشد پس اگر بذل آن نماید بدون قیمت یا بقیمتی که مضطر
قادر بر آن باشد دور نیست که متعین باشد بر او قبول کردن یا خریدن آن
و عدم تعرض از برای میته زیرا که او در این صورت بسبب قدرت بر تناول الطعام
حلال بیرون میرود از تحت مضطر ترکه حلال کرده حق تعالی برای او اکل میته را مگر
اینکه مالک قیمت بسیار زیاد خواهد که دادن آن ضرر عظیم بحال مضطر داشته باشد
و اگر اصلا بذل آن نکند یا قیمتی خواهد که مضطر قادر بر آن نباشد پس اگر مضطر غلبه
بر او نتواند کرد بدون مقاتله و اتلاف نفسی دور نیست که باید از او بجبر بگیرد
و تناول کند و آخر عوض بدهد بلکه بعضی از اصحاب احتمال سقوط عوض نیز داده اند
و فرق میانه این حاضر و غایب است که این مکلف است از جانب شارع ببذل الطعام

بجبر گرفتن

بحفظ و مخالفت امر شارع میکنند پس جایز باشد مگر آنکه تصرف کردن در مالی
که او شرعاً مامور است ببذل آن بخلاف غایب که جهلاً تکلیف از شارع نسبت باو نیست
و مخالفتی از او بعمل نیامده است و اگر علم بمراد و محتاج نمیاند و بر پا شده فتنه
و منقطع تلف نفس باشد ظاهر است که اکل میته و ترک نفوس اند برای فتنه اولی باشد
و گفته اند که تناول میته حیوان حلال اولی است بر آن مضطر از تناول میته حیوان
حرام و تناول حیوان مذبوح حرام اولی از تناول میته است و تناول حیوان حلال
مذبوح کافر یا ناصب اولی است نسبت بهمه و دیگر از فروع حکم مضطر مسائل چندیست
که چون احتیاج بآنها کمتر اتفاق میافتد ظاهراً مصنف هم رساله را ایراد ذکر آنها **فصل**
رابع در ذکر آداب تناول طعام و آشامیدن شراب بعضی از علما رحمهم الله تعالی
علیهم دوازده چیز از آداب خوردن طعام ذکر نموده اند **اول** شستن هر دو دست
پیش از طعام روایت شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرموده شستن
یدین پیش از طعام زایل میکند فقر را و روایت شده در کتاب بسند حسن
کالصحیح از ابو حمزه ثمالی بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم عن ابی جعفر علیه السلم
قال یا باحمزه الوضوء قبل الطعام و بعده یذهبان الفقر قلت بابی
انت وامی یذهبان بالفقر فقال نعم یذهبان به روایت کرده ابو حمزه
که فرمود حضرت ابو جعفر محمد باقر علیه السلم که ای باحمزه وضو پیش از طعام و وضوء
بعد از آن میبرند فقر را و مراد بوضوء در اینجا شستن دستهاست و در اصل
لغت بمعنی تنظیف و تطهیر است و شایع شده است در لسان اهل شرع
استعمال آن در طهارت معهوده که فرد خاص از تنظیف است و بمعنی شستن

میته حیوان حلال گوشت و حرام گوشت

فصل رابع در ذکر آداب تناول طعام و آشامیدن شراب

ضبط ثمالی

معنی وضو

دستها

دستها نیز بسیار مستعمل میشود چنانکه درین حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر وارد
درین باب واقع شده است و گاهی بمعنی تیمم نیز مستعمل میشود چنانکه در کلام
شریف امیر المؤمنین علیه السلم واقع شده که لا توضؤا من موطاء یعنی تیمم نمیباشد
از خاکی که راه رفته شده باشد یعنی در میان راه باشد و بر آن تردد واقع شود
چه اکثر آنست که چنین خاک خالی از نجاست و کثافت نمیباشد و مستحب است که تیمم
از بلندیها که محفوظ باشد از کثافات واقع شود و مراد از نفی تیمم نفی فضیلت
و کمال آنست نه آنکه آن زمین راه معلوم النجاسه باشد پس صحیح نخواهد بود
تیمم از آن و وضوء بضم واو مصدر است و بفتح آن بمعنی آبیست که آب وضو کنند
مثلاً وقود بضم واو که بمعنی افروخته شدن آتش است و بفتح آن بمعنی هیزمیست
که بآن آتش افروخته میشود در اول گوید که گفتم پدر و مادر من فدای تو باد میبرند
اینها دو شستن دستها فقر را فرمود حضرت که بلی میبرند آنرا و این سوال از
قبیل سخنانیست که در مصارفات از راه تعجب گفته میشود و روایت شده در
کتاب کافی از سکونی از ابی عبد الله ع قال من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضأ
عند حضور طعامه روایت کرده سکونی که فرمود حضرت ابو عبد الله ع که هر که
خوشحال گرداند او را اینکه بسیار شود خیر و برکت خانه او پس باید که بشوید
دستهای خود را نزد حاضر شدن طعامش و در کتاب مذکور روایت شده از
سلیمان جعفری که حضرت ابو الحسن رضا علیه السلم میفرمود که هر که دست او پاکیزه باشد
با کی نیست که چیزی بخورد و بدون اینکه بشوید آنرا **ثانی** شستن هر دو دست
بعد از فراغ از طعام روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده شستن

کافی

بستن ها در آخر طعام زایل میکند اندوه را و نقصان در روایت ابو حمزه نیز مذکور شد

و در کتاب بین روایت شده از قداح عن ابی عبدالله ع قال من غسل یده قبل الطعام

و بعده عاش فی سعة و عوفی من بلوی فی جسده و روایت کرده قداح که فرمود حضرت

ابو عبدالله ع که هر که بشوید دو دست خود را پیش از طعام و بعد از ان تعیش مینماید

در برکت و کی و فراخی روزی و عافیت داده میشود از بلا و کوفتی که باشد در بدنش

و در کتاب کافی روایت شده از ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین ع

غسل الیدین قبل الطعام و بعده زیادة فی العمر و اماطة للغمر عن الثیاب و یجلو

البصر روایت کرده ابو بصیر که فرمود حضرت ابو عبدالله ع که فرمود امیر المؤمنین ع

که شستن دستها پیش از طعام و بعد از ان سبب زیادتی عمر و باعث چرک نشدن

جامه هاست و جلا میدهد چشم را **ثالث** پاک کردن دستها بدستمال بعد از شستن ثانی

نه اول روایت شده در کتاب بین بسند حسن کالصحیح از مرازم بضم میم و در آخر مهمله و

زای منقوطه مکسوره قال رایت ابا الحسن علیه السلم اذا توضا قبل الطعام لم یمس

المندیل و اذا توضا بعد الطعام مس المندیل گفت مرازم که دیدم حضرت ابا الحسن ع

را چنین که وقتی که میشست دستهای مبارک را پیش از طعام نمیمالید بدستمال و وقتی که

میشست بعد از طعام میمالید بدستمال و در کتاب کافی روایت شده از احمد بن ابی

محمد عن رجل قال قال ابو عبدالله ع اذا اغسلت یدک للطعام فلا تمسح یدک بالمندیل

فانه لا تزال البرکة فی الطعام ما دامت الندا وة فی الید روایت کرده احمد از

مردی که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم وقتی که بشوید دست خود را برای خوردن

طعام پس مال آنرا بدستمال پس بدرستی که همیشه برکت در طعام میباشد ما دام که

Right-hand margin of page 179, next to the text: کافی · ضبط لازم · کافی

تر در دست باشد و از حدیث شریف مذکور دلالت دارد بر اینکه شستن یک دست برای طعام

کافی است و مالیدن دست بدستمال بعد از طعام پیش از انکه بشوید آنرا و هنوز چیزی از

طعام در ان باشد کراهت دارد چنانکه روایت شده در کتاب کافی بسند موثق

از زید شحام عن ابی عبدالله علیه السلم انه کره ان یمسح الرجل یده بالمندیل و فیها شیء من

الطعام تعظیما للطعام حتی یمصها او یکون الی جنبه صبی یمصها روایت کرده زید

شحام که مکروه میداشت حضرت ابو عبدالله علیه السلم که بمالد مرد دست خود را بدستمال

و حال اینکه در ان باشد چیزی از طعام بجهت تعظیم طعام تا اینکه بمکد خود مکش آنرا یا بوده باشد

در پهلوی او طفلی که بمکد آنرا و دور نیست که از تعلیل کراهت بتعظیم طعام که در این حدیث

شریف واقع شده توان استنباط نمود که شستن دست نیز در وقتی که چیزی از طعام

در ان باشد قبل از مکیدن کراهت داشته باشد و در کتاب مذکور روایت شده

از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر گاه بخورد

احدی از شما طعامی پس بمکد انگشتان خود را که اکل با انها نموده میفرماید خدای عز و جل

که برکت دهد خدای تعالی ترا و در کتاب مذکور روایت شده از ابراهیم بن عقبه مرفوعا

از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که مالیدن دست بر او بعد از شستن بر طرف میکند

لکه صورت را و زیاد میکند روزی را و در کتاب مذکور روایت شده مرفوعا از

مفضل که شکوه کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلم از رمد پس فرمود که وقتی که بشوئی

دست خود را بعد از طعام پس بمال آنرا بر روی خود و بگو سه مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُحْسِنِ

الْمُجْمِلِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ راوی گوید که چنین کردم پس بدرد نیامد چشم من بعد از ان

رابع گفتن بسم الله بشروع در خوردن طعام روایت شده در کتاب بین بسند

Left-hand margin of page 180, next to the text: کافی · کافی · کافی · کافی · در درد چشم

صحیح از داود بن فرقد قال قلت لابی عبدالله علیه السلام کیف اسمی علی الطعام فقال اذا
اختلفت الآنیة فسم علی کل اناء قلت فان نسیت قال تقول بسم الله علی اوله وآخره
روایت کرده داود بن فرقد که گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام که چگونه بسم الله
بگوییم بر طعام پس فرمود که هرگاه مختلف باشد ظروف پس بسم الله بگو بر هر ظرفی
و ممکنست که مراد از اختلاف ظروف اختلاف الوان طعام باشد پس اگر از
یک طعام در چند ظرف باشد تعدد تسمیه در کار نباشد و احتمال می‌رود که محض
تعدد ظرف سبب تعدد تسمیه شود هر چند از یک طعام باشد راوی گوید که گفتم پس
اگر فراموش کنم چون همیشه این را رعایت کردن اشکالی دارد فرمود که میگوئی
بسم الله علی اوله وآخره و ممکنست که مراد سایل این باشد که اگر در اول فراموش کنم
یا بر بعضی ظروف فراموش کنم چه کنم پس فرموده باشد حضرت که بگو بسم الله علی
اوله وآخره که تدارک آن میشود و روایت شده در کتاب از سکونی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا وضعت المائدة حفتها اربعة آلاف
ملک فاذا قال العبد بسم الله قالت الملائکة بارک الله علیکم فی طعامکم ثم یقولون
للشیطان اخرج یا فاسق لا سلطان لک علیهم فاذا فرغوا فقالوا الحمد لله
قالت الملائکة قوم انعم الله علیهم فادوا شکر ربهم واذا لم یسموا قالت
الملائکة للشیطان ادن یا فاسق فکل معهم فاذا رفعت المائدة ولم یذکروا
قالت الملائکة قوم انعم الله علیهم فنسوا ربهم روایت کرده سکونی از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله که هرگاه گسترانیده
شود مائده فرود میآیند دور آن چهار هزار فرشته و در بعضی نسخ چهار فرشته

فراموشش نمایم بعضی از جهتی باشم
که گفتن تسمیه را بعد بر هر ظرف هم

واقع

واقع شده است پس وقتی که بگوید بنده بسم الله میگویند آن ملائکه که برکت دهد خدای تعالی
شما را در طعام شما پس میگویند بشیطان که بیرون رو ای فاسق نیست سلطنتی ترا
بر ایشان باعتبار اینکه ایشان ذکر اسم اعظم حق تعالی کردند پس نماند سلطنتی ترا
بر ایشان پس وقتی که فارغ شوند از طعام پس بگویند الحمد لله میگویند ملائکه که گروهی اند
که انعام فرموده خدای تعالی بر ایشان پس بجا آوردند شکر پروردگار خود را و این وصف
جمیلی است که ملائکه ایشان را میکنند و اگر ایشان بسم الله نگویند میگویند ملائکه بشیطان
که نزدیک شو ای فاسق پس بخور طعام باتفاق ایشان پس وقتی که برداشته شود مائده
و ایشان ذکر خدای تعالی نکنند یعنی سپاس نگویند میگویند ملائکه که گروهی اند که انعام فرموده
حق تعالی بر ایشان پس فراموش کردند پروردگار خود را و این مذمتی است که ملائکه
ایشان را میکنند بر کفران نعمت حق تعالی و روایت شده در کتاب کافی بسند موثق
از داود بن فرقد عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ضمنت لمن سمی علی
طعامه ان لا یشتکی منه فقال له ابن الکوا یا امیر المؤمنین لقد اکلت البارحة طعاما فسمیت علیه
فآذانی فقال لعلک اکلت الوانا فسمیت علی بعضها ولم تسم علی بعض قال نعم قال من ههنا
اتیت یا لکع روایت کرده داود بن فرقد که گفت حضرت ابو عبدالله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین
علیه السلام که ضامنم من از برای کسی که بسم الله بگوید بر طعام خود این را که شکوه نکند از آن
طعام و مراد اینست که طعامی که بسم الله بر آن گفته شود البته آزار نمیکند و من ضامن این
حرفم و از عهده آن بر می‌آیم پس عرض کرد بآنحضرت ابن کوا و آن ملعون از جمله خوارج
و دشمن آنحضرت بود که یا امیر المؤمنین بتحقیق که خوردم من شب گذشته طعامی پس
بسم الله گفتم بر آن و آزار کرد آن مرا پس فرمود حضرت که گویا که تو خورده چند رنگ

کافی

ابن کوا ملعون

طعام بسم الله گفته بر بعضی از آنها و بسم الله نگفته بر بعضی دیگر گفت این کو ابلی چنین بود فرمود
حضرت که از اینجا بعضی از آن طعامی که بسم الله بر آن نگفته بودی آزار کشیده ای الحمق و دیگر اخبار
وارده درین باب بسیار است **خامس** گفتن تسمیه بر هر لونی از طعام نزد شروع در اکل از آن
اگر الوان متعدده بر مائده باشد و ظاهر شد مستند این حکم از اخباری که پیش مذکور شد
و ظاهر صحیحه داود بن فرقد تعدد تسمیه بود به تعدد ظروف چنانکه دانستی و در روایت سمیع از
حضرت ابی عبدالله علیه السلم واقع شده که اگر کسی قطع چیزی خوردن کند بحرف گفتن باز عود
نماید بطعام تسمیه بگوید و در صحیحه عبدالرحمن الحجاج از حضرت ابی عبدالله علیه السلم وارد شده
که هرگاه حاضر شود مائده و یکی از حاضرین تسمیه بگوید بجزیت از دیگران و احتمال میرود که سنت
گفتن یکی از حاضرین بعمل آید اما ترتب فایده مزبور نرسانیدن طعام مشروط باشد برای هر کس گفتن
خورش تسمیه را بهر لونی بلکه بر هر طرف تکرار نمودن آن برای عود بعد از قطع چنانکه ظاهر
آن اخبار بود **سادس** اوراد حمد و سپاس حق تعالی بعد از فراغ از اکل و در اثنای آن و حمد
بعد از فراغ از اکل در روایت سکونی مذکور شد و در روایت ابی بصیر از حضرت
ابی عبدالله علیه السلم واقع شده که هرگاه گذاشته شود خوان بگو بسم الله و وقتی که
شروع نمایی در اکل بگو بسم الله علی اوله و آخره و وقتی که برداشته شود بگو الحمد لله
و دیگر اخبار درین باب بسیار است و اما تکرار حمد در اثنای طعام پس ظاهر میشود از
روایت عبید بن زراره که گفته خوردم باتفاق حضرت ابی عبدالله علیه السلم طعامی پس
نمیتوانم شمرد که چند مرتبه فرمود الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه یعنی سپاس مر خدای را
که گردانیده مرا چنین که اشتهای این طعام دارم **سابع** خوردن طعام بدست راست
در حالت اختیار و عدم مانعی از آن و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم واقع شده

که فرمود

که فرمود آنحضرت که چیزی مخور بدست چپ و حال اینکه قدرت بران داشته باشی که بدست
راست بخوری و روایت کرده جراح مداینی که حضرت ابو عبدالله علیه السلم مکروه میداشت
برای او که طعام بخورد بدست چپ یا آب بیاشامد یا چیزی بردارد با آن و قریب باین
واقع شده در روایت سماعه از آنحضرت علیه السلم و ظاهر است که مراد از شرب بدست
چپ گرفتن ظرف آنچیزی باشد به آن دست و کاری که باید بدست چپ بشود و مکروهست
که واقع شود به دست راست همین مستثناست **ثامن** ابتدا کردن صاحب طعام باکل پیش
از دیگران روایت کرده ابن قداح از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله
هرگاه تناول میفرمود طعام با جمعی اول کسی بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که دست
میگذاشت بطعام و آخر کسی بود که دست میکشید از طعام برای اینکه مردم خوب چیزی
بخورند و اکثر اصحاب رضی الله تعالی عنهم ذکر کرده اند این حکم را برای صاحب طعام اما
دور نیست که از حدیث شریف توان استنباط نمود که بزرگی که بر سر سفره باشد که
مردم چشم بر او داشته باشند و احتشام از او نمایند باید چنین سلوک نماید
تاسع دست کشیدن صاحب طعام از طعام بعد از دیگران از روایت پیش ظاهر شد
این حکم و در روایت علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلم وارد شده که
پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه وارد میشد بخدمت او مهمان چیزی میل میفرمود باتفاق
او و دست مبارک را نمیکشید از خوردن تا اینکه دست میکشید مهمان **عاشر** ابتدا کردن
صاحب طعام بشستن دست پیش از طعام و بعد از او کسی که بر جانب راست او باشد و همچنین تا دوره با تمام رسد و ابتدا
نمودن کسی که بر یسار او باشد دم
و همچنین تا آخر همه صاحب طعام بشوید بعد از طعام وارد شده این در روایتی
و در روایت دیگر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم واقع شده که در شستن بعد از

طعام ابتدا کند کسی که بر همین در نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده و ظاهر
آنست که مراد در بیت که تردد بخانه ازان واقع شود و آنرا ابتدا از انسان صاحب کنند
که روبروی در خانه نشسته باشند و بعضی و بسیار آنرا اعتبار کنند و معلل شده است
در خبر ابتدا کردن صاحب طعام بخیل در او این نوع احتشام یعنی شرم و خجلت از
مردم و شستن او بعد از همه در آخر باینکه اولی است او بصبر کردن بر بوی طعام و چربی
و اثر آن حادی عشر جمع کردن غساله دستها در ظرف واحد در روایت عمرو بن
ثابت از حضرت ابی عبد الله علیه السلم واقع شده که فرمود آنحضرت که بشوئید
دستها را در ظرف واحد که این سبب نیکوئی اخلاق شما میشود و در روایت
یونس از حضرت ابی الحسن علیه السلم وارد شده که یکی از اهل مجلس که دست شست
خواست غلام که طشت را بردارد پس فرمود با او آنحضرت علیه السلم که بگذار
آنرا و بشوئید دستهای خود را در آنجا ثانی عشر بر پشت خوابیدن بعد از
طعام و انداختن پای راست بر بالای پای چپ روایت کرده است احمد بن
محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابو الحسن رضا علیه السلم که هرگاه چیزی خوردی پس
بخواب بر پشت و بگذار پای راست خود را بر پای چپ فروع الاول مکروه است
تکیه کردن در وقت اکل و همچنین مربع نشستن و بر رو در افتادن وارد شده
در اخبار که رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز تکیه کرده چیزی میل نفرمود و از روزی
که مبعوث شد تا روزی که رحلت نمود چیزی میل میفرمود مثل چیز خوردن عبد
و می نشست نشستن عبد بجهت فروتنی نمودن برای حق تعالی و روایت نموده
حسن صیقل که شنیدم از حضرت ابا عبد الله علیه السلم که میفرمود که نشست روزی

زنی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت چیزی میل میفرمود و نشسته بود بر روی زمین
پس عرض کرد آن زن بحضرت که چیز میل میفرمائید مثل بنده و می نشینی نشستن
بنده پس فرمود حضرت که من بنده ام و کدام بنده زیاده است بنده که او از من پس
عرض کرد آن زن که لقمه از طعام خود بمن عنایت فرما پس داد باو حضرت لقمه پس گفت
او که نه والله نمیخواهم مگر آن لقمه را که در دهن مبارک تست پس بیرون آورد حضرت
لقمه را از دهن مبارک خود و داد بآن زن و خورد آن زن و فرمود حضرت ابو عبد الله ع
که پس بیمار نشد آن زن بعد از آن تا وقتی که رفت از دنیا و در روایت آمده که
حضرت ابو عبد الله دست مبارک خود را بر زمین گذاشته بود در وقت اکل و بعد
از آنکه مکرر عباد بصیر گفت بآنحضرت که پیغمبر صلعم نهی فرموده از این فرمود آنحضرت
که نه والله نهی نفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله از این هرگز و ممکنست که مراد این شخص
که تکیه کردن بر دست در وقت اکل قصوری ندارد و حضرت از آن نهی نفرمود بلکه
آنچه را آنحضرت صلی الله علیه و آله مکروه میداشت تکیه کردن بر پشتی و امثال آن بود
و احتمال میرود که مراد این باشد که نهی حضرت نهی تحریم نبود بلکه از باب کراهت بود و اینکه من
کردم برای بیان جواز آن بود و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلم نهی فرمود از مربع نشستن در وقت اکل و فرمود
که این جلسه ایست که دشمن میدارد آنرا و صاحب آنرا خدای عز و جل و در روایت سماعه از
حضرت ابی عبد الله علیه السلم نهی از رو در افتادن در وقت اکل وارد شده است الثانی
مکروه است ممتلی ساختن معده از ماکول و اگر مطلقا ضرر رسد حرام خواهد بود روایت شده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پر نمیکند ابن آدم هیچ ظرفی را بدتر از بطن خود و واقع

شده که بکروانند ثلث بطن را از برای طعام و ثلث آن را از برای شراب و ثلثی را خالی گذارد
از برای نفس و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم وارد شده
که نیست چیزی ابغض بسوی خدای عزوجل از شکم مملو و در روایت ابو عبیده از آنحضرت علیه السلم
وارد شده که وقتی که سیر شد شکم طغیان میکند و در روایت ابی بصیر از حضرت صادق ع
مذکور است که نزدیکترین حالتی که میباشد بنده را بسوی خدای عزوجل وقتیست که سبک باشد
بطن او و ابغض احوال او بسوی خدای عزوجل وقتیست که ممتلی باشد بطن او و عبد الله بن سنان
از آنحضرت ع روایت کرده که اکل بر شبع و سیری مورث برص است و هم از آنحضرت ع
مرویست که هر کو فرزی از تخمه و فساد غذا حادث میشود و مرضی که آن وارد میشود وارد شده
و دیگر اخبار وارد ده درین باب بسیار است و روایت شده از حضرت ابی جعفر علیه السلم که
فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که ایمان بمن نیاورده کسی که شب بروز آورد و همسایه
او گرسنه باشد و مرویست از حضرت ابی عبد الله ع که حضرت یعقوب علیه السلم چون رفت
از او فرزند و پیش این یامین ندا کرد که ای پروردگار من آیا رحم نمیکنی مرا بردی
هر دو چشم مرا و بردی دو پسر مرا پس وحی فرستاد خدای تبارک و تعالی باو که اگر میرانیده
باشم دو پسرت را هر آیینه زنده میگردانم ایشان را برای تو تا آنکه جمع نمایم میانه تو و
میانه آنها و لیکن تو بیاد بیاور گوسفندی را که کشتی تو آن را و بریان ساختی و خوردی و فلان
و در همسایگی تو روزه دار بود و ندادی باو چیزی از آن را پس بعد از این ندا میکرد منادی
حضرت یعقوب علیه السلم هر وقت چاشت از منزل او تا یک فرسخ که آگاه شوید هر که چاشت
خواهد پس بیاید نزد یعقوب ع و در وقت شام ندا میکرد که آگاه شوید هر که شام
خواهد پس بیاید نزد یعقوب ع **الثالث** مکروه است چیزی خوردن بدست چپ با عدم مانعی

همسایه

از اکل بیمین و اخبار داله برین پیش مذکور شد **الرابع** با کراهیت با کل در وقت مشی
و راه رفتن و در اخبار آمده که گاه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین میکرد اما در
روایت عبد الله بن سنان واقع شده که حضرت ابو عبد الله علیه السلم فرمود که چیزی
مخور در حالتی که راه روی مگر آنکه مضطر باین شوی **الخامس** سنت است اجابت
دعوت مسلم و اخبار بسیار درین باب وارد است و وارد شده که از حقوق واجبه
از برای مؤمن است اجابت کردن تو دعوت او را و در روایت جابر از حضرت
ابی عبد الله ع مذکور است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که وصیت مینمایم مر حاضر از امت
خود و غایب را باجابت کردن دعوت مسلم و اگر چه بر پنج میل باشد پس بدرستی که این
از دین است و هر میلی چهار هزار ذراع است ~~که در بعضی~~ که دو هزار گز باشد
و این ثلث فرسخ است و پنج میل یک فرسخ و دو ثلث فرسخ میشود و در صحیحه
کالصحیحه هشام بن سالم مذکور است که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که وقتی
که وارد شود بتو برادر ایمانی تو پس حاضر بیاور برای او آنچه حاضر باشد نزد تو
و اگر دعوت نماید او را پس تکلف کن از برای او **السادس** از فضایل طعامست
بسیار بودن دستها بر آن فرموده است حضرت صادق علیه السلم در روایت
سکونی که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که طعام هرگاه جامع چهار خصلت باشد
پس بتحقیق که تمامست آن از حلال باشد و بسیار باشد دستها بر آن و تسمیه
گفته شود در اول آن و حمد و سپاس حق تعالی بجا آورده شود در آخر آن
السابع سنت است ولیمه از برای عروسی و عقیقه مولود و ختنه کردن پسر و باز گشتن

جابر

میل و فرسخ

از سنن مؤکده اینها و در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام که ذکر فرموده قول
رسول الله صلی الله علیه و آله را مذکور است و متفرق در اخبار بسیار مذکور است و
ولیمه از برای بنای خانه نیز روایت [کرده] وارد و وارد شده که در طعام عروسی
رایحه جنت است و اینست که بویی که از آن استشمام میشود در طعامهای دیگر نیست
هر چند سعی نمایند در پاکیزگی و خوب پختن آنها **الثامن** سنت است اکرام مهمان روایت
نموده ابو اسحق بن عبد العزیز و جمیل بن دراج و زرارة بن اعین از حضرت ابی عبدالله ع
که فرمود که از جمله چیزها یکه تعلیم فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه علیها السلم
این بود که فرمود یا فاطمه هر که ایمان بخدا و بروز آخرت داشته باشد پس باید که
اکرام نماید مهمان خود را و زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلم روایت نموده
که از جمله چیزها یکه رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت علی علیه السلم تعلیم فرمود این بود
و دیگر اخبار درین باب بسیار است و روایت شده که مردی که وارد بلده شود پس او
مهمان انهاییست که در بلده آن بلده باشند از برادران او و اهل دین او تا اینکه
برود از آن بلده **التاسع** مکروهست ترک تناول طعام در شب روایت بسند حسن کالصحیح — ترک غذا در شب
از هشام بن الحکم که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که اول خراب بدن ترک عشا است
بفتح عین مهمله و مد الف یعنی طعام شب مقابل غدا بفتح عین منقوطه و دال مهمله و الف ممدوده
یعنی طعام چاشت و چون ترک عشا سبب پیری و ضعف بدن میشود و بعجز میشود باز ازاله
والمها باین اعتبار آنرا اول خراب بدن فرموده است و در روایت محمد بن مسلم از — عشا
حضرت ابی عبدالله علیه السلم مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که وا مگذارید

عشا را

عشا را پس بدرستی که ترک عشا سبب خراب بدنست و مرویست از حضرت ابی الحسن رضا ع
که در جسد عرقی است که نام آن عشا است پس هرگاه ترک نماید مرد عشا را همیشه نفرین میکند
براو این عرق تا اینکه صبح کند میگوید که گرسنه دارد ترا خدا گرسنه چنانکه گرسنه داشتی مرا
و تشنه دارد ترا خدا تشنه چنانکه تشنه داشتی مرا پس وانگذارد احدی از شما عشا را
اگرچه بلقمه یا اندک نانی یا شربت آبی باشد و چند چیز دیگر درین باب وارد است و در — تخمه و فساد غذا
خصوص شیخ و مردم مسن تاکید بیشتر است و روایت کرده اسمعیل بن عبد الخالق که
شکوه کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلم از دردها و تخمه و فساد غذا پس فرمود چیز
که چاشت کن و شام و مخور مابین اینها چیزی پس بدرستی که در آن مابین است فساد بدن
العاشر سنت است ابتدا نمودن در اکل بنمک و ختم کردن بآن روایت شده بسند
حسن کالصحیح از هشام بن سالم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلم که یا علی افتتاح کن طعام خود را بنمک و ختم کن آنرا بنمک
پس بدرستی که کسی که چنین کند عافیت داده میشود از هفتاد و دو نوع از انواع بلا
که از آنجمله است جنون و جذام و برص و بعضی مضمون در موثقه زراره از آنحضرت
علیه السلم مذکور است و آخر آن چنین است پس بدرستی که کسی که چنین کند دفع میکند
حق تعالی از او هفتاد نوع از انواع بلا را که پست‌ترین آنها جذام است و روایت
کرده یعقوب بن شعیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود که بدرستیکه رسول الله صلی الله
علیه و آله را عقرب گزید پس انداخت آنرا آنحضرت و فرمود که لعنت کند ترا خدا از تو نه
سالم نمیگذاری تو مؤمن و نه کافر را پس طلبید آنحضرت نمکی و گذاشت آنرا بر موضع گزیده
آن پس فشرد آنرا با ابهام مبارک خود تا اینکه ساکن شد آن پس نمک علاج آن فرمود

که اگر میدانستند مردم آنچه در نمکست بعضی از منافع و خواص محتاج نمیشدند با وجود
آن بتریاق و دیگر اخبار درین باب بسیار است **الحادی عشر** سنت است برچیدن و خوردن
آنچه بریزد از خوان روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود
امیر المومنین علیه السلم که بخورید آنچه را بریزد از خوان پس بدرستی که آن شفاست
از هر کوفتی باذن خدای عز و جل برای کسی که طلب شفا نماید بآن و دیگر اخبار
درین باب بسیار است و وارد شده که این برطرف میکند فقر را و بسیار میکند
فرزند را و نفع آن برای خصوص درد تهی گاه نیز روایت شده است و مرویست
که اگر کسی در صحرا چیزی بخورد واگذارد آنچه را میریزد برای طیور و سباع **الثانی عشر**
سنت است خلال کردن دندانها روایت شده بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم
از حضرت ابی عبدالله عم که فرمود پیغمبر صلعم که نازل شد جبرئیل عم بر من بخلال و در روایت
ابی جمیله از آنحضرت علیه السلم واقع شده که نازل شد جبرئیل علیه السلم بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله بمسواک و خلال و حجامت و مراد اینست که این احکام بخصوص بوحی جناب حق تعالی
برسالت حضرت جبرئیل عم برسول الله صلی الله علیه و آله رسید پس اهتمام باینها باید
داشت و در اخبار وارد شده که خلال کردن باعث خوشبوئی دهن و اصلاح
بیخ دندانها و جلب روزی و برطرف شدن غم میشود و نهی واقع شده از خلال نمودن
بچوب انار و مورد و نی و ریحان و برگ خرما و روایت شده که خلال کردن بچوب انار
و مورد و نی تحریک عرق اکله میکند و روایت شده که کسیکه خلال بچوب نی کند بر آورده
نمیشود حاجت او شش روز و وارد شده که خلال نمودن بچوب ریحان و شاخ درخت
انار تحریک عرق جذام میکند و روایت کرده ابن سنان که فرمود حضرت ابو عبدالله عم

که آنچه

که آنچه در بیخ دندانها باشد بعضی از بقیه غذا پس بخور آنرا و فرو بر آنرا و آنچه مابین دندانها
باشد پس بینداز آنرا **و اما آداب** آشامیدن آب پس در صحیحه کالصحیح حلبی و در روایت
معلی بن خنیس واقع شده که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که شرب آب [illegible]
بسه نفس افضل است از شرب بیک نفس و در روایت دیگر از آنحضرت علیه السلم واقع شده
که اگر آنکسی که آب بتو میدهد بنده باشد پس بیاشام بسه نفس و اگر آزاد باشد پس بیاشام
بیک نفس و در روایت شده بسند حسن کالصحیح از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت بودم من
در خدمت حضرت ابی عبدالله عم که آمد عبدالملک قمی بخدمت آنحضرت پس گفت بحضرت
که اصلحک الله بیاشامم من آب را در حال اینکه ایستاده باشم پس فرمود با او حضرت که
اگر خواهی بکن گفت بیاشامم آب بیک نفس تا سیراب شوم فرمود حضرت که اگر خواهی بکن

اینکه هم

ایا سجده کنم من و دستهای من در میان جامه من باشد فرمود حضرت که اگر خواهی بعد از آن
فرمود حضرت که بدرستی که من بخدا سوگند ازین و شبه این نمیترسم بر شما بعض این امور
از جمله آداب و سنن است و حق تعالی مواخذه شما در این امور نمیفرماید و باید که
اهتمام شما در استحکام اصول دین و اتیان بواجبات و ترک محرمات باشد و ازین
سخن و از اسلوب کلام ظاهر میشود که جوابهای حضرت از باب تجویز و رخصت
باشد پس منافاتی با سابق ندارد که شرب آب بسه نفس افضل است و از بعضی احادیث
شریف و بعضی اخبار دیگر ظاهر میشود که آشامیدن آب ایستاده قصوری ندارد
بلکه بهتر است و در روایت جراح مداینی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم واقع
شده که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که نمی آشامد مرد آب را در حالی که او
ایستاده باشد اما در بعضی روایات تفصیل واقع شده است که در روز شرب آب

ایستاده بهتر است و باعث قوت و صحت بدن است و در شب ایستاده خوب نیست
و موروث ماده صفر است و باین تفصیل جمع میانه اخبار میشود و منافاتی نمیماند
و مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که هرگاه بیاشامد احدی از شما آب
پس بگوید بسم الله پس قطع نماید و بگوید الحمد لله و همچنین تا سه مرتبه تسبیح میکند
برای او آن آب مادام که در بطن اوست و وارد شده که از پیش دسته
کوزه نباید آب آشامید که آن جای نشستن شیطانست و روایت کرده
داود رقی که بودم من در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلم که طلب فرمود آب
پس چون آشامید آنرا دیدم آنحضرت را که گریست و فرو ریخت چشمهای مبارکش
قطرات اشک را و فرمود که ای داود لعنت کند خدای تعالی قاتل حسین را پس
نیست بنده که بیاشامد آب یاد آورد حسین صلوات الله علیه و اهل بیت او را
و لعن کند قاتل او را مگر اینکه مینویسد خدای عز و جل برای او صد هزار حسنه و می اندازد
از او صد هزار سیئه و بلند میکرداند برای او صد هزار درجه و گویا که او آزاد
نموده صد هزار بنده را و محشور میکرداند او را خدای عز و جل روز قیامت با اطمینان
قلب با فرح و سرور و در روایات آمده که سید آشامیدنیها در دنیا و
آخرت آبست و عبدالرحمن الحجاج روایت نموده که فرموده حضرت ابو عبدالله ع
که اول چیزی که سؤال میفرماید خدای جل ذکره بنده را این است که میفرماید باو که آیا سیراب
نکردم ترا از آب شیرین و مرویست که از حضرت ابی عبدالله ع که فرمود بسیار میاشام
آب را پس بدرستی که آن ماده هر مرضیست و احمد بن عمر حلبی روایت کرده که وصیت میفرمود
آنحضرت ع مرد دیرا پس فرمود باو که کم کن آشامیدن آب را پس بدرستی که شرب آب بسیار میکند

ماده هر

در اینکه بنده شکر میکند بعد از شرب آب

در اینکه ابو عبدالله ... [illegible]

هرکوفت

هر کوفت را و اجتناب کن از دوا مادام که متحمل کوفت میشوی بدن تو و روایت
شده که فرموده امیر المؤمنین علیه السلم که آب زمزم بهترین آبیست که بر روی زمین است
و روایت شده که فرموده آنحضرت ع که فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله که آب
زمزم دوا است از هر چیزی که آشامیده شود از برای آن و روایت کرده اسمعیل بن
جابر که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که میفرمود آب زمزم شفاست
از هر کوفتی و گمان دارم که فرموده آنحضرت که کائنا ما کان یعنی خواه کوفت که بوده باشد
آن کوفت از هر نوع کوفتی که باشد یا اینکه بجهت شرب آن آب هر قدری که بخورد و بهر
وضعی که باشد و در بعضی نسخ بجای ما کان من کان است و بنا بر این معنی آن خواهد بود
که هر شخصی که شفا میخواهد بوده که بخورد و در بعضی روایات واقع شده که آب زمزم نافع است
برای هر چیزی که آشامیده شود از برای آن و بنا بر این روایت آشامیدن آن بقصد
هر مطلبی نافع خواهد بود در روا شدن آن مطلب و دیگر اخبار در فضل آب زمزم
بسیار است و روایت کرده مصادم که بیمار بود مردی از غلامان ما در مکه
تا اینکه افتاد بحالت مرگ پس رسیدیم من بخدمت حضرت ابی عبدالله ع در عرض راه
پس فرمود که ای مصادم فلان یعنی آن مرد بیمار در چه کار است گفتم گذاشتم
آنرا بحالت مرگ که دار بیده شوم فدای تو پس فرمود که ای مصادم فلان یعنی آن مرد
بیمار در چه کار است گفتم گذاشتم آنرا بحالت مرگ که دار بیده شوم فدای تو
پس فرمود که اگر من بجای شما بودم میدادم تا بولانه آب ناودان یعنی
ناودان خانه مبارکه پس طلب کردیم ما آب ناودان را از هر کسی پس نیافتیم
آنرا و در میان بودیم ما که بلند شد ابری با رعد و برق و باران بارید پس

آدم مرغ خوشیکی نزدیکی از مردم که در مسجد بود بنا و داد دم با بود در یمن و کرفتم نوح
اورا او در میان او کردم قدری از آب تا و دادن پس آوردم آنرا برای آن بیمار تا
اینکه آشامید از آن و نیز فرمود از پیش او تا اینکه آشامید قدری سویق و صحت
یافت و سویق بغیر پست و قاووت نیز میگویند و عبارت از سفوف یکی از حبوبات
برشته کرده است و آن غذای شایعی بوده که در آن عهد که آنرا خشک و گاهی مخلوط با آب
یا روغن میخوردند و در روایت ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم مذکور است
که امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که بیاشامید از آب باران پس بدرستی که آن پاک
میکرداند بدن را و دفع میکند که فتهارا و در فضیلت آب فرات و استشفا بآن
اخبار وارد شده است و وارد شده که دو ناودان از بهشت میریزد در فرات
و در هر شب ملکی نازل میشود از آسمان و با او هست سه مثقال مشک از مشک بهشت
پس میریزد در فرات و نیست نهری در شرق ارض نه در غرب آن که عظیم تر باشد در برکت
آن از فرات و اکثر طفلها را با آب آن بردارند شیعه میشود آن طفل و روایت شده
که دو نهر مؤمن است و دو نهر کافر اما دو نهر مؤمن پس فرات و نیل مصر است و اما دو نهر کافر
پس دجله و نهر بلخ است و مکروهست استشفا نمودن بچشمهای گرم که در کوهها میباشد
و بوی کبریت میکند پس در روایت مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله علیه السلم
مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده از استشفا بآنها معلل باینکه از فوح
جهنم است یعنی گرمی آنها از شدت حرارت جهنم است و ظاهر آنست که در واقع از
جهنم اثری بآنها رسد و احتمال دارد که از باب تشبیه و تمثیل باشد باعتبار بدبوئی
آنها و روایت کرده عبدالله بن سنان از آنحضرت علیه السلم که حضرت نوح علیه السلم در ایام

میرود

طوفان

طوفان طلب فرمود آبهارا تمام پس اجابت دعوت آنحضرت نمودند مگر آب کبریت و آب
تلخ پس لعنت کرد حضرت نوح آنهارا و دیگر در این باب اخبار هست و در روایت شده از
طلحة بن زید از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود امیر المؤمنین علیه السلم که اول چیزی
که ابتدا میشود بآن در آخرت بعد از اجر و ثواب آن ابتدا میشود صدقه آبست و
در روایت شده بسند حسن کالصحیح از معویة بن عمار از آنحضرت علیه السلم که هر که سقی آب
نماید در موضعی که یافت شود در آن آب مثل کسیست که آزاد نماید بنده را و هر که
سقی آب نماید در موضعی که یافت نشود در آنجا آب مثل کسیست که احیا نماید نفسی را
و هر که احیا نماید نفسی را پس گویا که احیا نموده مردم را تمام و روایت کرده ضریس بن
عبدالملک از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی دوست
میدارد خنک کردن جگر تشنه را و هر که سیراب کند جگر تشنه را از چارپا یا غیر آن
سایه میاندازد بر او خدای تعالی در روزی که نیست سایه مگر سایه او یعنی سایه عرش
مجید او **فصل خامس** در ذکر فضیلت بعضی از مطعومات و حبوبات و میوه‌ها
و سبزیها بدانکه اخبار صدق آثار از اهل ذکر علیهم السلم در این باب بسیار روایت
شده است و بعضی از آنها را نقل میکنیم ما از کتاب کافی روایت کرده ولید بن صبیح
از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که بنا گذاشته نشده است بدن مگر بر خبز یعنی نان
و مرویست که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که خداوندا برکت ده ما را در خبز
و جدائی مگذار میان ما و میان آن پس اگر نبود خبز نماز نمیکردیم و روزه
نمیداشتیم و ادا فرایض پروردگار خود عز و جل نمیکردیم یعنی نان در برانگیختن بر بای
عبادت نبودیم زیرا که ناچار است بدن از غذا و اصلح و انسب اغذیه

خبز

۱۹۷

برای آن خبر است چنانکه ظاهر میشود از ناتوانی بدن و ضعف قوی نزد ترک خوردن آن و لزوم
حدوث قحط و غلا و فزع مردم و اضطراب آنها در وقت کمیابی آنها و روایت کرده
مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله که گرامی دارید
خبز را پس بدرستی که کار میکنند در آن آنچه میانه عرش است تا زمین و آنچه در زمین
است از بسیاری از خلق پروردگار و این اشاره است بآنچه دخیل و در کار است
برای یافت شدن خبز از گردش ثابت و سیاره و تبدیل لیل و نهار که بحرکت
یومیه سریعه افلاک مکوکبه میشود و آن تابع حرکت فلک اعظم است و محدد الجهات است
از مشرق بمغرب و از تغیر فصول و انقلاب ازمنه که باعتبار انتقال آفتاب از برجی ببرجی
واقع مختلف میشود و آن بسبب حرکت خاصه فلک شمس میشود از مشرق و ~~[illegible]~~ مغربه
و از برخواستن بخارها و حادث شدن ابرها و باریدن برفها و نازل شدن بارانها
و وزیدن بادها و شیار نمودن اراضی و افشاندن تخم در صحاری و رویدن سبزه
و بعمل آمدن خوشه و بستن حبه و درو کردن زرع و خالص ساختن دانه و کشیدن
آب و گردش آسیا و افروختن آتش بر تنور و گرم شدن خاک و هوای تنور و آنچه موقوف علیه
این امور است از اشیائی که زبان از شماره و تعداد آن قاصر و بر هر صاحب بصیرتی سبزه
روشن و ظاهر است بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله با آن گروه که بر دور
او بودند که آیا خبر ندهم شما را بعجب‌تر آیا نمیخواهید که ذکر نمایم برای شما چیزی متعلق بآنچه
گفتم بشما از تکلم اکرام خبز گفتند ایشان بلی یا رسول الله فدای تو باد پدران و مادران
ما فرمود که بدرستی که بود پیغمبری در میان آنها که بودند پیش از شما که گفته میشد نام
او دانیال او عطا کرد بصاحب معبری یعنی آنکه جسر که عبور میکند او را از آب قرصی نان

تا آنکه

۱۹۸

تا آنکه بگذراند او را از آب پس انداخت آن صاحب معبر قرص نان را و گفت چه کنم من نان را این
نان پیش ما کاه است که مالیده میشود در زیر پاها پس چون دید دانیال این کار را از آنمرد
برداشت دست خود را بجانب آسمان پس گفت بار خدایا گرامی کن نان را پس بتحقیق
که دیدی ای پروردگار آنچه کرد این بنده و آنچه گفت فرمود حضرت که پس وحی فرستاد خدا
عز و جل بآسمان که حبس کن باران را و وحی فرستاد بزمین که باش طبقه و در هم بسته مثل
سفال بعضی مسامات خود را که راه رویدن گیاه است در هم آمده و از خشکی برشته
باشد مثل سفال تا سبزه و زرع از نمو باز ماند پس تنگی بسیار شد بر ایشان تا
آنکه رسید کار ایشان بجائی که میخوردند بعضی از آن قوم بعضی را پس چون رسید امر ایشان
بآنحدی که اراده کرده بود خداوند عز و جل از آن تنگی و قحط گفت زنی بزن دیگر و از برای
ایشان بود دو فرزند که ای فلانه بیا تا بخوریم من و تو امروز فرزند مرا پس چون گرسنه
شویم فردا بخوریم فرزند تو را گفت آن زن که خوب است پس خوردند آن روز طفل اول را
پس چون گرسنه شدند بعد از آن طلب کرد آن زن از آن زن دیگر فرزندش را که بخورند
آن زن ابا و امتناع نمود آن زن پس گفت باو که محاکمه کند میان من و میان تو پیغمبر خدا پس
بمخاصمه رفتند نزد دانیال که رسیده است امر باینجا مشاهده میکنم بلی کار باینجا رسیده که پس گفت با ایشان دانیال ع
مردم اطفال خود را میخورند گفتند آن دو زن که بلی یا نبی الله و از شدت کار
فرمود که پس برداشت دانیال دست خود را بسوی آسمان پس گفت بار خدایا انعام کن
برما بفضل خود و رحمت و بخشایش خود و معاقب مساز اطفال را و کسی را که در او باشد خیر بگناه
صاحب معبر و امثال او که ناشکری نمودند و کفران ورزیدند او نعمت تو را فرمود که پس امر فرمود
خداوند تبارک و تعالی آسمان که باران ببارد بر زمین و امر فرمود زمین را که برویاند برای خلق م

بجا آنچه را فوت شده بود از ایشان اخیر تو بغیر آنچه زایل شده بود از ایشان از
حبوب و اثمار و بقول باز برویان آنها را برای ایشان پس بدرستی که من ترحم
نموده‌ام برایشان بسبب طفل صغیر و روایت شده بسند حسن بلکه صحیح از ابان
بن تغلب که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که گذاشته نمیشود و بعضی نباید گذاشت
قرصهای نان را در زیر کاسه مرویست که رسول صلعم فرمود که اکرام نمایید خبز را گفته شد که یا رسول الله
چیست اکرام آن فرمود که وقتی که گذاشته شود آن انتظار ~~...~~ نبرند بآن چیز
دیگر را یعنی تناول کنید از آن و انتظار نانخورش نکشید و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
که از کرامت خبز است اینکه راه رفته نشود یعنی بر بالای آن راه نروند و بریده نشود یعنی
قطع آن بکارد نکنند و روایت شده بسند صحیح از یعقوب بن یقطین که فرمود
حضرت ابو الحسن رضا علیه السلم که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که کوچک کنید قرصهای نان
خود را پس بدرستی که با هر قرصی برکتی است یعنی کوچک کنید قرص نان را تا عدد
قرصها زیاد شود و موجب مزید برکت شود و گفت یعقوب بن یقطین که دیدم آنحضرت
را علیه السلم که جدا میشکست قرص نان را از جانب فوق و روایت شده که امیر المؤمنین ع
اگر نانخورش نمیداشت قطع میفرمود نان را بکارد و شاید که جهت این آن باشد که بسبب
قطع بکارد فی الجمله بالگرمی و بطعمی پیدا کند از آن که کار نانخورش از آن آید چنانکه در خبر
دیگر وارد شده که اذا فات نانخورش نانخورشها بریدن نانست بکارد و اما با وجود
نانخورش قطع آن بکارد که طریقه عجم بود روایت شده که خوب نیست و روایت کرده
یونس از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم که فرمود فضل نان جو بر نان گندم مثل فضل ما
بر سایر ناس است و نبود پیغمبری مگر اینکه دعا کرد برای خورنده جو و طلب برکت

نمود

نمود برای او و داخل نمیشود آن در جوفی مگر اینکه بیرون میکند هر کوفتی را که در آنجا باشد
و آن قوت پیغمبران و طعام نیکوکاران است و ابا فرموده حق تعالی از اینکه بگرداند قوت پیغمبران
غیر او را چیزی مگر جو و باز روایت نموده یونس از آنحضرت علیه السلم که فرمود داخل
نمیشود در جوف کسی که کوفت سل داشته باشد چیزی که انفع باشد برای او از نان
برنج و منفع نان برنج برای معده و دادن آن بمبطون نیز مرویست و روایت شده
از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که امیر المؤمنین علیه السلم اشبه مردم بود در خورش برسول الله
صلی الله علیه و آله میل میفرمود خورشش نان و سرکه و زیت و اطعام میکرد مردم را
نان و گوشت و روایت کرده سکونی از آنحضرت علیه السلم که فرمود امیر المؤمنین علیه السلم
که بی نانخورش نیستند اهل خانه که نانخورش خود کنند خل یعنی سرکه و زیت را و این
نانخورش پیغمبران است یعنی سرکه و زیت نانخورش خوبیست و اهل خانه که این را نانخورش
خود کنند خالی از نانخورش نیستند با اینکه چیزها بسیار از اینها ساخته میتواند
شد از آش و طعام و ترشیها پس اینها که باشد در خانه اهل آنخانه نانخورش
مند و میدارند یا اینکه برکتی حق تعالی باینها داده است که در خانه که باشند همه چیز
بهم میرسد در آنخانه و اینکه گفتیم بنابر این است که لفظ ما اقفر باشد بتقدیم قاف و تاخیر
فا چنانکه ضبط نموده اند لفظ حدیث نبوی را صلی الله علیه و آله که فرمود ما اقفر
بیت فیه خل و احتمال میرود که لفظ این حدیث شریف ما افتقر باشد بتقدیم
فا و تاخیر قاف یعنی درویش نیستند اهل خانه که نانخورش خود کنند سرکه و
زیت را و باز معنی کلام نیز دیگر آنها میشود که مذکور شد و روایت کرده
علی بن ابی حمزه که شنیدم از آنحضرت علیه السلم که میفرمود حقا از نانخورش هست

خانه که در آن باشد سرکه و بتحقیق که فرمود این را رسول الله صلی الله علیه و آله و
احتمال است که در حدیث سابق مذکور شد در معنی این حدیث شریف نیز میرود و
و روایت کرده سکونی از آنحضرت ع که فرمود دوست ترین نانخورشها نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله سرکه بود و مرویست که سرکه قوی میکند ذهن را و
زیاد میکند عقل را و زایل میکند صفرا را و احیا میکند قلب را و میکشد جانورهای
شکم را و روایت کرده ابراهیم بن عبدالحمید از حضرت ابی الحسن ع که فرمود که بود از جمله
چیزها که وصیت نمود بآن آدم ع پسر خود شیث هبة الله اینکه بخورد زیتون پس بدرستی
که آن از شجره مبارکه است و ابن قداح از حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که
فرمود پیغمبر صلعم که بخورید زیت را و دهن کنید بآن پس بدرستی که آن از شجره
مبارکه است و روایت شده بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم که فرمود حضرت ابو عبدالله ع
که خوش می آمد رسول الله صلعم را از عسل و روایت شده از حضرت ابی عبدالله ع که
شفا نمیجویند مردم بچیزی مثل عسل و روایت شده از حضرت ابی الحسن ع که شفا نمیجوید
بیمار بچیزی مثل عسل و روایت کرده محمد بن مسلم که فرمود حضرت ابو عبدالله ع
که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که لیسیدن عسل شفاست از هر دردی فرموده است
خدای عز و جل یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ
لِلنَّاسِ یعنی بیرون می آید از بطون آن مگسها و بنابر اینکه بعضی گفته اند که مگس
گلها را میخورد و در شکم آن مستحیل بعسل میشود بطون بمعنی شکمها خواهد بود و بنابر
آنچه بعضی دیگر گفته اند که مگس اخذ میکند بدهن خود اجزاء صغار متفرقه شیرین را
از برگها و گلها و شکوفهها و جمع میکند آنها را در خانه خود برای ذخیره زمستان

نانخورشها

زیتون

عسل

معلوم

وعسل از آن پس بطون بمعنی دهنها خواهد بود چون دهان مدخل بطون است شراب
یعنی چیزی که آشامیده میشود که عبارت از عسل باشد که مختلف است رنگهای آن
از سفید و سبز و سرخ و زرد و سیاه و این اختلاف یا بسبب اختلاف مگسها و امزجه
آنهاست یا بسبب اختلاف برگها و گلهاست که عسل را از آنها اخذ میکنند یا باعتبار
اختلاف زمانها و فصلهاست که عسل در آنها بهم میرسد در آن شراب هست شفا
از برای مردم یا بنفسه چنانکه شرب آن بتنهایی در امراض بلغمیه بارده نفع میدهد
یا با انضمام بغیر و مخلوط شدن با ادویه دیگر چنانکه در اکثر امراض چه در بسیاری
از تراکیب و معاجین عسل داخل میباشد و تنکیر لفظ شفا یا از برای تبعیض است
یعنی یکنوع شفایی و فی الجمله نفعی از برای مردم در آن هست یا از برای تعظیم است
یعنی شفای عظیم عامی چنانکه دانستی که اکثر امراض و اوجاع را سود میدهد چه تنها
یا با انضمام بغیر باشد و معنی ثانی با ظاهر این حدیث شریف موافق تر است و بعضی
ضمیر مجرور فیه را راجع بقرآن مجید گرفته اند یعنی در قرآن مجید هست شفا از برای
مردم و ظاهر است که شفا از جمیع امراض ظاهره و باطنه و جسمانیه و نفسانیه در قرآن
مجید هست و از برکت تلاوت آن و از تدبر در الفاظ و تفکر در معانی و تامل در
دقایق ظاهرة الاعجاز آن حاصل میشود و بعضی راجع بذکر احوال نحل و بیان الهام
باو گرفته اند که شفا میدهد نفس را از مرض جهل و نادانی که بدترین بلاهاست
و میرساند او را بمراتب بلند کاملانه ابدی یعنی شناخت و معرفت حضرت باری
علم بحکم و مصالح متقنه محکمه او جل شانه و بهر برهانه اما این حدیث شریف مؤید
تفسیر اول است و الله تعالی یعلم و فرمود آنحضرت علیه السلام که لیسیدن عسل با قرائت قرآن

بیکلوازه

سکر

وخوابیدن کنند در سیکلوازه و بلغم را و زایل میکند آنرا و ظاهر امر او این باشد که هر یک از اینها ٢٠٣
این کار میکنند و روایت کرده یحیی بن بشیر نبال که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام بپدرم
که ای بشیر بچه چیز دوا میکنند بیماران خود را گفت بابی او و به تلخ پس فرمود حضرت که
نه وقتی که بیمار شود یکی از شما پس بگیر سکر سفید را پس بکوب آنرا و بریز بر آن آب
سرد و بده این را باو پس بدرستی که آن کسی که گردانیده است شفا را در تلخی
قادر است که بگرداند آنرا در شیرینی و دیگر اخبار در مدح سکر و نفع آن برای
دردها و کوفتها وارد شده است و روایت شده که اول کسی که اخذ شکر نموده
حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بوده و آنرا سلیمانیه نیز میگفته اند و
مرویست که اگر مرد را هزار درهم داشته باشد و غیر آن چیزی نداشته باشد
پس بدهد آنرا بقیمت سکر مسرف نیست و خوردن دو سکره در وقت خوابیدن
وارد شده است و سکره ظاهرا حبی بوده که از شکر میساختند از قبیل شکر پنیر

جبن

و روایت کرده عبدالله بن سلیمان که سؤال کردم حضرت ابا جعفر علیه السلام را از جبن
یعنی پنیر پس فرمود که پیچیدن که سؤال کرد مرا از طعامی که خوش می آید مرا از آن پس
داد بغلام درهمی و فرمود که ای غلام بخر از برای ما پنیر و طلب فرمود چاشت پس چاشت
کردیم ما در خدمت آنحضرت و آوردند پنیر را پس تناول فرمود حضرت و خوردیم ما پس
چون فارغ شدیم از چاشت گفتم مرا که چه میفرمایید در باب پنیر فرمود که آیا ندیدی مرا
که خوردم آنرا گفتم بلی و لیکن دوست میدارم که بشنوم حکم آنرا از شما پس فرمود که
خبر دهم ترا از پنیر و غیر آن هر چه بوده باشد در آن حلال و حرام یعنی بعضی
افرادش حلال و بعضی حرام داشته باشد و مشتبه باشد حال آن پس آن برای تو حلالست

تا اینکه

١٨

٢٠٤ تا اینکه بدانی حرام را بعینه پس واگذار آنرا و سؤال کردم از حلیت و حرمت
پنیر بود چون پنیرمایه میته گاهی بر آن میزنند لیکن پیش مذکور شد که آنچه از
میته حکم میته ندارد و پس شاید که باین اعتبار باشد که گاهی زیاد و از آنچه مجوز است
شیر عاجزی را بمیته داخل آن کنند یا آنکه تطهیر آنچه نکنند و تطهیر آن در کار باشد
بنا بر احتمالی که سابقا مذکور شد و احتمال میرود که سؤال او بنا بر رای عامه باشد که
آنچه از میته الخ تجویز نکنند و جواب حضرت از راه تقیه باشد و در روایت دیگر وارد
شده است که پنیر در چاشت مضر است و در شام نافع و این منافاتی با حدیث سابق
ندارد و چون در آنجا بود که حضرت در چاشت پنیر میل فرمود و دفع منافات بتخصیص
ببعضی احوال و اوقات میتوان و دیگر آنکه ضرر که در این امور میفرمایند مراد
این است که گاه است که ضرر میکند و مطلق آن هست که ضرر کننده اینکه البته ضرر
میکند و بعضی لازم نمیآرد اجتناب از آنرا همیشه و شاید که جابر بود واقعی
پنیر برداشته باشد چنانکه واقع شده که هر یک از پنیر و گردکان بتنهایی که نفعست
و هر دو با هم دواست و در خبر دیگر وارد شده که هر دو با هم شفاست با آنکه
سند این اخبار نیز ضعیف وارد و احتمال میرود که بعضی از آنها موضوع باشد

ارز

والله تعالی یعلم و مرویست از حضرت ابو عبدالله ع که نیکو طعامیست ارز
یعنی برنج بدرستی که ما ذخیره میکنیم آنرا از برای بیماران خود و این از آنجهت
بوده که در مدینه طیبه و اطراف برنج کم بوده چون از عراق بآنجا میبردند...
و در روایت زراره از آنحضرت علیه السلام مذکور است که برنج گشاده میکرداند
امعاء را و قطع میکند بواسیر را و نفع آن برای درد شکم و اسهال نیز وارد شد

... و در روایت دیگر وارد شده که ما دوا میکنیم بیماران خود را بآن

وارد شده و روایت شده بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابو الحسن حمص
رضا علیه السلام که حمص نخود دنبلوت برای درد پشت و طلب میفرمود آنرا حضرت پیش
از طعام و بعد از آن یعنی نخود برشته میطلبید و تناول میفرمود قبل از طعام و بعد از آن
و ظاهرا که بر سبیل بدلیت باشد یعنی گاه پیش از طعام میل میفرمود و گاه بعد
بعد از آن و وارد شده که هفتاد پیغمبر طلب برکت آن نموده اند و مرویست که عدس
عدس رقیق میکند دل را و زایل میگرداند قساوت آنرا و سبب این میشود که زود
اشک آید چشم و مرویست بسند صحیح از حضرت ابو الحسن رضا ع که خوردن باقلا باقلا
مغز میگرداند ساقین را و تولید خون تازه میکند و روایت شده که بخورید آنرا
با پوست پس بدرستی که آن دباغت معده میکند و مرویست که طبیخ ماش نافع است ماش
برای بهق و روایت کرده سدیر که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام دوست میداشت تمر
که ببیند مرد را تمری یعنی مایل بخوردن خرما برای اینکه دوست میداشت رسول الله
صلی الله علیه و آله تمر را و روایت کرده عقبة بن بشیر که رفتیم بخدمت حضرت ابو جعفر
محمد باقر علیه السلام پس طلبید خرما و خوردیم ما پس بسیار خوردیم از آن پس فرمود آنحضرت
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که من دوست میدارم مرد را یا اینکه
خوش میاید مرا از مرد اینکه باشد تمری یعنی حضرت رسول با آن لفظ فرمود یا این لفظ
و ظاهر آنست که این تردید از سدیر راوی حدیث است و روایت کرده عقبة بن
بشیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که آورده نمیشد پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی
که در آن بود تمر مگر اینکه ابتدا میفرمود آنحضرت بخوردن تمر و حکمت که این
بعد از افتتاح بنمک باشد و حال این شود که بعد از افتتاح بنمک از جمله مطعومات

ابتدا

ابتدا بتمر میفرمود یا اینکه افتتاح بتمر نیز خوب باشد مثلا افتتاح بنمک ع و در روایت
سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام وارد شده که آنحضرت تمر را شعار
شیعه ابا عن طعام خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا خود پیش همه را میفرمود که تمر
بود بنده و فرمود که شیعیان ما دوست میدارند تمر را از برای اینکه ایشان مخلوق
شده اند از طینت ما و مرویست از حضرت ابی عبد الله ع که اول درختی
خاصیت خرما که روییده بر روی زمین عجوه بود بفتح عین مهمله و سکون جیم و آن نوعی است
از خرما و بهترین خرماهای مدینه منوره است و درخت آنرا لینه میگویند
بکسر لام و سکون یای دو نقطه از پایین و نون و باز از آنحضرت علیه السلام
روایت شده که عجوه مادر تمر است و همه خرماها از آن تولید یافته و درخت
آن نازل شد با حضرت آدم ع از بهشت و آنست مراد از لینه در کریمه ما قطعتم
مِن لِینَةٍ اَوْ تَرَکتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَی اُصُولِهَا فَبِاِذْنِ اللّهِ یعنی و الله عالم
آنچه را برید شما از نخل در بساتین کفار یا واگذاشتید آنرا ایستاده بر اصلها خود
پس باذن حق تعالی و امر او جل شانه بوده و مرویست که وقتی که حضرت رسول صلی
قطع بعضی اشجار کفار نمود و سوختن آنها را گفتند ایشان که یا محمد تو فساد
در ارض نمیکردی و حال آنکه اشجار ما را قطع کردی و سوختی پس نازل شد این آیه
کریمه یعنی آنچه واقع شد بامر حق تعالی و فرمان او بوده و نقل شده از ابی خدیجه که
قدری دانه عجوه در مدینه منوره گرفتیم و کاشت کسی از ما آنرا در باغ پس رویید هر تخمی
از خرماهای که میباشد و از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام مرویست که نخله که حضرت مریم
علیها السلام از آن خرمای تازه چید و در قرآن مجید شرف نزول یافته نخله عجوه

٢٠٧ بود و روایت کرده عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که هر که هر روز
هفت دانه خرمای عجوه بخورد ناشتا از خرمای عالیه یعنی خرمایی که از باغها سمت بالای
مدینه منوره باشد که بطرف نجد است نه سمت پایین که طرف تهامه است ضرر نمیرساند
او را سم و نه سحر و نه شیطان و باز عبدالله بن سنان از آنحضرت ع روایت کرده
که هر که هفت دانه تمر عجوه بخورد در وقت خواب کشته میشود کرمها در شکم او و روایت
شده بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم که حضرت علی بن الحسین علیهما السلم را
خوش می آمد از عنب یعنی انگور و روزی روزه داشت آنحضرت پس چون وقت افطار شد
و آن اول بهم رسیدن انگور بود آورد کنیزی که صاحب فرزند بود از آنحضرت خوشه انگور
و گذاشت در پیش آنحضرت پس آمد سایلی و داد حضرت انگور را باو پس فرستاد پنهانی آن
کنیز بنزد سایل و خرید انگور را از او و آورد و پیش آنحضرت گذاشت پس آمد سایل دیگر و داد
حضرت آنرا باو پس باز خرید کنیز آنرا از او و آورد و نزد حضرت و همچنین تا در مرتبه چهارم
میل فرمود حضرت آن انگور را و روایت کرده موسی بن علا که فرمود حضرت ابو عبدالله ع
که چون کشوده شد آب از آسمان و انهار روت (?) یعنی زایل شد آب از روی انها و نمودار شد آنها
بعد از طوفان پس دید آنرا حضرت نوح ع پس اضطراب و جزع نمود و جزع او شدید و
اندوهناک شد بسبب این پس وحی فرستاد باو خدای عزوجل که این چیزیست که آنرا تو بنفس
خود کرده و تو نفرین کردی بر ایشان چنانکه فرموده حق تعالی در کلام مجید خود وَقَالَ نُوحٌ
رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا یعنی و گفت نوح ای پروردگار من وامگذار
بر روی زمین از کافران احدیرا پس گفت حضرت نوح که یا رب من طلب مغفرت مینمایم از تو
و توبه و بازگشت میکنم بسوی تو پس وحی نمود باو خدای عزوجل که بخور انگور سیاه تا زایل شود

عنب

اندوه

٢٠٨ اندوه تو و او مرویست که دیده بود کسی امیرالمؤمنین علیه السلم را که میل میفرموده نان
با انگور و روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود که هر میوه سمی
با آن هست پس هرگاه بیارید میوه پیش شما بریزید بر آن آب یا فرو برید آنرا در آب
و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلم که
بیست و یکدانه زبیب احمر یعنی مویز سرخ هر روز ناشتا دفع میکند همه دردها را و شکوه (?)
از آنحضرت ع روایت نموده که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلم که هر بامداد بیست و
یکدانه مویز سرخ تناول نماید بیمار نمیشود مگر مرض الموت انشاء الله و مرویست از
آنحضرت ع که فرمود مویز طایفی محکم میکرداند عصب را و زایل میکند رنج و ماندگی را و
خوش میکند نفس را و روایت کرده مسعدة بن زیاد از حضرت ابی عبدالله ع که
فرمود فاکهه صد و بیست لونست و سید آنها رمان یعنی انار است و روایت کرده عمر بن
ابان کلبی که شنیدم از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم که میفرمودند نیست
بر روی زمین میوه که دوست تر باشد آن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله از انار و بود
آنحضرت بخدا سوگند چنین که وقتیکه میل میفرمود آنرا دوست میداشت که شریک نشود
با او در خوردن آن احدی و روایت شده بسند حسن کالصحیح از حماد بن عثمان که
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم که نیست چیزی که شریک داشتن در آن ناخوشتر باشد
نزد من از انار و نیست هیچ اناری مگر اینکه در آن هست دانه از بهشت و هرگاه بخورد آنرا
کافر میفرستد خدای عزوجل فرشته را پس انتزاع میکند آنرا از او و از اینکه فرمود
که در هر اناری دانه از بهشت می باشد ظاهر میشود وجه اینکه ناخوش است که شریک
شود با او در خوردن آن احدی و روایت کرده سماعه که فرمود حضرت ابو عبدالله ع

زبیب

رمان

که امیر المؤمنین علیه السلم هرگاه انار میل میفرمود دستمالی میکرد در زیر آن و سبب این سؤال
کرده شد از وجه این فرمود که بدرستی که در آن حبه است از بهشت پس عرض شد باو که
یهود و نصاری و غیر ایشان بعضی از وقت کفار میخورند آن فرمود که وقتی که چنین باشد
بسرعت می‌آید که کافری انار بخورد میفرستد خدای عزوجل فرشته را بجانب آن انار پس انتزاع
میکند آن دانه را از آن تا اینکه نخورد کافر آن دانه را و روایت شده بسند حسن
کالصحیح از هشام بن سالم که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که هر که بخورد دانه انار
ناشتا نورانی میشود دل او چهل روز و روایت کرده صالح بن عقبه که شنیدم از حضرت
ابی عبدالله ع که میفرمود که بخورید انار را با پیه آن پس بدرستی که آن دباغت معده
میکند و زیاد میکند ذهن را و روایت کرده زیاد بن مروان که شنیدم از حضرت ابی الحسن
موسی علیه السلم که میفرمود هر که بخورد اناری را در روز جمعه ناشتا منور میشود دل او
چهل روز پس اگر بخورد دو انار پس هشتاد روز و اگر بخورد سه انار پس صد و بیست روز
و دفع میشود از او وسوسه شیطان و هر که دفع کرده شود از او وسوسه شیطان عصیان
خدای عزوجل نمیکند و هر که عصیان خدای تعالی نکند داخل میکند او را خدای تعالی در بهشت
و مرویست که خوردن انار شیرین زیاد میکند نطفه را و نیکو میگرداند فرزند را و روایت
شده از حضرت ابی الحسن علیه السلم که دو درخت انار بر طرف میکند جانورهای گزنده را — تفاح
و روایت کرده جعفر که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم که میفرمود
تفاح یعنی سیب نفع میبخشد از چند خصلت از سم و سحر و صداع و از لمم که
بهم رسد از اهل زمین یا از جنون و صرع که حادث شود از شر شیاطین
و جنیان و مراد باهل زمین آنها باشند و از بلغم غالب و هیچ چیزی که سریعتر

وازو دتر

و از او دیرتر باشد نفع آن از تفاح و روایت کرده زیاد قندی که وارد مدینه
مشرفه شدم و با من بود برادرم سیف پس رعاف پیدا کرد برادرم و مردی
که دو روز رعاف میشد وفات میشود پس آمدم بمنزل خود و پس آنگاه سیف
رعاف کرده بود رعاف شدیدی پس رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم
فرمود که ای زیاد بده سیف را تفاح پس دادم او را تفاح و شفا یافت او و باز
روایت کرده زیاد که وبا بهم رسید میان مردم در مکه معظمه و نوشتم من این را
بخدمت آنحضرت علیه السلم پس نوشت بمن که بخور تفاح و مرویست از حضرت
ابی عبدالله ع که فرمود نمیدانم از برای سموم دوائی که نافع تر باشد از
سویق تفاح و ظاهرا مراد این باشد که سویق را شربت کنند با آب سیب
یا آنکه مراد بسویق تفاح ثفل سیب باشد و روایت کرده مفضل بن عمر از آنحضرت
که مذکور شد در خدمت او حرف تب پس فرمود که ما اهل بیتی هستیم که مداوا
نمیکنیم مگر بافاضه آب سرد که ریخته شود بر ما و خوردن تفاح و دیگر اخبار
در باب نفع آن برای تب وارد شده است و روایت شده از حضرت
ابی عبدالله ع که فرمود اگر میدانستند مردم آنچه در تفاح است دوا نمیکردند
بیماران خود را مگر با آن و روایت کرده حسن بن راشد از حضرت ابی عبدالله ع — سفرجل
که گفت فرمود امیر المؤمنین علیه السلم که خوردن سفرجل بهی یعنی قوت بر اثر دل
ضعیف و پاکیزه میکند معده را و ذکی میکند دل را و شجاع میگرداند جبان را
و روایت کرده سکونی از آنحضرت علیه السلم که فرمود که بود جعفر بن ابیطالب
در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هدیه آوردند بهی را برای آنحضرت پس بید

انار را با پیه و دانه بخورید پس اگر چیزی از خوردن آن پس فرمود با و حضرت که بگیر این را
و بخور این را پس بدرستی که این شفا هم میکند از او شجاع میکرداند جابر را او و در حدیث دیگر
مذکور است که فرمود با و حضرت که بخور پس بدرستی که این صاف میکند رنگ او نیکو
میکرداند فرزند او را و روایت کرده جمیل بن دراج از حضرت ابی عبدالله ع که فرمود
هر که بخورد یک دانه انار میسازد خداوند عزوجل حکمت را بر زبان او چهل روز و روایت کرده
سلیمان بن حفیظ از آنحضرت علیه السلام که فرمود نبق جلای ... میبرد اندوه حزین را
همچنانکه زایل میکند دست عرق جبین را و روایت شده بسند حسن که بلکه صحیح از احمد بن
محمد بن ابی نصر از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که فرمود نبق یعنی کنار زایل میکند کند ذهنی را
و محکم میسازد اعصاب آن را و سخت میگرداند ... و ... او در طرف
میکند کوفت را ... و با وجود آن آدمی بود او فرمود که انجیر شبیه ترین چیزیست
بنبات بهشت و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود بخورید
کمثری یعنی گلابی را پس بدرستی که آن جلا میدهد دل را و ساکن میگرداند دردهای اندرون را
باذن خدا [illegible] و روایت کرده از آنحضرت ع که فرمود که گلابی دباغت معده و تقویت
آن میکند و آن و به یک سنت یعنی در منافع و خوردن آن بر بالای غذا نافع تر است
از خوردن آن ناشتا و هر که ... پس باید که بخورد آن را یعنی بر بالای
طعام و روایت کرده زیاد قندی که رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن موسی ع و در پیش
آنحضرت بود ظرفی آبی که در میان آن بود اجاص اسود یعنی آلوی سیاه در فصل آلو
پس فرمود که غالب شده بر من حرارت و بدرستی که آلوی تازه ... میشکند حرارت
را و تسکین میدهد صفرا را و بدرستی که خشک آن ساکن میگرداند صفرا را و بر طرف میکند

کوفت

نبق

کمثری

اجاص
آلو

کوفت عصب را و روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که خوردن اترج یعنی ترنج بعد
از طعام بهتر است از خوردن آن قبل از طعام و روایت کرده سلیمان جعفری از حضرت
ابی الحسن رضا علیه السلام که خوش می آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نگاه کردن بترنج سبز
و سیب سرخ و روایت کرده یحیی صنعانی که رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام
در مکه معظمه و آنحضرت پوست میکند موز را و میخورانید آن را بآنحضرت ابی جعفر
امام محمد تقی جواد علیه السلام پس گفتم فدای تو کردانیده شوم فدای تو این است آن مولود
مبارک فرمود که بلی ای یحیی این است آن مولودی که متولد نشده است در اسلام
مولودی مثل او یعنی در صحت نسب و تولد از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
که عظیم تر باشد برکت او بر شیعیان ما از او و حاصل کلام این میشود که در میان امثال
او کسی که مبارکتر از او باشد بر شیعیان ما بهم نرسیده است و احتمال میرود که
لفظ اعظم برکة بدل از مثله باشد و معنی کلام این باشد که مولودی مثل او مبارکتر
از او بر شیعیان ما متولد نشده است و چون مقصود و معنی بدل است یعنی اعظم برکة
ظاهر است که تخصیص دادن مثله بغیر ائمه معصومین علیهم السلام در کار نباشد و روایت
کرده بجهم که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام میفرمود که عناب سخت میکند گوشت
آن میرویاند گوشت را و پوست آن میرویاند پوست را و استخوان آن میرویاند
استخوان را و با وجود این پس بدرستی که آن گرم میکند کرده را و دباغت میکند
معده را و ایمن میسازد از بواسیر و از قطره قطره آمدن بول و قولنج میکرداند مثانه را
و از بیخ میکند عرق جذام را و روایت کرده سکونی از حضرت ابی عبدالله ع
که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار میخورد بطیخ یعنی خربزه را با رطب و در روایت دیگر آمده

اترج

موز

عناب

بطیخ

که با شکر و روایت دیگر آمده کرده یاسر خادم که فرمود حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم
که خوردن خربزه ناشتا باعث فالج میشود نمیباید از آن و وجه این است که خربزه
در آن زمان ناشیرین و بارد المزاج و مولد بلغم بوده و قدمای اطبا نیز باین علت خربزه را
بارد شمرده اند اما خربزه شیرین این عصر چنین نیست بلکه حار و مولد صفرا می باشد و شاید
که از راه زیادتی رطوبتی که دارد دکاهی احداث ضعف اعصاب و فساد [illegible] معده نماید و
روایت کرده موفق مدنی از پدرش از جدش که طلبید مرا حضرت موسی ع روزی
پس نشستیم بر آن مائده پس چون آوردند مائده را نبود بر آن سبزی پس نگاه داشت
حضرت دست مبارک خود را و فرمود بغلام که آیا ندانسته تو که من چیزی نمیخورم بر سر مائده
که نباشد در آن سبزی پس بیاور برای من سبزی پس رفت غلام و آورد سبزی و گذاشت
آنرا بر سر مائده پس دراز کرد آنوقت حضرت دست مبارک خود را و چیزی میل فرمود
و روایت کرده حنان که بودم در خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلم بر مائده پس میل فرمود
آنحضرت سبزی و من نمیخوردم از آن بعلت آزاری که داشتم پس التفات فرمود بجانب
من و فرمود که ای حنان آیا ندانسته این را که امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده نشد
نزد او طبقی مگر اینکه بر او بود چیزی از سبزی گفتم و جهت این چیست گردانیده شوم
من فدای تو فرمود برای اینکه دلهای مؤمنین سبز است و شاید که این باعتبار نور باشد
که در آنها است پس آنها شوق و میل میدارند بهم شکل خود یعنی بچیزی که سبز باشد و
روایت کرده زیاد از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود که هندبا یعنی کاسنی
سید سبزیها است و روایت شده از آنحضرت علیه السلم که فرمود که مزاج آن اعتدال
دارد و فضل آن بر سبزیها مثل فضل ما بر سایر ناس است و روایت کرده ابو بصیر از آنحضرت ع

که گفت

بقول

هندبا

که گفت فرمود امیر المؤمنین علیه السلم که بخورید کاسنی را پس نیست بامدادی مگر آنکه نازل
میشود بر او قطره از بهشت پس وقتی که بخورید آنرا نیفشانید آنرا و فرمود حضرت
ابو عبدالله ع که پدرم نهی میفرمود ما را از اینکه بیفشانیم آنرا در وقتی که بخوریم
و روایت کرده محمد بن اسمعیل که شنیدم از حضرت رضا علیه السلم که میفرمود خوردن
کاسنی باعث شفاست از هر کوفتی نیست کوفتی در جوف ابن آدم مگر اینکه زایل
میکند آنرا کاسنی و گفت راوی که طلبید آنرا روزی حضرت برای یکی از خدم
خود که گرفته بود او را تب و صداع و امر فرمود که بکوبند آنرا پس بر روی کاغذی کرده
و ریختند بر آن روغن بنفشه و گذاشتند آنرا بر سر آن بیمار پس فرمود که این گیاه میبرد
تب را و زایل میکند صداع را و روایت کرده سلیمان بن سمط که فرمود حضرت
ابو عبدالله ع که کسی که دوست دارد که بسیار شود مال او و فرزندان او پس باید که بسیار
تناول کند باید کاسنی را و هم روایت که فرمود آنحضرت ع که سبزی پیغمبر صلعم کاسنی بود
و روایت شده بسند صحیح از حماد بن عثمان که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلم
که امیر المؤمنین علیه السلم را خوش می آمد از بادروج و آن نوعی از ریحان که جهت
و بادروج را در رنگ میگویند و روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد
از آن و هم روایت از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم که فرمود که بدرستی که من دوست
میدارم که افتتاح طعام با نمک نمایم پس بدرستی که آن منع میکند هفتاد درد را و اشتهای
طعام میدهد و زایل میکند بلغم را و مبالات نمیکنیم وقتی که افتتاح آن کرده باشیم
از هر طعامی که خواهیم بعد از آن پس بدرستی که هر که ابتدا کرد بنمک سالم است از کوفتی و غایله
گفت راوی که فرمود جمعی که من هم کنم با این طعام خود را پس بدرستی که این هضم میکند

بادروج

کرّاث — کرفس — کزبره — فرنج

ر احنف

طعامی را که بیشتر خورده شده باشد چنانکه اشتها میدهد برای طعام بعد و زایل میکند ثقل را و خوشبو میگرداند آروغ را و دهن را و روایت شده که این سبزی پیغمبرانست و روایت کرده فرات بن احنف که سوال کرده شد حضرت ابو عبد الله ع از کراث یعنی گندنا پس فرمود که بخور آنرا پس بدرستی که در ان چهار خصلت هست خوشبو میکند دهن را و دفع میکند بادها را و قطع میکند بواسیر را و آن امان از جذام است برای کسی که مداومت نماید بر خوردن آن و روایت شده که نفع دارد آن برای طحال و اینکه در هر روزی هفت قطره از بهشت بر آن میچکد و روایت کرده حماد بن زکریا که فرمود حضرت ابو عبد الله ع که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر شما است خوردن کرفس پس بدرستی که آن طعام الیاس و الیسع و یوشع بن نون علیهم السلم است و روایت شده که مذکور شد کرفس در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم پس فرمود که شما خواهش بان دارید و نیست دابه مگر اینکه میمالد خود را بان و حکمت که این مدح بعضی دوابست نیز عارف بنفع آن هستند و احتمال میرود که مراد این باشد که گاه هست که سمیت میدارد چون دوابی خود را بان میمالند و گاه باشد که کسب سمیت از بعضی از آنها نماید و روایت کرده ابراهیم بن عبد الحمید که فرمود حضرت ابو الحسن ع که خوردن سیب و کزبره یعنی گشنیز باعث نسیان میشود و ظاهر آنست که مراد این باشد که هر یک باعث نسیان میشوند و روایت کرده فرات بن احنف که شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع که میفرمود نیست بر روی زمین بقله اشرف وانفع از فرنج یعنی خرفه و آن سبزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود پس فرمود که

خسّ — سداب — جرجیر — سلق

لعنت کند خدا بر بنی امیه را نامیدند آنرا بقلة الحمقا از راه دشمنی ایشان و عداوت با حضرت فاطمه علیها السلم و روایت شده که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که در راه رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین گرمی پس سوخت پای مبارک آنحضرت را بعد از ان راه رفت بر بالای بقله بکسر راء مهمله و جیم ساکنه و آن بقلة الحمقا است پس تسکین یافت سوزش پای مبارکش پس دعا کرد حضرت برای آن و دوست میداشت آنرا و میفرمود که چه بقله مبارکه ایست این و روایت کرده ابو حفص ابار که فرمود حضرت ابو عبد الله ع که بر شما است خوردن خس یعنی کاهو پس بدرستی که آن صاف میکند خون را و روایت کرده محمد بن عمرو از حضرت ابی جعفر یا حضرت ابی الحسن علیهما السلم که سداب زیاد میکند عقل را و دماغ را لیکن بد بو میکند نطفه را و مرویست که خوبست آن برای درد گوش و در روایت سکونی از حضرت ابی عبد الله ع واقع شده که خوردن جرجیر یعنی السیسنبر در شب بحرکت میاورد عرق جذام را و مرویست که بر ما بد در بینی و نیز باشد که دفع کند خون بسیار و در روایت ابی بصیر از آنحضرت علیه السلم وارد شده که گویا نظر میکنم بسوی درختش که در جهنم روییده و رسیده و روایت دیگر واقع شده که حضرت ابو الحسن ع از میفرمود که آن بجز بدیها و انکار میفرمود قول بعضی از ناس را که میگویند سبزیت و بقله آن در وادی جهنم و روایت کرده صفوان بن یحیی که فرمود حضرت ابو الحسن ع که نیکو بقله ایست سلق بکسر سین و سکون لام یعنی چغندر و روایت کرده محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر محمد باقر ع که بنی اسرائیل شکوه کردند بخدا از بیماری کثرت عطش نازل حضرت

موسی ع از ترشی شیفند که بهم میرسید و بر بدن ایشان بهیس و حنا آمد بحضرت
موسی که امر کن ایشان را بخوردن گوشت گاو با چغندر و روایت کرده
محمد بن عیسی از حضرت ابی الحسن رضا ع که فرمود که بخورانید بیماران خود را
برگ چغندر پس بدرستی که در آن هست شفا و نیست با آن گوفتی و نیست غائله
برای آن و باعث آرام و خواب بیمار میشود و اجتناب نمایید از بیخ آن
زیرا که آن سبب هیجان سودا میشود و مرویست که چغندر دفع میکند جذام را
و نفع میدهد صاحب برسام را و روایت کرده عبد الرحمن بن زید از حضرت
ابی عبد الله ع که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که کماه یعنی کلاف یعنی و حیلان از منّ است
یعنی از جنس چیزیست که تفضل فرموده و منت گذاشته آن خدای عز و جل
بر بندگان خود چون میروید بخودی خود برای ایشان از صحاری بی زحمت کاشتن
و مشقت آب دادن و کلفت عمل آوردن که در سایر حبوبات میباید و شاید مراد که میباشد
یا اینکه از جنس چیزیست که نازل میشد بر بنی اسرائیل و این از باب تشبیه باشد
باعتبار اینکه منّ نازل میشد بر بنی اسرائیل بدون زحمت تحصیل و گیلاه
نیز حاصل میشود برای مردم بی مشقت زرع یا اینکه در این بخش که وارد شده و حیلان
در عمل بعضی از انچه نازل میشد بر بنی اسرائیل و منّ از چیزهای بهشت است و این
فقره شریفه نیز احتمال تشبیه و تحقیق هر دو دارد و در آب آن شفاست برای چشم
و بعضی از علمای عامه در شرح این حدیث شریف نقل کرده اند که مکرر تجربه کردیم
که چشمی که باطل شده بود و نور آن از اکتحال با آب آن بتنهایی شفا یافت و
نقل شده از ابی هریره که کنیزی داشتم که چشم آن باطل شده بود و قطره ک

شنیدم

کماه

شنیدم این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله سه دانه و پنج دانه را گرفتم و در شیشه کردم
و در چشم آن کنیز میکشیدم تا اینکه بهتر شد چشم او و شیخ ابو علی در کتاب قانون گفته
که آب کماه جلا میدهد چشم را و نقل نموده این را از اطبا و استشهاد نموده بحدیث مروی
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام میل میفرمود و حیلان را
و دوست میداشت آن را و روایت کرده عبد الله بن میمون قداح از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که فرمود که خوش میآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را دبا بفتح دال مهمله
و تشدید بای یکنقطه یعنی کدو و بر میچید آن را از میان کاسه و در اخبار آمده که زیاد میکند
آن عقل را و دماغ را و روایت کرده حنان که بودم در خدمت حضرت ابی عبد الله ع
بر سر مائده پس دادند پیش حضرت فجل بضم فا و سکون جیم یعنی ترب فرمود که یا حنان
بخور ترب را پس بدرستی که در آن سه خصلت است برگ آن دفع میکند باد را و تخم
آن هموار میکند بول را و بیخ آن قطع میکند بلغم را و در اخبار آمده که جزر گرم میکند گرده را و نفع میدهد
[illegible] برای قولنج و بواسیر و اعانت میکند بر جماع و در چند خبر
وارد شده که شلجم میگدازد عرق جذام را و مرویست از حضرت ابی عبد الله ع
که فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله میل میفرمود قثا را بکسر قاف و تشدید ثای
سه نقطه یعنی خیار را با نمک و روایت کرده عبد الله بن سنان از آنحضرت علیه السلام که
خیار را از طرف پایین ابتدا باید خورد که این باعث ازدیاد برکت آن میشود و ظاهرا
مراد طرفی متصل بشاخه باشد و روایت کرده جعفر بن یحیی از پدر خود که فرمود حضرت
ابو عبد الله ع که بخورید بادنجان را پس بدرستی که آن زایل میکند گوفت را و نیست
گوفتی برای آن یعنی حادث نمیشود آزاری بسبب خوردن آن و مرویست از حضرت

دبّا

فجل

جزر

شلجم

قثّا

بادنجان

ابو الحسن علی نقی علیه السلم که فرمود بعضی از خدمه خود که بسیار کنید از برای ما بادنجان را
یعنی داخل مطبوخ بسیار بکنید یا اینکه بسیار بیارید نزد ما پس بدرستی که آن حارّست
در وقت حرارت و ظاهر مراد این باشد که در وقتی که بدن محتاج بتسخین باشد تسخین
میکند و بارد است در وقت برودت بهمان معنی که مذکور شد و معتدلست یعنی
موافق و مناسب مزاج است در همه اوقات و نیکوست بر هر حال و روایت کرده
عبد الله بن محمد جعفی که مذکور ساخت حضرت ابو عبد الله علیه السلم بصل یعنی پیاز را بصل
پس فرمود که آن خوشبو میکند دهن را و ظاهر مراد این باشد که [illegible] بعد از
زوال بوی [illegible] از دهن باعث خوشبوئی دهن میشود و زایل میکند بلغم را
و زیاد میکند قوت مقاربت را و روایت کرده جابر از آنحضرت علیه السلم که فرمود [illegible]
زایل میکند تعب و ماندگی را و محکم میکند عصب را و زیاد میکند قوت رفتار را و
زیاد میکند نطفه را و بر طرف میکند تب را و ظاهر مراد تب بلغمی باشد و روایت
کرده عبد الرحمن بن زید از آنحضرت علیه السلم که فرمود بخورید ثوم را ثوم
که هرگاه داخل بلاد شوید پس بخورید از پیاز آنجا که دفع میکند از شما وبای آنجا را
و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح و در کتاب کافی بسند
حسن کالصحیح از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم که سؤال کردم حضرت ابا جعفر
محمد باقر علیه السلم را از خوردن ثوم یعنی سیر پس فرمود که نهی فرمود پیغمبر صلی الله
از آن بجهت بوی آن پس چنین فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که هر که بخورد این بقله خبیثه را پس نزدیک نشود مسجد ما را پس اما کسی که بخورد آنرا
و بمسجد نیاید پس باکی نیست و در کتاب تهذیب این تتمه نیز مذکور است گفت

ابن اذینه

ابن اذینه که ذکر کردم این حدیث را برای زراره پس گفت او که حدیث کرد مرا کسی که او
بود از اصحاب ما که سؤال کردم یکی از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلم را از این
بقله یعنی خوردن سیر پس فرمود که اعاده کن هر نمازی را که گذارده باشی مادام که میخورده
آنرا و ظاهر آنست که امر باعاده نماز چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه فرموده است از
باب استحباب باشد و مراد مبالغه در کراهت خوردن سیر باشد و احتمال میرود
که مراد اعاده نمازی باشد که در مسجد گذارده باشد چون نهی وارد شده است
از دخول در مسجد با رایحه آن و قریب بمضمون جزو اول این حدیث شریف روایت
شده در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح از داود بن فرقد از حضرت ابی
عبد الله ع و روایت شده در کتاب من از ابی بصیر که سؤال کرده شد حضرت
ابو عبد الله ع از سیر و پیاز و گندنا پس فرمود که باکی نیست بخوردن آن یعنی
هر یک از آنها خام و در دیگ یعنی پخته و باکی نیست که تداوی نماید کسی بسیر
و لیکن هرگاه بخورد آن پس بیرون نیاید بسوی مسجد و روایت شده در
کتاب کافی از حسن زیات که گفت چون بجا آوردم مناسک حج خود را
آمدم بمدینه مشرفه پس خبر گرفتم از حضرت ابی جعفر ع گفتند در ینبع
تشریف دارد و آن اسم موضعیست در مدینه مشرفه که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم قنات در آنجا احداث نموده بود و وقف کرده بود
آنرا پس رفتم تا آنجا پس فرمود بمن حضرت که یا حسن آمدی بدیدن
من تا اینجا گفتم آری فدای تو شوم بدرستیکه ناخوش داشتم که بیرون روم
و نه بینم شما را پس فرمود که بدرستی که من خوردم از این بقله یعنی سیر

پس خوردهٔ شتم کرده و در شوم از مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله و مراد اینست که بسبب آمدن من باین
مکان خوردن آن بقله بود و ظاهر میشود از این اخبار عدم حرمت خوردن سیر و مبالغه
در دور نمودن از مساجد خصوصا مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله و در ایجاب آن و روایت کرده
زیاد بن منذر از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود که دوای امیر المؤمنین علیه السلام سعتر
بود و فرمود که بدرستی که آن میگرداند برای معده پرزی مثل پرز قطیفه و مراد
اینست که زبر و قوی میگرداند معده را و مرویست که شکوه کرد کسی بحضرت
ابی الحسن علیه السلام از غلبهٔ رطوبت پس امر فرمود او را که سفوف نماید سعتر را ناشتا

سعتر

خاتمه در ذکر احکام اوانی و ظروف و آن بر شش قسم است **قسم اول** ظرفیکه
از طلا یا نقره باشد پس بدانکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و ظرف
نقره باتفاق فقهای امامیه و شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف گفته که
مکروهست استعمال اوانی طلا و نقره اما ظاهر اینست که مرادش تحریم باشد چنانکه
در جای دیگر از کتاب خلاف و در سایر کتب خود بآن رفته است و مکرر مذکور شد که
کراهت در عرف شامل حرمت که از استعمال میشود و اکثر عامه نیز قایل بحرمت شده اند
مگر شافعی در قول قدیمش که حکم بکراهت نموده و حمل کرده نهی وارد در اخبار را
بر تنزیه و ابوداود بحرمت شرب قایل شده نه اکل چون در بعضی اخبار نهی
از شرب تنها واقع شده است چنانکه خواهد آمد و سایر استعمالات
غیر اکل و شرب را نیز علمای ما رضی الله تعالی عنهم حرام دانسته اند و عامه در بعضی
از آنها خلاف دارند و شریکند مرد و زن در حکم حرمت استعمال این ظروف
از رای عموم ادله تحریم و جواز لبس طلا و تزین بآن برای زنان مقتضی جواز

استعمال

استعمال ظرف طلا برای ایشان نمیکند و این ظاهر است و در تحریم ساختن و
نگاه داشتن ظرف طلا و نقره بدون استعمال آن میانه علمای ما خلافست و مشهور
قول بتحریم است اما ادلهٔ آن خالی از ضعفی نیست لیکن احتیاط مقتضی ترک آنست و قایلین
بتحریم آن زینت دادن مجلس و مجالس را بآن اولی بتحریم دانسته اند اما احتمال جواز
تزیین مساجد مطهره و مشاهد مشرفه را داده اند برای تعظیم و بنابر قول بعدم
تحریم نگاه داشتن این ظروف بیع آنها نیز جایز خواهد بود اما بر قول بتحریم بعضی گفته اند
که جایز است بیع آنها بکسی که اعتماد بر او باشد که بقصد شکستن آنها را بخرد و ظاهر
این کلام اینست که بیع آنها با غیر چنین کسی تجویز نمیکنند و گفته اند که اگر بشکند کسی
این ظروف را بدون اذن مالک این ظروف را ضامن ارش نمیشود و بعضی تفاوت
میانه قیمت صحیح و مکسور بر او لازم نمیشود و اما اخبار که افاده میکند حکم این
ظروف میکنند پس از طرق عامه روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود
لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تاکلوا فی صحافها فانها لهم
فی الدنیا ولکم فی الآخرة یعنی میاشامید در ظرفهای طلا و نقره و مخورید در
قابهای آن و صحاف جمع صحفه است و آنرا اهل لغت تفسیر کرده اند آنرا بکاسه یعنی
کاسهٔ چیزیکه پنج نفر بخورند پس بدرستیکه این ظروف برای ایشانست
در دنیا یعنی برای آنکسانیکه انتفاع از آنها میبرند و چشم پوشیده اند از
روز جزا و مقصود است نظر ایشان بر زخارف این سرا و از برای شماست
در آخرت و این حدیث شریف صریحست در نهی از اکل و شرب در این ظروف
و ظاهر آن حرمتست خصوصا بقرینهٔ تعلیل فانها لهم و اشعار دارد

حیثیت تعلیل حرمت مطلق استعمال بلکه اتخاذ آنها و روایت شده از آنحضرت
صلی الله علیه و آله یا از امیر المؤمنین علیه السلم بنابر اختلاف روایات که فرمود
الذی یشرب فی آنیة الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم یعنی آنکسی که می‌آشامد
در ظرفهای نقره صدا میکند در شکم او آتش جهنم و این از باب مجاز است که
تعبیر فرموده است از آشامیدن آب از ظرف نقره و صدای تجرع و داخل شدن
آن در جوف بصدا کردن آتش جهنم در آنجا چون این سبب آتش جهنم و باعث
استحقاق آن میشود پس گویا آن آتش صدا میکند و اینمعنی بنابر آنست که لفظ
نار مرفوع باشد بنا بر فاعلیت یجرجر چنانکه بعضی روایت کرده‌اند و لفظ یجرجر
بیای دو نقطه از پایین بنابر این واقع شده است که اسناد بظاهر غیر حقیقی دارد
و فاصله شده است میانه آن و میانه معمول آن و بعضی بنصب نار روایت کرده‌اند
که مفعول باشد و فاعل آن شارب باشد و حاصل معنی این میشود که داخل میکند
در جوف خود بسبب آشامیدنش که صدا کند مثل آتش جهنم را و باز از باب
مجاز است بهمان نحو که مذکور شد و این حدیث شریف اشتمال بر وعید و مبالغه
در حرمت دارد و اما اختصاص بشرب و ظرف نقره دارد و عموم را از راه عدم
قایل بفرق میتوان ثابت نمود و روایت شده از آنحضرت علیه السلم که فرمود
من شرب فی آنیة الفضة فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة یعنی کسی که بیاشامد
در ظروف نقره در دنیا نمی‌آشامد در آنها در آخرت و این حدیث شریف نیز
مبالغه در تحریم دارد و اما باز مثل حدیث سابق اختصاص بشرب و ظرف نقره دارد
و از طرق خاصه روایت شده در کتاب کافی بسند صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع

قال

قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن آنیة الذهب و الفضة فکرههما فقلت قد
روی بعض اصحابنا انه کان لابی الحسن علیه السلم مرآة ملبسة فضة فقال لا و الله
انما کانت لها حلقة من فضة و هی عندی ثم قال ان العباس حین عذر عمل له قضیب
ملبس من فضة من نحو ما یعمل للصبیان تکون فضته نحوا من عشرة دراهم فامر به ابو الحسن ع فکسر
گفت محمد بن اسمعیل بن بزیع که سوال کردم حضرت ابا الحسن رضا علیه السلم را
از ظروف طلا و نقره پس ناخوش داشت آنحضرت آنها را پس گفتم من که بتحقیق که
روایت کرده بعضی از اصحاب ما که بود از برای حضرت ابی الحسن یعنی موسی علیه السلم
آینه‌ای که در نقره گرفته بودند آنرا و ممکنست که سوال از این باشد که این نیز داخل
اوانی یا در حکم آنست پس چون میشود اینکه شما فرمودید که آینه ذهب و فضه خوب
نیست با آنکه حضرت چنین چیزی داشت و ممکن است که مراد سایل استفسار این باشد
که آیا این قسم چیزها حکم آینه دارد یا نه و این روایتی که بما رسیده صحیح است
یا نه و احتمال دوری میرود که سوال همین از صحت این نقل باشد و استفسار
از جواز و عدم جواز نقره گرفتن آینه منظور نباشد پس فرمود حضرت که نه
و الله چنین نبود و نداشت آینه آنحضرت مگر حلقه از نقره و الحال نزد من است
آن آینه و این مبالغه حضرت علیه السلم در انکار ظاهر در تحریم است بعد از آن
فرمود حضرت که عباس را وقتی که ختنه کردند ساختند برای او چوبی که نقره
گرفته بودند آنرا مثل آنچه شایعست که ساخته میشود برای اطفال و ظاهر مراد
این باشد که تنکه نقره بر آن گرفته بودند نه اینکه ورق نقره بر روی آن مالیده
بودند و میشد نقره آن قریب بده درهم که تخمینا سیزده شاهی باشد

پس اگر فرمود حضرت ابو الحسن علیه السلم که بشکنند آنرا واین تتمه نیز ظاهر در تحریمست
ولفظ کراهت که در اول حدیث مذکور شد مراد از آن تحریمست چنانکه مکرر
مذکور شده و روایت شده در کتابین بسند حسن کالصحیح از حلبی عن ابی عبد الله
علیه السلم قال لا تأکل فی آنیة من فضة ولا فی آنیة مفضضة روایت کرده حلبی
که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که چیزی مخور در ظروفی که از نقره باشد و نه
در ظرفی که مفضض باشد یعنی مرصع باشد بنقره وحکم آن خواهد آمد و نهی
وارد در این حدیث شریف ظاهر در تحریمست اما اختصاص باستعمال در اکل دارد
و روایت شده در کتابین از داود بن سرحان عن ابی عبد الله عم قال لا تأکل
فی آنیة الذهب والفضة روایت کرده داود بن سرحان که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلم که چیزی مخور در ظروف طلا و نقره و این نهی نیز اختصاص باکل
دارد و روایت شده در کتابین از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انه نهی عن
آنیة الذهب والفضة روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر محمد باقر عم
که نهی فرمود از ظروف طلا و نقره و این عموم دارد اما شاید توان گفت که ظاهر
نهی از او از نهی از اکل و شرب در آنها است چون استعمال شایع در آنها
اینست و روایت شده در کتابین از موسی بن بکر عن ابی الحسن موسی علیه السلم
قال آنیة الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون روایت کرده موسی بن بکر
که فرمود حضرت ابو الحسن موسی علیه السلم که ظروف طلا و نقره چیزیست که تمتع
و انتفاع بآن میبرند کسانی که یقین ندارند و ثابت قدم در ایمان نیستند
و این حدیث شریف دلالت بر حرمت مطلق استعمال دارد بلکه اشعار بتحریم اصل

اتخاذ

اتخاذ آنها نیز دارد و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از یوسف بن
یعقوب ان ابا عبد الله عم استسقی ماء وهو فی مجلس فاتی بقدح من صفر فیه ماء فقال له بعض
جلسائه ان عباد البصری یکره الشرب فی الصفر فقال سله اذهب هو ام فضة — سئله
روایت کرده یوسف بن یعقوب که آب طلبید حضرت ابو عبد الله علیه السلم
پس آوردند برای آنحضرت قدحی از روی که در آن بود آب پس گفت باو
بعضی از جماعت همنشینان او که عباد بصری مکروه میدارد شرب در ظرفی را
که از روی باشد پس فرمود باو حضرت که سوال کن از او که آیا طلاست
روی یا نقره حاصل اینکه شرب در ظرف طلا و نقره کراهت دارد نه در ظرف
روی و وصف کراهت که عباد بصری گفته و نهی بجا نرفته و در این حدیث شریف نیز اگر چه
لفظ کراهت واقع شده است اما محمول بر حرمت چنانکه والد استادی برد و در شریف
اینست اخبار مرویه از اهل ذکر علیهم السلم درین باب در حرمت استعمال این ظروف
محل کلام نیست چنانکه والد استادی اما استدلال بر حرمت محل اتخاذ این ظروف
بدون استعمال از این اخبار خیلی تمام نیست و همچنین بعضی وجوه دیگر که — بر جا
برای حرمت آن گفته اند از تعطیل مال و اسراف و شکست خاطر فقرا و امثال
اینها و عدم تمامیت اینها ظاهر است لیکن احتیاط در ترک آنست چون بسیاری
از اصحاب بحرمت آن رفته اند و اخبار نیز فی الجمله دلالتی بر آن دارد و
مؤید است آنچه روایت شده در کتاب کافی از فضیل بن یسار قال سألت — شده هو
ابا عبد الله عم عن السریر فیه الذهب ایصلح امساکه فی البیت فقال ان کان
ذهبا فلا وان کان ماء الذهب فلا بأس گفت فضیل بن یسار که سوال

کردم حضرت ابا عبدالله ع را از کرسی که در آن نقش طلا باشد چون حضرت نگاه داشتن آن
در خانه پس فرمود که اگر نقش طلا پس نه و اگر نقش آب طلا پس باکی نیست و ظاهر لفظ این حدیث
شریف نهی از محل امساک سریر طلا دار است در خانه و احتمال میرود که مراد امساک او برای
جلوس باشد و در سرمه دان و ظرف روغنها و چیزهای خوشبو و امثال آن اکثر اصحاب
حکم بحرمت فرموده اند چون ظاهر دخول اینها است در تحت اوانی اما میل سرمه و امثال
آن پس حکم بتحریم آن نکرده اند چون دخول در ظروف نیست و روایت شده که قبضه و قبه غلاف
شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نقره بود و در مابین حلقهای نقره داشت و زره آنحضرت
صلی الله علیه و آله سه حلقه نقره از پیش رو داشت و دو حلقه از پشت سر و روایت کرده
اند که قدح پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقه داشت از نقره و در صحیحه محمد بن اسمعیل مذکور شده که
آیینه حضرت کاظم علیه السلام حلقه داشت از نقره و مرویست که عرفجة بن اسعد بعد از آنکه بینی
او قطع شد بینی برای خود از نقره ساخت و چون آن بوی بد گرفت امر فرمود او را رسول الله
صلی الله علیه و آله که از طلا بسازد و روایت شده در کتاب کافی بسند حسن کالصحیح از
عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس بتحلیة السیف بأس بالذهب والفضة
روایت کرده عبدالله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که نیست باکی بحلی
کردن شمشیر بطلا و نقره و روایت شده در کتاب مذکور از داود بن سرحان عن
ابی عبدالله ع قال لیس بتحلیة المصاحف والسیوف بالذهب والفضة بأس روایت کرده
داود بن سرحان که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که نیست باکی بحلی نمودن قرآنها و شمشیرها
بطلا و نقره و در باب خضاب بوسمه و سیاهی در کتاب کافی از صحیحه محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر
محمد باقر ع بستن دندانها که سست شده بطلا وارد شده است و روایت شده است

در کتابی

در کتابی بسند صحیح از علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن ع قال سألته عن السرج واللجام
فیه الفضة اترکب به قال ان کان مموها لا تقدر علی نزعه فلا بأس والا فلا ترکب به روایت
کرده علی بن جعفر که سؤال کرده است از برادر خویش حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم
از زین و لجام که در آن باشد نقره آیا سوار شوم بر آن فرمود آنحضرت ع که اگر
روکشی نقره باشد که قادر نباشی بر کندن آن پس باکی نیست و اگر نه پس سوار مشو
بر آن و ظاهر ایراد این باشد که اگر عین آب نقره بر آن روکش باشد و در انتزاعش نباشد
که توان کند آنرا قصوری ندارد و اگر تنگ نقره باشد جایز نیست و روایت شده
از مسمع بن عبد الملک عن ابی عبدالله ع قال کانت برة ناقة رسول الله صلی الله علیه و آله
من فضة روایت کرده مسمع که فرمود حضرت ابو عبدالله ع که بره ناقه رسول الله صلی الله
علیه و آله از نقره بود و آن حلقه است که در بینی شتر میکنند که ریسمان بر آن می بندند
فروع الاول بعضی از اصحاب گفته اند که اگر کسی آب بردارد و برای وضو یا غسل
از ظرف طلا یا نقره باطل نمیشود طهارت او هر چند که آب برداشتن و استعمال نمودن
آن ظرف حرام باشد و وجه عدم بطلان را چنین گفته اند که فرا گرفتن آب که بعنوان
غیر مشروع بعمل آمده جزو طهارت نیست تا اینکه فساد آن باعث فساد طهارت
شود بلکه شروع در طهارت نمیشود مگر بعد از آن پس نیست برای آن اثری در بطلان
طهارت و این بخلاف نماز در مکان مغصوب است که باطل میدانیم از برای آنکه بودن
در مکان جزو نماز است پس فساد آن شرعا باعث فساد نماز میشود و بعضی
دیگر از اصحاب قریب دانسته اند بطلان طهارت را زیرا که طهارت حاصل نمیشود الا بعد از
مگر بعد از گرفتن آب و آن در صورت مذکوره بعنوان غیر مشروع بعمل می آید پس متعلق امر شارع

نتوانند بود چنانچه متصل مذکور شد پس باید که چنین طهارتی از مکلف صحیح نباشد و
این کلام خالی از ضعفی نیست چه از اینکه مکلف موقوف علیه خارج از عبادت را بعنوان
غیر مشروع بعمل آورد داخل عبادت او فاسد نمیشود و این ظاهر است بلی اگر فرض
کنیم که کسی در جایی باشد که متمکن از استعمال آب بهیچ وجه نباشد مگر بوجه استعمال این ظروف
بعنوان غیر مشروع پس دور نیست که فرض او منتقل شود بتیمم و طهارت مائیه او صحیح نباشد
چون مأمور بها نیست بلکه منهی عنها است پس قول او اگر بی دلیل نیست قوی تر است و اگر کسی
طهارت کرده بنحوی که غسل عضو از اعضا در میان یکی از این ظروف بوده و استعمال الظروف
لازم آید پس ظاهر صحت این طهارت و این از مسئله ما او اضعف است اما احتیاط در دین
مقتضی اجتناب است مطلقا خصوصا اینکه در روایت اسحق بن عمار از حضرت ابی عبدالله
علیه السلم وارد شده که کوزه یا تور که ... در آن ... نقره وضو مساز از آن و
نشود از آن **فائده** اکثر اصحاب گفته اند که حرام نیست اکل ماکول و مشروب در اوانی طلا و نقره
بلکه نهی شارع باستعمال آنها در اکل و شرب تعلق گرفته است نه باصل ماکول و مشروب و نسبت داده اند
بشیخ مفید علیه الرحمه قول بحرمت ماکول و مشروب را و گفته اند که اگر او تمسک بحدیث در اینجا
کند مشهور قول امیر المؤمنین علیه السلم که فرموده انما یجرجر فی بطنه نار جهنم جواب میگوییم
که مراد از این کلام حسب ... اند ... و آن ظاهر است پس باید بر مجاز محمول شود و تعبیر
سبب دخول نار در بطن او میشود و این لازم ندارد تحریم نفس ماکول و مشروب را
و ظاهر این کلمات صحیح نمینماید زیرا که تعلق حرمت بعین معنی ندارد بلکه تعلق میگیرد
نهی مگر بفعل مکلف و حرمت مبنی و اشکال آن که در شرع ... واقع شده است
بعض حرمت اکل آن است نه اینکه اصل آن عین حرمتی دارد و این ظاهر است ... فایده

کرده‌ام

کرده‌ام و ... از ... بحرمت ... و ... توجیه ... اصحاب رضی الله تعالی عنهم از این کلام مذکور
شده احتمال دیگر میرود که مراد ایشان آن باشد که این اکل فی نفسه حرام نیست ولیکن بعد
از آنکه ... رسد ... آن حرمتی ندارد بلکه باعتبار اینکه ... از
این ظروف متضمن استعمال آنست حرمتی عارض این اکل شده است لیکن بنابرین چندان
ثمره بر این کلام مترتب نمیشود و نزاع ایشان ثمره ندارد و ... ایشان ... اقرب است
الثالث شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف گفته است که در باب طلا کاری
و نقره کاری ... او ... طلا و نقره نصی از اصحاب ما نیست اما اینکه اصل
اباحت اقتضای آن میکند که اینها مباح باشد و ظاهر است که طلا کاری دیوار و سقف
خانه‌ها را نیز مباح دانند از راه اصل و از محمد بن ادریس علیه الرحمه نقل نموده اند
که منع از آن نموده است و بعضی از متاخرین اصحاب گفته اند که قول ابن ادریس اقرب است
باعتبار تعطیل مال و تضییع آن و آنچه گذشت در صحیحه محمد بن اسمعیل از امر فرمودن
حضرت بشکستن چوبه که نقره گرفته بودند آنرا و بدانکه این ادله اگرچه ضعفی دارد
و افاده حکم حرمت نمیکند اما احتیاط در عمل بآنها است و شیخ علیه الرحمه با آنکه در
این مسایل چنین گفته باز در کتاب خلاف حکم بحرمت لجام طلا و نقره نموده است
از راه اسراف و دانستی که بعضی از اصحاب احتمال جواز تزیین مساجد مطهره
و مشاهد منوره باوانی طلا و نقره داده اند باعتبار شعار تعظیم پس این احتمال در
زخرفه سقف و دیوار آنها که بعضی در منع از آن ... و او ... نیز ... که جزم
بتزیینات آنها نیست اقوی ... و ... دلالت بر جواز تحلیه مساجد مطهره
وارد آنچه روایت شده در کتاب نهج البلاغه که مذکور شد ... حلی کعبه منوره و

وبسیاری آن نزد عمر در ایام حکومت او پس گفتند عمر که اگر برداری آنرا و صرف لشکرهای
مسلمین نمایی عظیم‌تر خواهد بود اجر آن وچه میکند کعبه بشرف حلی را پس قصد کرد عمر
که چنین کند و پرسید از امیر المؤمنین علیه السلام حکم آنرا پس بیان فرمود آنحضرت علیه السلام
عدم جواز تصرف در آنرا بتصریح‌ترین کلامی که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق بود
پس گفت عمر که اگر نبودی تو هر آینه رسوا میشدیم ما و واگذاشت حلی کعبه مقدسه را
بحال خود **الرابع** اگر روکش کنند ظرف طلا یا نقره را بچیز دیگر مثل قلع یا مس ظاهر است
که از حکم تحریم بیرون نرود چنانکه بعضی از اصحاب گفته اند زیرا که این ظرف بسبب
روکش از طلا و نقره بودن بیرون نرود و احادیث داله بر تحریم شامل آن است بلی هرگز و
شکست در آن نیست چون طلا و نقره آن ظاهر نیست اما اینکه این امور علت — خاطر مرام
حرمت باشد دلیلی تام ندارد **الخامس** و اما قلیان که نه بر آن نصب میشود و میلی که سر تنباکو دار
بر آن نصب میشود ظاهر آنست که اطلاق آنیه بر آنها عرفاً نشود و حکم حلقه
آینه و حلقه قدح و میل سرمه و امثال آن داشته باشد که اصحاب حکم بجواز اتخاذ
آنها از طلا و نقره نموده اند اما سرپوشی که تنباکو در آن کنند و سرپوش آن و ظرفی
که آتش در میان آن کنند ارشد و نعلبکی سر قلیان پس احتمال ظرفیت آنها قوی است
هرچند سوراخ دار باشند و ظرفیت آنها از سرمه دان و مجمره و ظرف غالیه — یا مشبک هم
که اصحاب حکم بحرمت اتخاذ آنها از طلا و نقره نموده اند کمتر نیست و ظاهر است
که سوراخ یا مشبک ظرف را از ظرفیت بدر نمیبرد و احتیاط در دین بعد از
ملاحظه صحیحه محمد بن اسمعیل اقتضای اجتناب از همه اینها میکند والله اعلم بالاحکام
السادس شیخ شهید محمد بن مکی علیه الرحمه در کتاب ذکری گفته است که جایز است

زینت

زینت نمودن اطفال بعضی تمکین ولی ایشان را از زینت نمودن بطلا و همچنین زینت
نمودن زنان و بدانکه مستند جواز لبس طلا برای زنان بسیار است و اما اطفال
پس مستند آن صحیحه داود بن سرحان است قال سألت ابا عبد الله عن الذهب
یحلی به الصبیان فقال ان کان ابی یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة فلا بأس به
گفت داود بن سرحان که سؤال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلام را از طلا که زینت
کرده میشوند بآن اطفال پس فرمود که بدرستی که بود پدرم چنین که زینت میکرد
اولاد او و زنان او بطلا و نقره یا زینت میکرد آنحضرت ایشان را بطلا و نقره پس
نیست باکی بآن و قریب بمضمون این حدیث شریف است روایت ابی الصباح از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام و ظاهر صحت سند آنست **قسم ثانی** ظرفی که مفضض
باشد بدانکه مفضض بنابر آنچه بعضی از اهل لغت گفته اند و از بعضی اخبار ظاهر
میشود آنست که مرصع باشد بنقره یعنی مرکب باشد از نقره و غیر آن یعنی بعضی از اجزای
آن نقره باشد و بعضی از اجزا جوهر دیگر چون مس و روی و امثال آن اما آنچه روکش
بنقره باشد با عنوان که خشک تنک نقره کلا آنرا گرفته باشد پس ظاهر است
که حکم ظرف نقره داشته باشد و آن جوهر دیگر که در باطن است دخلی در حلیت آن
نداشته باشد و اگر آب نقره بر روی آن کشیده باشند بحیثیتی که نتوان نقره
را از روی آن کند پس دور نیست که داخل مفضض باشد چنانکه ابن ادریس مذهب را
بهمین مذهب تفسیر کرده است و اگر نقره را با جوهر دیگر گداخته باشند و ظرفی
ریخته باشند پس اگر نقره آن بسیار و غالب باشد که در عرف آنرا ظرف نقره گویند
ظاهر آن چنین باید که حکم ظرف نقره داشته باشد و اگر غالب نباشد اصل مقتضی

جواز استعمال آنست و اگر از نقره و طلا ظرفی بر بندند ظاهر حرمت استعمال آنست و این ۲۴۴
تفاصیل از اخبار و کلام اصحاب رضی الله تعالی عنهم ظاهر میشود و اما حکم مفضض بحسب شرع
او پس علما را در آن خلاف است ظاهر کلام بعضی آنست که جایز ندانسته اند استعمال آنرا
و مستند شده اند بحسنه حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که پیشتر مذکور شد و چون معارض
با آن وارد و صحیحه عبد الله بن سنان که مذکور خواهد شد عمل بنهی وارد و در آن حسنه بر بعضی
شامل کراهت او اولی است برای جمع میانه اخبار و اکثر اصحاب تجویز استعمال آن کرده اند
با کراهت و واجب دانسته اند اجتناب از موضع فضه را و مستند ایشان آنست که روایت
شده در کتاب تهذیب الاحکام بسند صحیح از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله ع
قال لا باس ان یشرب الرجل فی القدح المفضض واعزل فمک عن موضع الفضه
روایت کرده عبد الله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبد الله ع که باکی نیست که
بیاشامد مرد در قدح مفضض و کناره کند دهن خود را از موضع فضه یعنی در وقت شرب
دهن را بر موضع فضه نگذارد و بجانبی دیگر از قدح بگذارد که فضه نداشته باشد و از این حدیث
شریف ظاهر است جواز استعمال ظرف مفضض و چون امر باجتناب از موضع فضه
واقع شده است باید که واجب باشد اجتناب از آن چون امر ظاهر در وجوب است و بعضی از
اصحاب سنت دانسته اند اجتناب از موضع فضه را زیرا که روایت شده در کتب مذکور
بسند صحیح از معویة بن وهب قال سئل ابو عبد الله علیه السلم عن الشرب فی القدح فیه ضبة
من فضة فقال لا باس الا ان یکره الفضة فینزعها گفت معویة بن وهب که سوال کرده شد
حضرت ابو عبد الله ع از آشامیدن در قدحی که در آن باشد تنکه از نقره که برای زینت
بر آن زده باشند یا آنکه از باب عیب بر موضع شکسته از آن زده باشند پس

پس فرمود

۲۴ پس فرمود حضرت که باکی نیست مگر آنکه ناخوش دارد نقره را پس بکند آنرا و چون
در حدیث شریف حضرت ع تجویز شرب در آن مطلق فرموده و متعرض وجوب
اجتناب از موضع فضه نشده ظاهر میشود که اجتناب از آن واجب نباشد و این استدلال
خالی از ضعفی نیست و احتیاط مقتضی اجتناب است و دیگر از اخبار وارده در باب مفضض
آنست که روایت شده در کافی بسند موثق از برید عن ابی عبد الله ع انه کره الشرب
فی الفضة و فی القداح المفضضة وکذلک کره ان یدهن فی مدهن مفضض والمشط
کذلک روایت کرده برید که حضرت ابو عبد الله ع ناخوش میداشت شرب در نقره
و در قدحهای مفضض را و همچنین روغن مالیدن از روغندان مفضض را و همچنین
شانه و ظاهر مراد این است که ناخوش میداشت شانه کردن از شانه مفضض را
و روایت شده از عمرو بن ابی المقدام قال رایت ابا عبد الله ع قد اتی بقدح من ماء
فیه ضبة من فضة فرایته ینزعها باسنانه گفت عمرو بن ابی المقدام که دیدم حضرت
ابا عبد الله ع که آورده شد بقدحی از آب یعنی آورده شد برای آنحضرت قدحی از آب که در آن
بود تنکه از نقره پس دیدم آنحضرت را که میکند آن تنکه را بدندانهای خود و این خبر
فی الجمله دلالتی بر حرمت استعمال مفضض دارد و میتوان حمل بر کراهت نمود برای جمع میانه اخبار
و در باب ظرف مذهب اگرچه حدیثی مذکور نیست اما اینکه گفته اند اصحاب که ظاهر است که در
حکم مفضض باشد قسم ثالث ظرفی که از لعل یا زمرد یا امثال آنها از جواهر گران بها باشد
بدانکه ظاهر جواز استعمال آنست چنانکه گفته اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم هرچند قیمت
آن مضاعف قیمت طلا و نقره باشد از راه اصل اباحت و عدم ورود نصی که دلالت کند
بر حرمت آن و دانستی که دلیلی بر اینکه علت تحریم اوانی ذهب و فضه کسر قلوب فقرا و امثال آن نیست

کتابخانه مجلس شورای ملی

وبر وجهی دیگر آنکه وجوه آن در ما نحن فیه محل کلام است زیراکه عامه ناس ادراک نجاست ایشانرا نمیکنند بخلاف طلا و نقره **قسم رابع** ظرفیکه از استخوان باشد مشروطست جواز استعمال آن باینکه از غیر انسان باشد چون واجبست دفن و احترام جسد انسان و اگر استعمال نماید آنرا در اموریکه مشروط بطهارت باشد باید که از حیوانی باشد که طاهر بالاصاله باشد بنابر قول مشهور میانه اصحاب که ما لاتحله الحیوة از نجس العین را نجس میدانند و همچنین است حکم شاخ و سم و مو و پشم و کرک و در باب فضل شانه عاج اخبار وارد شده است و جواز ساختن روغندان از عاج مرویست از حضرت ابی عبدالله ع **قسم خامس** ظرفیکه از پوست باشد شرطست در جواز استعمال آن اینکه از حیوان طاهر بالاصاله باشد و میته نباشد و شیخ طوسی علیه الرحمه استعمال ظرف میته را در بعضی امور غیر مشروط بطهارت تجویز نموده و ادله طرفین سابقا در بحث میته مذکور شد **قسم سادس** ظرفیکه از غیر اشیای مذکوره باشد مثل مس و روی و قلع و سنگ و گل و سفال و چوب و برگ و گیاه و امثال آنها و شکی نیست در جواز استعمال آنها و بعضی اخبار در باب نجاست آهن وارد شده است اما اکثر اصحاب عمل بآنها نکرده اند و بحث از آن در کتاب طهارت میشود و در این هنگام ختم میکنیم کلام را باسم اعظم مالک علام و از اوست آغاز و بسوی اوست انجام والله الموفق و به الاعتصام

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید الفقیر
محمد رضی بن [illegible] الله فی سابع عشر شهر شعبان المعظم
سنه مائه و الف بحجریه و علی هاجرها الف التحیه